

جلد سیم از کتاب دو تیر ناسخ التواریخ در وقاریع اقبالیم به

۴۰ من هنگاه عن بیتیه و بچه مرتضی تحقیق بیتیه کفت کوش اید آنکه کس خواهد بین آورد و اگر نه
که فرشاد را رسول خدا شنیدم که فرمود که امیر المؤمنین و امام جماعت کو چهل سال پیش از کشوار شود که خبری دران نباشد عرض
کرد و آن چیزیت با رسول الله فرموده است اذک شود و چیزیت فراوان کرد و دران در میان انجمن نباشد و دیگران نیکان باشند
همان بعد از امیر المؤمنین علیه السلام نکبت جهان را فروکرد و باید که جماعت این خانه باشد و ادام که علی در جماعت است بعد از من علی یکی
من است علی دوست من است علی استخوان من است علی زبان من است علی عرقهای من است علی برادر من است علی
وسته من است برادر من علی خدیجه من است در قوم من علی دفاکته و صد های من است علی او اکنه و قصبهای من است علی درشد های
پارویا در حشت علی با من در حرب کفار مجاہده بود و بهنگام تزویج حمی ثانیه بود و با من طعام مشت خود را در حمل بن پنه کره بعد که
با بدینها فتح کرد و مردی بحکم وحی شاپرگفت که علی از پاکان خوار است و با امیر المؤمنین علی در میان شماست
امیری بر شما پوشیده خانه و پوچون از میان شما بیرون شود معاو این آیت مبارکه بشید لباقر لک من هنگاه عن بیتیه و بچه
من حیت عن بیتیه و این اللهم لتعین علیهم در حرب است که صعده این مسحان عهدی به تمام حزن امده بر فتنه بر سر قبر پسر
ول المؤمنین علیه السلام بایستاد و شئ خاک بر کرفت و بر سر برگزد شم فال فداکاری و افق ناامیر المؤمنین و هنیخ
فضل کنن طیب لله ولد و قوی الصیر عظیم الیحیاد و فدو صلت ای ما آملت و ناجرت اللهم بخاره راحمه و مصحت
الی رتبک فاسطبلک ایه بالسرمه و اجمع حولک الملاشیه و سکنه فی جوار المصطفی فاگر ملک ایه
جواره و ناجرك جلد تجیر بیتیه و متفاوت ایمن الکاری الا و فاسقی الله الذی من علیسا باه و فکسا
لینا بعیان و الجل بسیریک و المولاء لا ولها هک و المقادره لاغدیان آن بمحشر نامعک فهد و صلت
الی هنیخ لغیرها احمدیه و جاهد شفیعیه آمام الشیعی حنیفیه و فیک بدهین الله حنیفیه
آهیت ایه و آخفیات الفیضیه و استفام بیک الاسلام و انتظمر بیک الانسان و جمعت منافیه
لیک نجع لغیره و آجیت الشیعی ای ایسلام قبل کل آحد و احترت منابعه علی کل شیعیه و سارعندی لغیره
لیک و غدریه بروجیک و جزءیت سبیلک دا الغفار لینصریه مانکریک کل جنایت عزیز و دل بیک کل طایع
لیک شریعه مشدیده و اقطعیه میکشیک و ایکم و العذوان و هنگاه بیک اهل الفضل لد و ایکم
قیمتیک ایک ناامیر المؤمنین ناجیان ایه بیه من هنوز اینا فی القضاۓ کنن آورت التائیں المارسی
ایه و قاءمه هنیخ اسلاما و اغظمه هنیخ فهنا و علیا و اکلمه بیعنیا و اثیمه جنایا و اخکرهم سواری فلای
حرمنا ایه آجرک فهز کنن لیک اینا میخواهی لغیر و متذکر بباب الشیعه و فیک لیک و فایلک ابواب الشیعه
عثنا ابواب المیز فلو سمعیع التائی فولک لا کلو این فویتم و من بیهم قلیکه هم ایخانه و اعلی الایخه الدی
کفت پر و مادرم فدای تو بادیا امیر المؤمنین کوارابا در توکرا متهای خدا که پکیزه بولد و شیخا مجاہد بودی و بر غیرهای آرزو دستی
و در راه خدا تجارتی سود من کردی خدا و مدیر است خود را پذیره توکر و در مشیخان بر توکر و آمد پس همچو صفوی جایی کردی و
خدا و مدد تو را در جوار خویش خواهی ادو بعاصم و ترکت محمد تحقیق ساخت و از تراکم حتی برای فرموده ای آرزو دستی
که از در بوقتی بار و مات بابت فوکیم و برایه تو رویم و دوست قرار داشت داریم و دیگر تو را دشمن داریم و حشرها با تو باشد همانا آن
مکانت را ادیک کردی که کس هیز تو نکرد و آن تراکم دوایتی که کس هیز تو نیافت و در پیش وی همچوپر کار نکرد کردی و دین خدای را استوار

۱۰

کتاب شهادت از کتب اصر المرئین صلی اللہ علیہ وسلم

دہشتی دشت را حکم ساخت و فتنه را برآورد تھی اسلام با تو انتقام مذوق فتنات مخفایل را خواست
خوبش فرمودی و در قول اسلام جایت پیغمبر اول کس تو بودی و او را در هر کاری تما بعت کردی و در صرفت او سعادت
جست و جان خود را برخی او داشتی و دفع خصوص را بایشع کیشد و حاضر بودی پس دشمن از این میزدی تو دیگم سخت و اشرار سخن داد
بیاری تو خوار مای ساخت و پنج شرک و کفر را بزد و اهل خلاف را مبتلا کرد کو ابر تو بادی امیر المؤمنین آنچه خداوندان فضای
منافت تو را عطا کرد تو از جمیع جهانیان با رسالت خدای نزدیکی تو بودی و در اسلام بسته شدیشی و در فهم و علم فاضل بودی و در
ینین و بیانات غلب کافر بودی خداوند خدا از اجر تو محروم مداد او تو مارضی اخیر و دافع شر بودی و در حکم تو ابوبکر شرک شد
و در راهی خیر را بر بست کرد مردمان کوش بپرمان تو داشتند خود آن دار بینهای کو ناکون بینیا شدند کنیت سخوش و نیاشت
و آخر را پشت پایی زند چون مخصوصیدن کنایا ترا سپای آور و فراوان کبریت کنایا امام حسن و محمد و جعفر و عباس
یکی و عون و عجه اند و دیگر دیگر فرزان امیر المؤمنین علیہ السلام راقعیت سکفت و با ازد مراجعت کرد و عجب است بنی اباس بن عیین
این شر و در مرثیه امیر المؤمنین شکار کرد

مشیتیها جلست علی کلام مُسْلِمٍ	و هر علی ما لغيره لجه نَسْلَمَةٌ
و پیغیبها آشوی الرَّبِيعَه بالدو	و غال سپاهیه امن الله نازل
لشوم قطام عنده الابن ملهم	فما جلَمَ بالشيف شکلَتْ پیغمبر
فما خضره من خارمه ضلَّهُ	نبوء منها مفسدة في جهنم
و ائمَّهُنَّا مُؤمِّنُونَ بِحُظْبِهِ	فماز أهیئَ المؤمنین بِحُظْبِهِ
حلاؤها شیف بیش و علیم	ألا إنما الذهاب بکل و مقتله

وزیر مردمی از اول ای طالب کیم

صلی الله علیک با فیض	بامیر سیدنا الحسن لَهُ
آن لا يخلو بارضیه الفطر	ما صر عبده آشت سایکن
و لیورق پیغمبر الصغری	لیغدن کهنه کهنه بالمرے
الامثل لغایتی الیوم	و اهله توییک لر آجد احذا

وزیریم نت هسود الحنیف کعبه پلیه بن یحیی او را شیخ بیخت این شعار را در مردم امیر المؤمنین شکار کرد

الذینک امیر المؤمنین	الذینک امیر المؤمنین
و عبسها و من ریک الشیهنا	و زینک اخوه من ریک المعنیا
و من فرع الشافی و الیهنا	و من لیس الشفی و من حدا
زینک علیک رسول الله فینا	و کنامبل مغیلم پیغمبر
و بیضی ما لغایتیں شیهنا	یعیم المیت لازمیات پیه
و بیضیک فتح امیره الشافیه	و بیضیو لیه اغیر من بیضا
و لغایتیک امیر المؤمنین	و لیس بکانیک علیک الذبه

جلد سیمز کتاب دویم ناسخ التواریخ در قابع افالم سب

۲۹۰

عَلَى طُولِ الْعَجَابِ إِرْجَعُونَا
 وَلَهُنَّ كَذَلِكَ فِي الْعَالَمِ
 بَخِيرًا ثَانِيَنْ طَرَأَ أَجْيَنَا
 أَبُو حَسِينَ وَجَرَاصَالْجَنَا
 نَعَامُ جَانَ فِي الْبَلَقِيَنَا
 بَذَلَنَا لَنَالَ فِيهِ قَائِنَنَا
 أَعْمَمُ جَنَّهَا فَاعْتَدَنَا
 فَلَنَا أَسْبَأْسَبَهَا فَعَنَّ رَهَنَا
 بُجَارُنَاهَا وَقَدَرَانَ الْجَنَا
 فَانَّ بَعْثَةَ الْخَلْعَادَ فِيهَا
 إِلَى إِنَّهَا وَإِلَى آخِنَا
 سِوَاهُ الظَّرَرِ أَخْرَمَاهَا
 قَوَاصُوا أَنْجَيْتَاهَا دُعِينَا
 عَلَيْهِنَ الْكَعْدَاءَ مُؤْتَنَا
 لَعْنُ آبَيِ الْعَدَادِ خَاتَمَ مُغَيْرٍ
 وَغَرَّنَا بِأَنَّهُمْ غَافُونَ
 آفَيْهِمْ الْقِيَامَ بِعِصْمَتِهَا
 وَمِنْ بَعْدِ الشَّيْءِ فَيَرْتَفِعُ
 كَانَ النَّاسَ إِذْ فَقَدُوا عَلَيْهَا
 وَلَوْ أَنَّا سُلْطَنَانَ الْمَالِ فِيهِ
 أَشَابَ ذَوَابَنِي وَأَطَالَ حَزَنَةَ
 لَطُوفُرِهَا الْجَاجِهَا إِلَيْهِ
 فَعَبَرَ أَمْ كَلْمَونَ إِلَيْهَا
 فَلَذَّتْ مُؤْمَنَهُ بَنْ حَمَيْرٍ
 وَجَمِيعُ الْأَمَانَهُ عَنْ زَاهِنِ
 وَلَا نُعْطِنَنَّ نَامَ الْأَمْرِ فِيهَا
 وَانَّ سَرَانَاهَا وَذَرَغِيَّهَا نَا
 يَكُلُّ هَمَتْدِ عَصَبَ وَجَزِيَّهَا

سخراست که فیحان بن ابی سین و بدر بن ابی واھن شادتیه امیر المؤمنین با پنچاهیه رسانید مبنی بر تشریحت

كَافَرَهُنَا بِالْأَمَانِ السَّافِرُ

آخِهَهُمْ بِالْأَكْشَتِ كَفَسَهُمْ بِالْمَوْدِيِّ

غُلَامٌ لَمْ يَنْهَى فِيهِ الْأَرْضُ

زین خرم سلکفت یا یا شد حق حل مرضی خوبی خون بگنی که مت خیان است که فدوی کم را فراماده اند و نیز خرم خونه

بِإِذْلَالِ الْعَصَابِيَّهَا

حَتَّى لَرَكَكَ كَانَ قَوْلَكَ بِهِنْمَ

احمد بن حازم باشد خود آورده که پون خرقان امیر المؤمنین علیه السلام را بایش برند از کمال برداخته شکر کرد اشت و چون خبر شد

امیر المؤمنین علیه السلام صدیقه شده را به بوره بروز کفت این الاسد الدین که کان بپیش داشته باشد دفعه خونه

بینی نیز که چنگا نعلی خود را به کام مقاومت بزین که شروده شد او در ع جهان کفت و سوریه این شسر همی تذکره کرد

ظُلُلَلَارِ اَنِيبَرْتَعَلِيَّهَا سَرْحَتْ

وَلِلِيَّنَاهِ بِلَأَخْوَفِ وَلَادِجَلِ

ذَكَرَتْيَاعِ اَمِيرَنَوْمِينَ عَلِيَّهِ اَسْلَامَ زِينَ بَنْبَدَ بَرَانَهِنَ خَدَرَ

مفرغه الغریز طقوس بن چند بقیه سند مشود که امیر المؤمنین علیه السلام اوصی پن خونه و حیوه را کما بگوشه و بروانی پر چنگیز خود

تا بگوشه از دره همان آن چند بچهل هزار بدهم بخورد و جاهنی را برای ندیم و شری شاهد کفت بخشی از اصحاب عذر کردند امیر المؤمنین بین

زینی که بیسیح بده از اسب و نیز یاد میست بیانی چنان که اولد میانع میگردند سویل اتفاقه بیول کو غان چشم

انتیاع
بجهت علیه السلام
امیر بن علیه السلام

کتاب شادت از کتب امیر المؤمنین علیه السلام

۱۳

ظاهر هاست موقن آنکه بدل خلوت الحجه پیغمبر حساب فاش نهاده است این بحث را فرمیکی فرمودند رسول خدای شنبه که
فرمود در قایمت خدا دهندر کرس اند ارض کو ذخیره میشود که بیان این پرسی و جوابی داخل بیت میشوند خواستم اینجا از مکان من بخوب شوهد
بهم در فتحه الغری مسلط است که بکر و زرد شیده عباسی با آنکه پیغمبر از کو ذخیره پسون شده در اراضی غربی و قویه طایفه آنها بوده باشد
رشید فرمادند او تا صفره ای شکاری و گلبهای محله را راه آوردند آهوان فراز کردند خوش برگشته رسانیدند و در فراز آنکه سجان بخوبی صور
تیر و آفایند و کلاس باز شدند و بکر باره آهوان زفر از آن نشیبکهند و کلاس بد خصوص را آنکه ایشان کردند پیمان اینجا از
وجانوران شکاری باز ناخشد چون سکرت کار بینکنند رفت هر دو از شیده عظیم شخصی گرفت و فراماند اما از آن نواحی مردی را بزید
نفس انجال حاضر نمیشود از قبیله بزی سد که ساکن آن اراضی بودند شخصی را بایا از دارند و بزیکه حال این ایمهیت گفت اگر خودی
مرا خطا ایمان بیدهی ما بضری هر سانم گفت در این باز آنچه داشتی باز کوئی گفت پر ایان مابنوبت فرزند از راجه را داده اذ که قبر ایشان را
علیه السلام در این ایمهیت لاجرم خدا نماین ایل راحم ساخته و زبان جانور از این راه کان محروم و ایشان چیزیکی میان ایمهیت
الآنگه ایمن باشد پس هر دو از نسب بزیر آمد و دضوی باخت و برگان ایل صفو داده نهاد بکناره و بخت که بیست بفرمودند از خشنه خشنه
بنیافی کردند و از طین احر قبیه برآورده از پیشوای اقاصیه بیان نشکرته بعد که بزیر ایشان ایمهیت پیغمبر مبارک رفت و مستنصر ضریع ساخته
ذکر دلت ایمهیت علیه السلام و نمودن حسین علیه السلام ایمهیت علیه السلام را باید و فکان ایمهیت بخوبی بخواهند

ذکر دلت ایمهیت علیه السلام و نمودن حسین علیه السلام ایمهیت علیه السلام را باید و فکان ایمهیت بخوبی بخواهند

امیر المؤمنین علیه السلام شش زاره و قودسه سال بعد از بیوت آدم صنی علیه السلام و در فرج جمعه سیزدهم شهر حرب ایاصم طیع
حرب و رخانه که متوله شد چنان که در جلد دویم ایمهیت ایل ناسخ التواریخ بشرح رفت و رسول خدا شش زاره و دویست و شانزده
سال شخصی بعد از بیوت آدم در فرج شنیز عزمه شوی ریس الاقوی از نکره بجهت فرمود شرح و تجلیه تیر کتاب سوی خدای صلی الله علیه و آله و
آیه ایشان ایمهیت علیه السلام در شب بیست و یکم شهر رمضان در سال حمله بجزیره ایشان فاعلی بدادرود فرمودند از این شما دلت عصر چهار
سخت و سه ساعت در وادی و دشت بزرگ شدند که این دشت بیست و هفت هکاه و هنده روز قری خواهد بود و بین بیست که ایشان داشتند که
هشت هکاه برای نمایندت افزوده بیشود پیش از تخریت بیست و سه ساعت و ده هکاه و اند روز قری خواهد بود و بین بیست که ایشان داشتند که
که بعض هر آن خدرا شسته و سه سال و که در هی شسته همچنان زیاد دو کم تو شسته اند از اختلاف سال شمسی و قمری خلف داشته اند در شرح فتن
از دشیده بجزیره بجزیره که ایشان ایمهیت علیه السلام در آدمیم و فراوان از ایشان دیدار ایمهیت علیه السلام
ذکر کردند فرمود بسیج چنخواهیم ایمهیت علیه السلام دیدار کنند که فتن که خواهد بسیم پس بجانب صد مجلبه حقی چند رهفت و پرده که
آدیمه بود دست بزد و برآذاخت و فرمودند که ایشان ایمهیت علیه السلام دادیدم که بر جای فتن شسته بدهش
و شبانگاه که در ذهنک ادیدم بسیست بزد و آن پرده را چنانکه بود در آذاخت اصحاب بکیه که بزمی کفشد ما از حسن آن مخفیه دیدم که
از ایمهیت علیه السلام بسیم ایشان ایمهیت علیه السلام حدیث کردند اند که بعد از امام حسن علیه السلام کروی ای اصحاب بخفرت ایشان
علیه السلام آمدند و حزن کردند و در زد وست ای ایشان ایشان که ما از درست دیدار بزمی کردند فرمودند ایشان ایمهیت علیه السلام
نمیشند ایشان ایمهیت علیه السلام که برباب آنچه بود برگرفت و فرمود نظاره که نمیشند ایشان ایمهیت علیه السلام را نکرند
از شخصی کفته هذ ایمهیت علیه السلام و نمیشند ایشان ایمهیت علیه السلام را خلینه در حقیقی

ذکر ایام و ایام ایشان ایمهیت علیه السلام

نمایم ایمهیت علیه السلام بحکم خدا ندبارک و تعالی ایی است چنانکه در شب عراج با رسول خوش خطا به عدو که ای محمد ای افراد

ایمهیت

جلد سیمین از کتاب دویم ناسخ التواریخ در روایت آیه‌السمعه

۱۹۶ علیک السلام و ملک الله را بایستی و احیب عن مجده ما محمد بن جعفر علی اشتفاق لکه انتقام من اینها من اینها فاما
العلی العظیم و هو علی و أنا احمد و آنکه محمد عیینی بی محمد علی را از من سلام برسان و بگو من دراد است میدارم و بکر
اوراد است میدارم او را نیز درست میدارم و از دوستی من که با دست نام او را زمام خود برآورده ام من علی خشم و او علی است و من
محوم و توحیدی و نام دیگر شش حیدر است و گفت آنحضرت ابو الحسن او بحسین و دیگر ابو ارشیانیم ایو ترا بابا بو اس طین او بشهاده
دار محمد است و شرح اینجذبه را مبلغی از القاب بنا کر ش با درجند و دیم از کتاب اول مدین قسطنطیل ادش مرقوم داشتیم اکنون بذکر آنچه از
اسماه القاب شش قلم نکرده ایم ابتدا خواهیم کرد ابن شہر اشوب از کتاب الانوار رقم میکند که خداوند کتاب کریم علی را بسی صد همه
فرسوده و ابن حسنه اینی را انشاد کرده

الله ستما، آئماده ترددی
القرآن فکر و ها فی حکم اللہ
و الصافات ریح صافی فی التّر
فی الحجّ و التّمیل و الانفاس فی اللّه
الْجَمِيلَ وَعِزِيزُ الْأَنْوَافِ فِي الْأَرْبَعَةِ
وَقِيلَ سَمَاءً فِي السَّوْرَةِ الْمُكْثَرَ فِي
وَلِخَارَةٍ وَأَنْصَاءٍ لِلْتَّحِیَّ أَخَا

دیم ابن حماد است

مَنْسُورٌ مِنْهُ وَمِنْ فَضْلِهِ تَحْلُو
وَكَمْ حَوَىَ الْقُرْآنُ مِنْ ذِكْرِ ضَلَالِهِ
الْمَكْوَنَاتُ الْأَنْعَامُ فِي غَيْرِ مُتَّبِعِ
وَسُورَةُ إِبْرَاهِيمَ وَالْكَهْفُ فِي

با جون نام آنحضرت در آسمان شمشادیں و در زمین گنجایش و در لوح قنوم و در قلم منصور و در عرش معین و در تردضواری میں و در ترد
حور ایسیں صب است و دیگر دو صحف بربریسم خربیل و در عربی بیانی طیب و در سیرانی شرحبیل و در توری ایمانی و در بور ایمانی و در بیل
بر بیاد دو صحف بر بیانی در قرآن علی و در ترد رسول ماضی و در ترد ہند و ان بیکر و بر و ایسی نکار و در ترد و میان بطریقی و در ایسی فرق
و بر و ایسی اطخار و می در صقلاب فیروز و در فرس خیر و بر و ایسی فیروز و در ترک زیر بایر و بر و ایسی داج و در ترد ساکنین سو جان
پنه خزر بیان و در ترد جماعت بیکر کریا و در ترد و بیان بی و در ترد بیخی و در جوش ترکیت و بر و ایسی کرفا است و دیگر فلاسفه و ایسی
لذ و کنه بیوی و جماعت جن جیں و شیاطین و قرو مشکرین موت احمد و متین سخا به بیضا کویند و پر ش خرب بر و ایسی هنری مادر
حیدره و بر و ایسی اسد و ایسی هش میون و خداوند میش علی خواند ایما القاب آنحضرت که بر بسیزه فرد و میاب
بدیکونه است

سپید المیاه نوز انصفیاه هنادی الائمه فیلله الرسیله مذکوه الائمه صیاه امام الائمه آمیف
الائمه آمین الائمه یمال الصنفیاه غصنه الاعلام مرشد العلیاء معنیۃ الفیهاء اعلم القراء
آقصیه دی العصیاه آبلغ البیانه لخیل الفیهاء آنخیل الفیهاء بیرون الشیاه آشہر اهل البیان
الائمه دی الشیاه رفعی طلاقه الزهراء صالحی الائمه والائمه ذاتیه الکریم الائمه منیر الائمه
مذکول الائمه الشایق بیان و فلو شافی اهل النکاء مفتح مرد و لکریم الائمه المخایع عن بیان الممال
صفر البدیرین الصفری و المجزو و الیکنیه اعلم من هوی رفعی الشیراء و مکن ایم الشمله المتنیه

كتاب شادت زنگب امیر المؤمنین علی علیه السلام

٦٩٠
إِنَّمَا يَعْلَمُ الْمُشَاهِدُ الْمُشَاهِدَةَ حِلْقَةً وَبِالْأَرْضِ
وَالثَّمَلُ مَاعِزَةً سَمَاءً وَلَا بَصَارَةُ وَمَا سَبَبَهُ هَبَّةً وَلَا حَمْرَةُ حَوْلَهُ
وَلَا مَرْعَةٌ حَضْرَةً وَلَا يَقْرَبُ عَنْ دَكَانِهِ لَا بُرْيَةٌ وَرَضَاءٌ

العنای که بالف صوره من میرام

المطهر المحتلى المذير المنشقى الامامون المفتدى الحكمة الكريوى العرقه الواشقه الزاهى الشعري
الجهة العظمى الجنه للورى الشبا الاكفل المستقيم على المهد امام اهل الدرب شقيق الشجاعه
المصطفى لبنا الشرى غبت الشه خلف اليه ميئاخ اليه فطلب الرفع وضياع الدار
جوهر الشه بخواهى منسيخ الواشق قطاع الظل شمس الصبح ابوالمرسم في قيم العرقه المبشر
بغظيم البصر المطلوب للذرب موبر الاخير على الاولى رب المحب بيبيه للهه مشيد المنشوه مذبذ
هرفون من مؤمنه مولى له رسول الله مولى كبرى الجذبه شنبه الفوه موالى المطر فيه المثله
المقصوم العرقه الواشق الكنى ايزيليه هيل الله اكرمه من اندله اشرف من اندله اعلم من اندله
آخيه من اجيبي افضل من ذاچ ولضدبه اشجع من ركب وبنبه اهدى من صام وصله مكاحف من غضه
وشق في دين الله العضره مراقب جن الله امن امر وفق الده ما صبغ العصبه وسبقه عن دينه ملته
انعام العجه الوره وجلا ظلم الشراك وجلا شمس الغروب بند الذري نجم اهل العنا علم اليه
إن عزم المصطفى الملطف بالمربيه

العنای که بحروف باختروم میرام

كتاف الكربه مضاف الشير إلى القتب مغطوف الشيب على الشبر الخصوص من شرف الأصولي
الهاشمي الأم والأكب المفزع أبكاؤ الخطيب الأم والأديب منصور ووزير طبیب سپید المقرر
تجعل الشيبة والکثیر والکربلا والطعان والضراب والخبر والحساب والأحساب مطمئنا
یمجذب کتابه مهیا المشاهد بالجواب لصواب مضيق الشور والذراب بالهداية فاسمه الأکشاب
یلماضي الذهاب هازم الآخبار فاصح الأملاک خراز الراباب بابن القریب منسوج البدایی الى المحرر عند
سری زاید سایر الأصحاب جلدی الرغبات في الطاغات والثواب بالجواب باب الشهاب روای
المهتاب مغشی الخطاب عذیم العجایب الجواب ثابت للثبات مدقع لآباء عذیم اشباع واعتراض
ومرشدیم وآغاریب ذو اعراب وذو اغاریب من جمعین من عیل وصائب واجعل الصبور على كل من ضاب
ویخلوا كل اذیاع وآوضاب الدهنه بوهمه كل عذیب يوما محشر رفایب و يوما مصقر رفایب ومنکر جن
عیاریب بمدخل الآقرب معمقین بالذراب المکثی باب آلام الموارب لبس میجان ولا هارب خل
الرسول والاصح ولي المدار المقايسه خواص الموکب بدل المعاشر الکرم للغیر في الأفاده
المدار الشکل ذات المغارب للهه لم يخرج بعد اذیبه لم مثله فهمابن والمراد مخاطب المغارب ولیه
الشه طالب کثیر المذاهب وفتح المذاهب خالب کل غالبه على شن اینظر لغایه والسلام للعنای من

جلد ششم از کتاب دو قلم ناسخ التواریخ در وقایع اقبال مسجید

٩٤ العَوْرَ الْجَوْبُ إِلَى الْعَلَوْبِ الْمُنْبِعُ مُثَابَتَاً إِذْهُ وَرَسُولُهُ مِنَ الْغَوْبِ مِنَ الْعِلْمِ الْمَكْنُونِ الْجَوْبُ الْغَوْبُ
لِمَبَالِي الْكَفْرِ وَالْغَوْبِ حَيْثُ رَسُولُهُ قَدْرُهُ عَيْنُهُ فِي إِذْهِ صَاحِبِ الْقَرَاءَةِ وَالْفَرِيَّةِ كَاسِعُ أَصْنَامِ الْكَبْرِيَّةِ
لِمَبَالِي الْغَوْبِ أَنْصَلُ الْعَطَايَةَ الْمَذْكُونَ حِفْافَتِهِ الْبَنَانُ وَالْبَكَّ وَالْبَابُ وَالْبَنَةُ وَالْبَشَرُ وَالْبَرُّ
وَالْأَمْسُ وَالْبَلَاغُ
الْعَابِ كَبَا، فَمَانِي مُخْتَرُومَ سَيَّادَ

سُبْرِيَ الْمُدَافِعُ فَاطِمَ الْمُذَاهَدُ الْمُغَامِعُ لِلْجَاهَةِ الْمُغَرِّجُ لِلشَّكَلَاتِ الشَّارِقُ بِالْجَهَادِ الشَّالِيُّ لِلْأَهَابِ الْفَيلِيُّ
لِلثَّادَاتِ وَلِلْجَاهَاتِ كَاشِفُ الْكَرَمَاتِ ذَاقِ الْحَضَالَاتِ صَاحِبُ الْمُغَرَّبِ عَبْرُ الْجَهَانِ مَغْنِيُّهُ لِلْجَاهَةِ
خَوَاضِلُ الْجَهَادِ خَاطِلُ الْأَوْبَرِ وَالْأَنْبَاتِ مُؤْلِي الْأَعْمَالِ وَالْأَوْلَامَاتِ مُنْكِسُ الْمُرْبَى وَالْأَوْدَتِ كَانَ لِلْشَّيْءِ
حَسْنَةٌ مِنْ حَسْنَاتِهِ مُشْفَعَةٌ مِنْ كُلِّ عُمْصَرٍ وَزَالِيهِ بِتَأْذِيٍّ وَأَذَاثِرٍ يُلْكِمُ لِكَافِرٍ وَسَذَافِرٍ وَيُعَذِّبُ
بِقَذَائِمِ دُعَاءِ اللَّهِ بِمُوالَاتِ ذَئْبٍ مُوالِبِهِ وَمُعَاذِيَ ذَئْبٍ مُعاذِيَهِ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ عَصْدَلَ أَعْبَرَ مَعْشَلَهُ
وَمَدَّا خَيْرَ مَكْفُونَهُ وَأَنْتَلَهُ خَيْرَ مَحْوَنَهُ وَأَوْزَأَهُ خَيْرَ مَحْوَنَهُ بِهِ الَّذِي مِنْ سَمَاءِهِ الْمَاهِيَّ وَالْمَذَاهِيَّ
وَالْمَلَائِمُ

العنوان والآيات والشلة

آنچه مصدراً بگفته باشد

اتجاهی الجامع الجوانجی جناب اللہ

آنچه بجز حای معلم صد راه

الْجَلَّةُ الْجَنَابُ الْجَنَدُ الْجَانِدُ الْجَانِدُ الْجَيْرُ الْجَوْنُ الْجَلْجَلُ الْجَسَنَةُ الْجَاهِفُ الْجَعِلُ

چیز محسنہ بحث خاتمی مہاجرات

جَهْرُ الْبَشَرِ جَهْرُ الْعِرْكَةِ خَيْرُ الْأُمَمِ خَيْرُ الْأَنْوَافِ الْخَلِفَةُ الْخَاتِمُ الْخَاتِمُ
آتَاهُ مُحَمَّدٌ مَا لَمْ يُهْلِكْهُ

مکالمہ احمدیہ

الْكَبِيرُ الْأَمِينُ الْمُؤْمِنُ الْغَالِمُ الْأَزِيمُ الْمُتَقَوِّلُ الْعَادِمُ الْأَزِيمُ الْمُعَاهِدُ وَالْمُعَاهِدُ
وَالْمُفْلِحُ الْمُشَاهِدُ الْمُخَوِّذُ الْمُوَافِقُ الْمُشَاهِدُ عَفْرَةُ الْمُخَوِّدُ وَرَبُّ الْبَهْرَانِ أَهْمَوْهُ أَمْوَالَ الْأَمَانِ الْجَوَدُ
وَرَبُّ الْأَنْبَانِ سِيمَا هُمْ بَهْرَانٌ وَجَوْهَرُهُمْ مِنْ أَنْوَرِ الْجَهُودِ خَلِيلُهُمْ فِي نَهَارِهِ وَمَوْضِعُ سُرُورِهِ فِي أَصْدِرِهِ وَأَبْرَادِهِ وَ
مَكَانُهُمْ غَرَابِلُ أَصْدِرِهِ وَأَبْرَادِهِ مَجِزُ وَعِدِهِ وَالْأَوْزَفُ بِعَهْدِهِ جَنْلُ اللَّهِ وَكَلْمَذَا أَفْلَانَهُ وَكَبَرَهُمْ ذَا
أَكْبَادُهُ هُوَ الْأَنْبَانُ كَانَ لِجَهُودِ الْجَوَادِ سَيِّدًا وَلِإِسْكُوُرِيَّ الْمُطَاهِيدًا وَعَصِيدًا وَمَدَدًا الَّذِي كَانَ مِنْ
أَخْنَانِهِمْ هَذَا وَرَدَّا وَهَا وَمَوْهِدًا قَاسِدًا وَسَعِيدًا وَأَبَا وَوَالِيدًا قَبِضَتْهُ الْبَلَدُ

الذكى والذاكى والذائى والذئب ذو المعنى ذو الحسن ذو التوين

آنچه مختصر مجموعه ای مطلع است

الزمام الظاهر، الفرج الباهر، الماء الذي يمر العبران بلا اغزو، الحشد الخالد، الربيع الناكر، الحجر المدر

کتاب شہادت از کتب امیر المؤمنین علی علیہ السلام

العنيلين الأكابر القائم في الفجر المؤمن الأخر العذاب الأكبر أبو شبيه وشبر المتنجه بدر و
ما ذر ذلك ماحذر هو الكوكب الأزهر والمرأة أنور فالطود الأكبر والضرعاء المصدة الظاهر
والضماء المصدة صاحب زاده وعدبه ورايه خبر كي اخدي وختن والخداف وبدري الأكابر
لائي وداد الكوثر يوم المغير ومن اغلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الكوفة أيام المغير
والليل الكبير والنهار الكبير الإمام والوقوف والخطب وابن المم والآخر والوزير الذي كان يصيغوا
المحلين بغيرها ولا يقوها والكافرين بغيرها ويعيش الله مباشرًا فامروا ولست قوي العطا على الفقراء ملهموا
حتى تلقيه ونعيه أهل بيته الذين طرق لهم الله نظره وأطمئنون الطعام على جمه من كعبنا وسته وأمير
الإمام الخوار المعرف يلازيمكار الأول عذر بالتصريح والأذار فابل المذاهبين والكتار هازم الجنرالات
صاحب ذي الفقار فابل عمر ومرجع ذي الحيار كفاح الأنجار ملحاً الأبرار مني الأئمها وفر الإهانات
نعم الكثار فهم الجنة والنار ستداً لها يحيق والأنصار حسون جهار الكثار وابن عم النور للنار
الكتار غير قرار أمير البررة فابل أركان كفره داخص الفرج فابل عيون التحرر تم ربعه الشجره الله
لم يناله طرفة عين فيها أمره المهي نفسه يوم الخبر بغيره آخر رسول الله وفديه ووصيته
ومشيه بين ما يكره غزاره ومعدن الجحيم ونواره لم يطلب في الدنيا إمامه ولا لها عماره شفيف
الخبر وفي الطريق الذي فلم يفتح باب خبره ودفع عود منيشه ومن الظاهره الامر بالمراد ونهاده والمعدى
الأول والآخر والظاهر والظاهر والشارك والشارك ومن صفاتيه زياني الرعبة الذي
يالإسطفال بضوان الرجل الرجاليا الزانع الرايك الرغبة الشهد

أَنْجَحْ مُخْتَرِمْ بِزَانِيْ بِجَهَاتِ
جَلَاجِيلِ الْجَهَازِ أَسْدَ الْبَرَازِ الْمُنْقُوفِ مِنِ الْأَغْوَازِ الَّذِيْنَ لَا يَتَنَاهُونُ مُجْنِلِ الْأَهْوَازِ فَلَا يَتَرْدِعُ بِعَادِيْنِ
الْمِنْ كَانِقِيْنِ أَسْمَائِهِ الرَّاعِمُ وَالْأَمْدُ أَنْجَحْ مُخْتَرِمْ بِجَفِيْنِ مُطْرِبِتِ
شَمْرُ الْكَمُورِيْنِ أَنْشُ الْتَّعُورِيْنِ نَامِيْعُ الْكَفْرُ وَالْجَهَوَيْنِ خَنَارُ الْمَلَكِ الْمُلَاقِيْسِ وَمَنْ هَالِفِيْهِ لَا يَتَبَوَّأُ
حَلَيَّاً فَارَّةَهُ فِي ذَارِ الْهَوَى مُخْتَرِمْ كَلِيمُ الْثَّمَسِ هَمْبِيْنِ التَّغْشِيْنِ الْجَهَشِ الْبَرِيْعِيْنِ كُلُّ دَيْنِ الْجَلَبِيْهِ
عِنْدَ الْوَخْشَهِ الْكَلِائِيْنِ بِعَصْرِ الْثَّايرِ عَقْشِلِ الْبَعَادِ الْثَّايكِهِ الْأَرْجَابِيْسِ وَتَقْيِيْنِ الْبَسِيدِيْهِ الْفَاطِلِهِ
الْأَدْنَابِيْسِ وَطَرْدِ الْكَكَهِ الْأَدَرِيْزِ الْأَنْكَابِيْسِ فُولِيْنِ الْفَوَادِ وَالْفَوَوكِهِ قَالِبَابِيْسِ خَجْرِ الْبَشِرِ وَخَجْرِ الْأَمَهَهِ دَخْبِرِ
الْثَّايرِ سَمَاءَهَفَهَهِ وَجَحْلِ الْبَشُولِ عَرَسَهِ وَأَبْقَى فِيْ أَمْرِيْبِهِ خَجْرِ الْعَيْنِهِ عَرَسَهِ الَّذِيْنَ مِنْ أَسْمَائِهِ لَتَفَسِهِ
قَالِثَابِهِ وَالْثَّابِيْنِ وَالْثَّابِهِ وَالْثَّابِيْلِ وَالْثَّابِيْلِ وَالْسَّلَامِ وَالْسَّلَامِ وَالْسَّلَامِ

آپنے فرم برف شیں مجھ ہت

أَتَلْعُمُ فِرَقَيْنِ إِذَا مَلَكَى أَمْرَهُ بِخَفْيَةٍ وَظَلَّمَ زَانِصَنَفَ الْإِسْلَامَ أَخْسَرَ دِينَشْ وَلَمْ يَنْطَلِعْ عَنْ

عَنْ صَالِحٍ الْمُقْتَدِرِ فَاعْلَمْ خَلِيدٌ فَلَا مَذَاقَهُ خَبِيشٌ

آنکه مصادر پیش از عمل است

جلد سیم اکناب قیم ماسح التواریخ و روایات فارسی

۱۰۰ - آنچه من آنگاهه المصادف والضید بق و الشایر و الصیف و من صفاتیه الوضم و الشایع الشایع
والصفوة آنچه محترم بهار بجهت است

الذارهین الخوش آنواصل ای الرؤوف الذنه من آنگاهه الہیں والذیل و الداعی و زاده ای الأرض لغه
بکثیر ذهبا و لاضنه و لم يشیع عصنه ولا بشهه بل كانت نوع عجیبه من خوف زید من قصیه منفیه
آنچه محترم بطا و ملهم است

آمیزان العیشط آنچه محترم بطار بجهت دالجوانی القاط

الذکر اذ کیهیت الحفاظ لمیضع اذ انقاصرت الوعاظ والکاظم اذ اخافع بالتعظیت المنشاط و الماذن
الزواجه و البراءه بجهت

الستد اذ ازعجه والملحو و المزعجه والنهل و المکنجه والتجاذب اذ ازعجه والبطن اذ اسلمه عبد الذیل
طوبیل النباع خوطا الرفع المبلغ المصانع المصنوع الشیع الشیل الشایع اکلو بی ما شیم باعما

و امضاهم زماعا و انجهم زماعا و اعواهم شماعا و اکرمهم اشباعا شهراهم و رقا و اشد هم صرعا و
اعزهم امیشاعا و من آنگاهه على اینجا ای المیتم المذکر البتاذ العاید المذکر الناید العصیر

کعروة عن الله عز و جل عینه المیتم آنچه محترم بین بجهت آنتم الشایع الشیل الشایع

آنچه الداعی المبلغ المبلغ
آنچه محترم بحرف فا بهش

آلیل المیریف الکریم الغیریف الشایل لشیع المقصوم لشیع الدنیان العصیف طردی الكفیر

ذو الشیع مناقش الخوف فمال الا لون خوف الصیوت الشایع عن المنشکر والامر المعرق و
من صفاتیه الشایع الفتن العارف والفطره و الفضل والعادل والناضل والفاخر والغیر

آنچه محترم بحرف فاف سایر

آلام البذل المحبی الماءل ای المیق الشایل بالعیلیه و فی فیان الافاف سبیل المذاجین غلی

الاطلاق و مذایق المیلیف بالایقانی و لریعه خشیه ایملاعی عن مواصله ایشانی ثار و ایقانه
الینفی شایی جایم ذی الشیعی کشی اهیل الشام والجزائر والیزیه جماعیون الایبطا عیند الشلاد

الذی صدیق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلیمانیه بذکریه بتصدیق الله اعترض بالشایع
و بالتماسه لطفی و دفعی خلوده بحق و دبریه فیل الولیدیه بذکریه فیل عمریه المخدیف قمری بجهت

من آباء المعرفیه نامیز و غرقیه بجهت سیفیه من سود المعاشریه من غرقیه و عرقیه بجهت ایضا و
من شناختیں الیه باح من عرقیه حیث استویق الاسلام و ایشان آیه امام حسن و ایشام حسن و من آنگاهه

الپیغم و الپیغم و ایضا و ایضا للهیں و ایضا
الکول و الفقر آنچه محترم بحرف کاف است

من جعل ایضا و ایضا و ایضا فیوص حیض خیز دکا و فقسه شیخ احمد و شیخ ایضا و ایضا و ایضا و ایضا و ایضا

كتاب شهادت اذ كتب امير المؤمنين على علمه هشام

عُبُرًا وَمِنْكَا وَخَلَقَ عَلَى مَوْرِيهِ فِي حَكَمِهِ مَلَكًا وَمِنْ أَنْهَاوِهِ الْكَانِيَّةُ وَالْكِتابُ الْكَوْكَبُ
وَالْكَسْرَاءُ وَالْكَوْنُ وَالْجَنَاحُ مُحَسَّنُ بِحُرْفِ لَامِهِ

إِلَمَامُ الْغَادِلُ لِلْمَزَابِطِ الْمَغَافِلُ اَمِيرُ الْمُقْرِبِ عَبْدُ الْخَلِيلِ خَاصِفُ النَّعْلِ الْأَرْكَيُّ الْأَصْلِيُّ ذُخْرُ الدَّخْرِ لِبَوْمِ
الْفَضْلِ إِلَمَامُ الْأَوَّلُ وَالْوَصِيُّ الْأَضْلُلُ وَالْأَنْجُو الْأَوَّلُ قَلْ المَسْؤُلُ بِعَوْمِ الْفَرَقَ الْمَوْلِ صَاحِبُ
الْأَنْعَامِ وَالْعَوْلِ وَالْفَوْهُ وَالْحَوْلِ وَالْحَقْوَنُ بِالْغَيْرِيْلِ صَاحِبُ الْقَوْلِ شَرْقَيْمُ بِوْمِ الْجَلِيلِ الْمَرْوُدُ لَهُ الْمَهْمُ عَيْدُ
بَرَّاُكُ الْمَشَابِ خَثْرَنُ الْفَلَلِ خَلِيفَ الْمَيْضِرِيْلِ الْأَسْلِلِ شَجَاعُ الْشَّفَلِ وَالْجَبَلِ نَشْرُ تَسْوُلُ الْلَّهُ بَوْمِ الْبَاهَلِهِ
وَسَاعِدُ بَوْمِ الْمَصَادِلَهُ وَجَطْبِيْهِ الْمِضْعُومُ بَوْمِ الْمَعَاوَلهُ رَفْعُ الْبَنْوَلِ أَخُ الرَّسُولِ سَهْلُ اللَّهِ الْمَشَنَوُ
وَجَبَوَادُ الْخَلُقِ الْمَامُونِ الْمَجَاجُ الْبَهَلُونِ الْعَالَمُ الْمَسْنُوُلُ بَخْنُ الْبَاطِلِ وَالْمَلَيْنُ الْمَجَلِ الْلَّاهِيْنِ الْمَاطِلِ عَلَيْهِ
فِي الْتَّأْوِيلِ بَعْنَهِ وَكَمْرُهِ الْتَّهَرِيلِ بَعْصِيلُ وَلَمْ فِي كُلِّ بَجَلِ فَصِيلَةِ الْفَصِيلِ رَأْمُهُ أَصِيلُ وَرَادُهُ بَخِيلُ
بَوْرَاهُهُ الْجَبَلِلِ وَجَجَهُهُ الْجَبَيلُ وَمُساَوَاهُهُ مَعَ اَبِي اَهْمَمِ الْجَبَيلِ وَهُوَيْهُ الْقَرْفَانِ الْسَّبِيلُ التَّهِيْهُ هُوَ
خَارِبُ الْكَفَرِ وَالْبَحْرِيِّ الْتَّهَرِيلِ وَالْتَّأْوِيلِ الْجَهَنَّمُ مَذَكُورٌ فِي الْتَّوْرِيْهِ وَالْجَهَنَّمِ جَهَنَّمُ اَللَّهُ مِنْ زَوْبِهِ
اَللَّهُ فَوَصَلَ بَجَيلِهِ جَبَالُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْ وَاسِمَهُ جَلَّ وَهُوَ فِي الْمَوْجُونَاتِ فِي كُلِّ عَوْلَمِ قَلَّ وَاسِمَهُ عَلَى عَلَيْهِ

الْجَنَاحُ مُحَسَّنُ بِحُرْفِ يَمِهِ

إِلَمَامُ الْعَصْنُومُ الْشَّهِيدُ الْمَظَلُومُ الْقَيْسُ الْمَرْجُومُ الْحَصُودُ الْهَرَوْمُ بَابُ الْعِلُومِ وَجَيْعُ الْعِلُومِ لَهُ مَعْلُومُ
وَسِرُّ الْشَّيْءِ سَكَّهُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَالْهُ لَهُ مَهْمُومُ وَفَلَبَهُ مَنْ حَوْفَ اللَّهِ مَهْمُومُ وَلَكَجَلُ بَنِ اللَّهِ مَهْمُومُ بَابُ الْمَلَامِ
جَحَّهُ الْجَحَّامُ اِلَمَامُ الْأَنَامُ مَرِيْنُ الْأَنَامُ اَبُو الْأَعْلَامِ بِسَبِيْهِ ظَهَرُ الْإِسْلَامُ وَهُوَ بَوْمِ مَشِيلُ غَلامُ سَا:
الْأَنَامُ وَكَثِرُ الْأَصْنَامُ وَأَطَالَ الْفَيَّامُ وَأَكْرَرَ الْقِبَامُ وَأَفَلَ الْمَنَامُ وَكَتا الْأَكْنَامُ وَأَبُو الْأَنَامُ قَنَهُ:
الْأَهْدَامُ وَأَفَشَ الْسَّلَامُ وَأَظْلَمَ الْكَرَمُ الْإِثَامُ وَأَسْتَهَلَ الْأَهْدَامُ وَأَهْجَرَ الْإِجَامُ
وَأَعْكَلَ الْفَصَاءُ الْخَنُوقُ الْأَهْدَامُ الْهَابِيُّ الْهَادِيُّ الْسَّلَامُ الْذَاهِيُّ الْمَدِينُ الْإِسْلَامُ الصَّلَيْلُ الْأَكْبَرُ
فِي الْأَنَامُ وَالْفَنَارُ فِي الْأَغْنَامُ بَيْنَ الْمَحَلَّيْنِ الْأَخْرَامُ لَمْ يَشَرِّي الْلَّامُ وَلَمْ يَهْرِي الْأَمَامُ الْدَّهِينُ الْفَوْمُ وَالْمَوْمُ
الْعَظِيمُ الْمَوْلَى الْرَّحْمُ وَالْشَّيْئُ الْعَظِيمُ وَارِثُ الْدَّهِينِ الْعَلِيُّ الْحَكِيمُ الْعِصَرَاطُ الْمَسْتَعِمُ الْفَارُوقُ الْأَغْنَامُ وَالْأَمَامُ
الْحَرَمُ مَاعِبَكَهُمُ وَلَا اسْتَهَلَ الْحَرَمُ بَحْرَعِلُمُ وَرَغَاءَ حَكِيمُ وَحَلِمُ بَطِئِنُ مَنَا لَهِمْ مَنْبِعُ الْيَمِ مَسْتَقِرُ
الْحَلِمُ وَفَلَجِيْمُ شَهَادَ النَّصْرِيْنِ عَلَيْهِ وَالْفَطِيجُواهُرُ الْعَالَمِ مِنْ فَلِيْهِ وَقَدَحُجِرِيْلُ عَلَيْهِ الْسَّلَامُ مِنْ فَلِيْهِ
إِلَيْهِ قَدِيرُهُ وَقَحْرَمُ أَهْلُ الْحَرَمِ بَحِرَمِهِ أَفْصَحُ الْخَالِمِيْنِ بَعْدَ الشَّيْءِ حَصَّهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهُ كَلَامُهُ وَالْدَّهُمُ بِكُلِّ عَلَمِ
خَصَامًا وَأَكْرَمُهُ لِلْعَصِيرِ اِكْرَاماً وَأَظْلَمُ الْهَنَمُ وَالْمَكِينُ وَالْأَسْبَرُ اِطْعَاماً وَمَغْرِيْلُهُ وَمَجْهِنُهُ وَهَبَهُ
أَدْوَبَتِهِ الْجَلَنُ مِنْ لَهُ اِنْعَاماً وَأَهْدَمُ الْأَدَرِيَّهُ وَالْعَصَابِيَّهُ اِسْلَاماً وَمِنْ اِنْهَامِهِ الْمَفْلُجُ وَالْمَفْلُجُ
وَالْمَلَكُوكُ وَالْمَنَوِيْمُ وَالْمَهْوُنُ

الْجَنَاحُ مُحَسَّنُ بِحُرْفِ لَامِهِ

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَإِلَمَامُ الْمَسْلِيْنَ سَيِّدُ الْوَجَيْهِيْنَ فَارِسُ الْمَسْلِيْنَ إِلَمَامُ الْمَطَّيْهِيْنَ بَوْرُ الْمَطَّيْهِيْنَ زَاهِهِ
الْمَهْنِيْهِيْنَ فَاهِدُ الْغَرِيْبِ الْمَهْنِيْهِيْنَ جَهَنَّمُ الْأَدَوِيَّهُ عَلَى الْعَالَمِيْنَ وَغَافِلُ الْشَّاكِيْنَ وَالْظَّاسِبِيْنَ قَلْلَارِيْنَ مَنْ نَفْعُ سَيِّدُهُ

حلمه بزم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع افایلیم سجه

كتاب شهادت از کتب میر المؤمنین علی همیشہ تسلیم

وَالْإِحْسَانُ بِلَا مِيَّةٍ كَمَنْ جَوَازَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْمَوْعِدُ بِهَا نِيدٌ وَالشَّكِّيْتُ مُعْلَى لِيَسَانِهِ فَقَاعِدُونَ الْفَيْنَ وَلَمْكَلَّةٌ
ذَاتُ اللَّهِ أَنْوَاعَ الْمَرْءِ أَمْدَهُمْ إِجَابَةً وَبَيْنَاهُمْ وَأَنْوَهُمْ فَطِيْبَةً وَأَنْهَانَا وَلَغَظَّهُمْ حَلَّا وَعِلْمًا وَبَيْنَاهُمْ مِنْ
أَنْهَاكُو الْأَقْسَرُ وَالثَّاَسُ وَاللَّسَبُ وَالْأَوْرُ وَالْأَيْمُ وَالثَّاَصِرُ وَالْأَصْرُ وَالْأَيْمُ وَالنَّعْمَ
كَبَّخْ مُخْتَرُمْ بِحَرْفِ دَادِهِتْ

وَابِطْرَفَلَادَةِ الْعُنُودِ نُكَلَّةٌ ذَابِرَةُ الْمُرْقَبِ وَمَلْكُو شَرْفِ الْأَبْوَةِ وَالْمُنْوَةِ وَخَاتِرُ مِهْرَانِ التَّبْوَةِ
سَبِيلُ التَّبْوَةِ قَارِفُ الْعُنُودِ سَبِيلُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَنْبُوُ وَنُونُ الدَّنْهِ لَا يَنْبُوُ وَذُو الْحِلْمِ الَّذِي لَا يَصْبُوُ
مِنَ الْحَابِهِ اُولُو الْعِلْمِ اُولُو الْلَّبْتِ اُولُو الْأَمْرِ اُولُو الْأَرْدَامِ دِينِ اسْمَاعِيلِهِ الْوَزِيرِ وَالْوَسِيلَهِ وَالْوَلَدِ قَاتِلِهِ
آتَى مُحْسِنَوْمَ بِجَنَّاتِ

لَخُورَ سُؤْلَ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَابْنِ آمِيرِهِ وَالْحَسِنِصِ يُهُ كَانِ أُمِّهِ وَالذَّاتُ عَنْهُ كَسِيفَهُ وَسَفِيفَهُ
وَكَثَافَ كَزِيهُ وَغَمِيرَهُ وَمَسَاهِهُ وَدَلْكَهُ وَرَتِيهُ مُشَبِّطَهُ لَجَيْهُ وَدَمِيهُ مِلَّهُ وَالْجَيْطَ بِعِلْمِهِ أَبُو الْأَمْمَةِ
مُنْصَلِّهِ الْأَمْمَهُ مُرِيلُ الْجَيْرَ حَلِيمَهُ فِي الْأَمْمَهُ وَخَيْرَهُ عَلَى الْأَمْمَهُ وَرَجْعَ الْقُرْآنِ إِشَارَهُ يَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَهُنَّ أَوْلَادِهِ وَعَنْلَائِهِ أَنْجَوْ مُصَدَّرَهُ بِلَامَ الصَّفَتِ عَمَّتِهِ دَعْلَى زَوْجِهِ
وَمِنْ أَنْمَاهِهِ الْأَمْمَرِ وَالْأَمْمَنِ وَالْأَمْمَانِ وَالْأَمْمَهُ وَالْأَمْمَهُ وَالْأَمْمَانَهُ وَالْأَمْمَلِ وَالْأَمْمَضِلِ وَالْأَمْمَحَانُ
وَالْأَمْمَهُ وَالْأَذَنُ وَالْأَذَانُ وَمِنْ نَعْوَهِ الْإِسْلَامِ وَالْأَخْ وَالْأَشَانُ وَالْأَبْهَانُ

آنچه مختوم است بحروف یا

ذکر ازواج امیر المؤمنین علی قلیہ السلام

از ازدواج امیر المؤمنین خوشیت نداشت و خود را مسئول خدا صلی الله علیه و آله است که کنیت اخیرت آنم الحسن داشت قیوب بن محمد زبانیل
معتمدیه است و مادر فاطمه خدیجه کبری هیله السلام است و کنیت خدیجه کام مند است و خدیجه خواهد بود بن عبدالغفاری بن
فضی بن کلاب است و مادر خدیجه فاطمه خرزید بن الاصم بن هررم بن فراخه بن محمد بن عاصم بن عاصم بن اوزی هست و مادر فاطمه
دفتر منافی بن حارث بن منقذ بن هرود بن عاصم بن عاصم بن اوزی هست و مادر عائمه خلاصه دفتر سعید بن سعید بن هرود بن هبیص بن

چند پیش از کتاب و زیر نام سخن‌توانیخ در واقعیات افایلهم سجه

بن اوزی است و او صدوف بعرفه بود از هرگونه چون هرق گزی از عرق او بوبی عطر و شکت برده میدی و ما در خود ها نگه نام داشت
۷۰۴
و او ذخیره اعری بن قحراست داده عاتکه ربطه افتخاری نامه داشت و او ذخیر کعب بن حمد بن تهم بن فرازه بن کعب بن اوزی است و او
صروف است بجیطا و از اولیه ماریه و ذخیر خدا افیز بن سرج بن عمر و بن حصیر است و ما در ماریلی ذخیر خامر جا رث و هر غشان بن
عبد همرو بن اوزی بن همان بن احتی بن خزاهم است و ما در پیلی سلمی ذخیر سعد بن کعب بن عبر و از قبیله خزاهم است داد سلمی پیلی ذخیر
هابس بن النظر بین محارب بین همین کات بن الشفیر کنانه داد پیلی نیز سلمی ذخیر اوزی بن غالب است و همچنان داد سلمی پیلی ذخیر
محارب بین فراست و ما در پیلی ها نگه ذخیر خملد بن الشفیر کنانه است و داده عاتکه دارند و ذخیر خارت بن کات بن کنانه است داده
و ارشد ماریه و ذخیر سعد بن زید مناه بن همیم و اسمها اسما و جست همین کبر بن حبيب بن عبر و بن غفرن بن شعلب بن ایل بن عاصد همین کن
قصی بن عیی بن جدیلین اسدین سعید بن نزار میاد او ذخیر کرس شعلی افتد و اینکه سبط را در شرح هر آد و شب تعلوی دارد همان مکله
کاسخ التواریخ حادی علوم کشیده است که از جمله کمی علم انساب است که در پی من بنده با شرکت شدند کنم خواه ها نگه داشتند و خواه عجم
شهری که تنهای مظلوم باشد و همچوی این بحیله کیزد این چند شهر را در کتاب سردار آنوار فیضنا قلب الائمه الالهاء در منصبت شبول عذردا

نها طلاق نه مرا اسلام را پس علیم کنم دلایل بحاجت نیست

صدف کو هر شبیر و شیر
دخته نمطغی کر چند قشت
ز آنچند نیم مرده است
شیر و پنیر که نبود می مرد
پنیر ز آخران پیشنهاد کند
در جهان بود از جهان شرکت
از جهان دیده برجهان ای ایور
شگرد جست از جهت فلکت چخند
این خدک بزرگ محک کرد است
زیجهانی در زیجهان پاک است
کو هری و صدف بیارده فد

ست ب شهادت از کتب امیر المؤمنین علیه السلام

۷۰۳

مکل در سرای امیر المؤمنین علیه السلام محمد را بزاد پس جو نه از جانب ما در خواهر محظی است لکن حدیث مختصر که راوی آن شیخ هست
استوار خواهد داشد و دیگر از زوجات امیر المؤمنین علیه السلام ام ام المؤمنین است داده خرم بن خالد بن ربیع بن الجید کعبه
عامر بن کلاب بن ربیع بن عاصمه صصنه بن بکر بن هوازن است مادر ام ام المؤمنین میلی فخر الشهداء بن ابی بن خارم ملاعی الاشته که
بن جعفر بن کلاب داده خضریل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب و مادر ثامنه عمره دختر الحفیل فارس قرزل هنگ
الآخرم داده خضریل بن کلاب دریں هوازن داده خود که شد داده خرم عدوه الرجال بن عتبه بن جعفر بن کلاب است داده خرم ام
الخشف است داده خرم موسی فارسی میله سوارن پسر عباده بن عیان بن کلاب بن ربیع بن عاصمه صصنه بن مادر ام اشیف
فالله دختر جعفر بن کلاب است داده فاطمه عاکمه دختر عبدیش بن جعده مناف بن شیخی بن کلاب است داده عاکمه آمنه فضیله بیک
عمیر بن فضیل بن حارث بن شعبه بن داده بن سدیل خرمی است داده آمنه دختر محمد بن هبیط الاعرب ایشان بن تعلیم علیه
بن صصنه بن علی بن بکر بن واکل بن ربیع بن نزار است داده داده خضریل بن عتبه بن شیبه است داده داده خرم دوالریه
خیش بن الایی بن عصمن بن شیخ بن فرازه است داده داده خرم و بن هصرمه بن عوف بن سعد بن میان بن خضریل بن الریس
عطفان است در خبر است که امیر المؤمنین علیه السلام برادر خود عجیل را فرمود که تو عالم باشی عربی زلی از همین هنری که بزرگ
من فرزندی باید که فخل و فارسی عربی باشد عرض کرد ام ام المؤمنین کلاید از روی کن که بجاجع تراز مد پران و بچکس در عرب بندو پس
امیر المؤمنین علیه السلام او را بشرط زنی اسرائی آورد و او مادر عباس دیگر فرزندان است خانم که در مشیود از ایشان است که شیرین
ذمی بخشش علیه الفتنه که از بزرگی کلاب است که بلطف ایمان از بزرگی حضرت عجیل علیه السلام آور و چنانکه اشاره ایشان دیگر بخوبی
شرح اینقصه را در جای خود مسطور خواهم داشت و بذوقی کیه امیر المؤمنین علیه السلام سعادت عیسی است همانا عمیر بن سعید ^۱ اصحابی
امحارث بن شیم بن مالک بن فتحاقرن عامر بن جویه بن یمن مالک بن نصر بن هبیط شیخیه چون بقدر شد و بلوغ رسیده
و دختر عوف بن امیر امیر المؤمنین علیه السلام بود و از حارث مادر خداوند و از زیر دیج رسلوں خداوندی درگاه عیسی آمنه زوجه حارث بن حرن
بن حسیر طایه بود و از حارث مادر خداوند و از زیر دیج رسول خداوندی درگاه عیسی آمده ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه
و ایشانه
حارث بدر بن شرح که رفت به دخرا آورد و بعد از حارث بیچاره بکاخ عیسی در آمد و از عیسی شیخیه دخرا آور دختری شیخیه سعادت
ابی طالب بود و در خدمت عجفر از کنکه هجرت بجهش شد و در جهش سه سپرک و در اول عبادت شد و دیم عون سید کیم محمد نام داشت و
بعد از قیام خیر خانکه در کتاب سه سپرک و آن را در خدمت عجفر از جهش بیننداد و بعد از شهادت عجفر را که
اور آن دیج بسته محمد بن ایلی بکر را بزاد و بعد از ایلی بکر امیر المؤمنین علیه السلام او را آن دیج کرد و دخرا دیم عیسی سلیمانی نام داشت و
ز دخدا حمره بن عبد المطلب بود و از حمزه و دختری آور که امام نام داشت و بعضی قاتم او را بخطاب امداده خوانده اند و بعد از شهادت
حمره شد این امامه بن ایشانه
و دختری شیخیه عیسی سه سپرک و ایشانه
مسعود بن خالد بن مالک بن هبیه بن سلم بن جندل بن سهل بن دارم بن مالک بن جن طفله بن نیدناه بن نیدنیم است داده بیلی همراه دیگر
قیس بن حاصم بن منان بن خالد بن منیر سید ایلی بکر بن عبید بن ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه
بن خالد بن قیس است داده علاق خرمی و علاق خرمی

جلد سیم از کتاب روایت ناسخ التواریخ در وقایع افایم سمعه

۷۰۴

کعب بن عبد بن عمه است این شریعت اشاره دارد مرح سلم بن جندل که از اجداد پیش از کویه
بُشَّرَّاً أَقْوَمْ قَلْبَهُوا بِيَادَهُ بَلِ الْمُتَّبِدِ الْمُمُونُ مُتَمُّنٌ جَنَانِهِ

نمیشه و دیگر از زو جات امیر المؤمنین علیه السلام اتم سعید ذخر خود را بن سعد و تعلق است و دیگر از زو جات امیر المؤمنین علیه السلام نمیشه:
سبتا که او را صحبای خانم مسیده ندواد خطر خداوند پیغمبر بن الحسن بن العبد بن عطیه است از قبیله بنی قعده او در خبرت خانم از زلزله
خالد بن الولید را سرکرفت و در عین شهر امیر المؤمنین علیه السلام او را از جمله شبای خالد بجز دیپس او را تزویج فرمود دیگر از زو جات
امیر المؤمنین علیه السلام امام است و او خطر ابو العاص است ما در امامه زنی دیگر از زو جات خدا صلی الله علیه آلام است و ماقنه
ابو العاص فرزین او را کتاب سول خدای در زیل قصبه مدرب شرح تکایتیم با بحث فاطمه زهره سلام انت علیها هنگام حل مانع بجهان
با علی علیه السلام و صیحت کرد که بعد از من امامه خطر خواهیم را تزویج کن که با فرزمان من فرماین باشد و ما امام که فاطمه زهره بود
علی علیه السلام زنی را نکاح نمی سبت پیش از اینکه رسول خدای چندانکه خدیجہ زنده بود زنی دیگر از بزرخود خستیا از تغییر بود در خبرت
بعد از امیر المؤمنین علیه السلام مغيرة زغلول دیگر ابوالسراج بن ابی سیفیان بن الحارث خواستار شد که امامه را تزویج نکند اما همه
پاسخ از امیر المؤمنین علیه السلام حیدر شکر کرد که از واح پیغمبر و از واج و صنی پیغمبر را بعد از ایشان گیری کنند که این سبت دیگر از زو جات
امیر المؤمنین علیه السلام اتم جبار است و او خطر بیشه است برای ای امیر المؤمنین علیه السلام بروی کنیز کان خاصه و از همه من
بنکاح داشت و محمد بن جابر الطبری عن دوسته است پیغمبر بد جمیع این زنان بعد از شادت امیر المؤمنین علیه السلام سه تن نمود بود
خشتیان سهاء بنت عجیس دوام اتم ایسین سه دیگر خواهی خفتیست

ذکر سپر امیر المؤمنین علیه السلام

اولاد

امیر المؤمنین علیه السلام

امیر المؤمنین علیه السلام را مسجدہ پسر بود اول امام حسن ویم امام حسن علیه السلام ما در ایشان فاطمه علیها السلام است و شرح حل
ایشان هر یک شاد اند تعالی و در کتاب می خود مرقوم خواهیم داشت پسریم احضرت تمدن نیفی است ما در اخواه خوشی است
امام حسن رسول خدای صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را بشارت کرد مسیلا و محمد و نام خود را که محمد است و گفت خود را که ابو العاص است
امام حسن با واعظ از مردم چنانکه ابن خداع حدیث میرکند قال الشیعی صلی الله علیه و آله لیتی علیه السلام بولد لل تعالی
محمد بن حنفیه اینها که کنیت داشتند و ای امام حسن کیانیکه پیغمبر حضرت کرد و باشد با بحث محمد بن حنفیه
در زمان حکومت هر بن اکنخاب تولد شد و در سال هشاد دیگر بحری در شهر پس از الاذان و غافل بافت او را در بقعه بنا که پسر زنده
هر شر شخصی و بجالی بود جماعت کیانی است اور امام حسن کیانی است و در آنکه آفر زمان بخواسته و میگویند در جمال رضوی کوست
می باشد و با جمال عمان اتصال دارد جمای فرموده است وزنده است کا کهی غریب کند و اینجا هفت بعد از امیر المؤمنین علیه السلام
امام سید ایشان و امام حسن علیهم السلام را امام می نمایند کرد وی مختارین به عجیبه را از اینجا هفت می خاند و فرق دیگر از اینجا هست
حسانیه خوانند و ایشان از اصحاب حسان شر احمد کویند امیر المؤمنین علیه السلام هر سه نام امام حسن علیهم السلام هم
بن خویه است و امام غایب است که شر احمد از اصحاب حسان عجیب است و فرقه های شر و بعینی که فرقه است

الْأَرَقُ الْأَكْلَتُهُ مَنْ فَرَّ بَشَّ
فَلَأَذْلَالَ أَذْبَهَهُ سَوَاهُ
وَسَبَطَ عَيْنَاهُنَّ وَرَبَّتَ
فَغَوْذُ الْمَخَلَّأَ بَعْدَ مَلَلَوَاهُ

کتاب شادت از کتب امیر المؤمنین علی طایفہ تلامیز

۷۰۰

لَهِبَ لَأَرْبَعَةِ يَهُودٍ ذَمَا نَّا
 بِرْضُونِي حَنْدَهُ عَشْلُ فَعَادَ
 كَرْدَهِي اِنْ شَعَارَهَا نَسِيلَهِي
 كَرْدَهِي اِنْ شَعَارَهَا نَسِيلَهِي
 اَذْلَلَ لِلْوَصْقِ قَلْنَهَ قَشْنِي
 اَمْرُهِي مَعْتَقَرَهُ وَالْمُؤْلَهُ مِثَا
 وَمَمْتَقَهُ الْجَلْعَهُ وَالْكَلَهَا
 قَعَادَهُ اَمْلَهُ اَكْدَرَهُ طَرَهُ
 مَيْهَدَهُ هَهَمَهُ سَبَقَنَهُ خَامَهُ
 وَمَادَهُ اَيَّهُ حَوَّلَهُ طَهَمَهُ مَوْهُ
 وَلَادَهُ اَرَهَهُ لَهُ اَرَهَهُ عَطَانَهُ
 اَسِيدَهُ اَحَمَدَهُ عَغِيدَهُ كَيَانَهُ بَاهَهُ دَهَهُ جَهَهُ اَيَّهُ
 بَهَهُ عَزَّزَهُ طَاهَهُ اَهَهُ اَكَهُهُ
 بَهَهُ عَزَّزَهُ طَاهَهُ اَهَهُ اَكَهُهُ

محمد بن حقيقة نسبت عالم و شجاع و ببر و مند بود و قدر عیونی چند بخبرت امیر المؤمنین علی طایفہ تلامیز که از آندر عجا از اندانه مرد بند بود
امیر المؤمنین در نوی تامتداری از زد امان آن زده قلعه کشند محمد بن حقيقة و امان زده را فراهم کرد و از آنچه که امر المؤمنین علی طایفہ تلامیز کرد
کرده برو بیکت فقضیه برکفت و بجست بیکر فراندند را متعاقبت را شست و چونا کنکه با قدر حریره اقطع کشند و انسانی در ع آهینه با قطعه
تیر را بست کرده اند که قطعه طقب بپکان کا این پنهان کام سلطنت را مدهشت و مرد ببر و نیکت هوسین ای سفیان فرستاد تا او زده
ایشان شکننی کی برو چیزی که چنان در زماین بود که تارک پیغمبر موده باشند و بر این نایمی اند که بر چنان اوقات ببر و مند بود که بچه آفریده با
او زور آورد تو ایشان کشت سوری خواست تا در محل خود و مرد بجست کند که بر فرستاد کان هنک رفعه غالی باشد که شفیع بن حبیب
عباده الخصاری را حاضر کرد که طول فائمه ای زاینده و دویان آید و در میان عرب از ده مرد بیرونی که محمد بن حقيقة ای
دیگر عربه ایتیه ای سیرن العوام مسوکیفت دو سردارم کیا این خلبان با قرشی باشد پس هزبود نا محمد بن حقيقة و شعبد بن عبله ای حاضر کردند
حشیشین هوسینیه بن سعد را گفت طول فائمه خود را بایخدا پنهان کرد کن قیس بن عده پیغمبر میخواهد از ازتن را آورد و در می را گفت که

چون بپوشید مبدئی نیز بکشید حاضران ایه را شافت کردند و قیس ای شعری نهاد کرد
 اَرْدَتْ لِكَمَا بَعَثْمَ اَثَامَنَهَا
 سَرْزَوْنَلْهَهُ وَ اَكَامَهُ شَهَوَهُ
 وَ اَنْ لَاهَوْلَوْ اَغَابَهَهُ وَهَدَهُ
 وَ اَنْ اَنْ اَنَّ اَلْمَاهِنَ سَيَدُ
 وَ بَدَرَهُجَمَعَ الْغَلَقَ اَعْظَلَهُ وَسَبَقَهُ

وَكَانَ فِي الْاسْلَامِ عَنْهُ طَوْلُ اَسْكَلُ وَالْمَعْدِلَهُ اَسْبَابُهُ مِيزَهُ وَمِيزَهُ عَرَبَهُ تَنْ بَوْنَهُ که بلوان فائمه سمع شد
و هر کراوه بیرونی طول فائمه بود که موافق فرع این نام و در ع و نیم میشود و خشت هیش بن عبد بن عباده و دویم عباده بن ایتمان
بنی سعد بن عاص و چهارم هیری بن عبد الله الجلیل سفیح عدنی بن حاتم الطائی ششم عذر بن عده کیربلا زیدی هفتم شعبت بن قیس الخنی
هشتم لبیه بن سعید خامن الطیفی و هم عباس بن عبید لهنیت عتم رسول خدا بلهای بقتل ایزد هدیه هیشیه هوسود و چهارمین عکا که
ردی نزاب و سه بزرگ دجالی که ایتن بر فراز شتر بود اکناده با محمد فرمود که با این دویی مخالف شد که محمد فرمود اگر خواه پیشنهاد نهاد
اور ایعونت بر خیر ایم و اکر خواه من پیشنهاد ای مرار بر خیر ایم و چون شعبت محمد دست ای بکرف و بی رحمتی و را بر ماری داشت اکناده محمد
در دمی چندانکه داشت که دا هبیش نتوانست دا پس محمد دست ای بکرف و فروکش بند و نباشد و من نبده شجاع و مبارزت محمد را

جلد سیزدهم از کتاب دو تجربه ناسخ التحیر رخ در وقایع اتفاقیهای سده

کتاب شادت از کتب امیر المؤمنین علیه السلام

۷۰۶

علیه السلام محمد الاوسط است و مادر او امامه ذخرا ب العاص و ذخرا و اه رسول خدمت پسر جبار بهم امیر المؤمنین عثمان اخه
و پسر ما تر و بهم امیر المؤمنین عباس اخه صفات و پسر شاهزاده هم امیر المؤمنین جعفر الا صفار است مادر آنی میان زنان خضرت نام
شان معلوم نیست و پسر تقدیم میگردید و حبیله است و مادر او صهبا شمعون بن عکنی با پو القاسم است برادر ایشان
کبیت او ابو خضر است و عمر بار ایشان تو ایان از نهاد بزرگ او و اعضا احتمال زبان ساخت طبع و عفت ذات معروف است و قی خانه
که در سال قحط و فلان شهری کرد و روزی دست بدلند بنی صدی فرواد بزرگ کار تسبیل بزرگ او آمد و مشترکه و لغایه گفت و خود
کردند این وقت مردی در آمد فرمود کیست کفته سالم بن قسه و بابنی باشم و میری و خداوندار و فرمود بود ارشید عثمان اخه
او از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام بود کفته حاضر نیست پسر سالم را اعیان است پرسشی نیز کرد و بیان مطلب فرمود و چنین
و احمد و بر این ایجده اور از اخراج فرانزینی باشتم بکرد ایند و مردم فرمیسله را بکوه و نقشه شاد ساخته اند خوش بازی ایشان
پس و ایشان پس از زدنی و شبی از میان بنی عدی کوچ داد سجدانی متراکم کشت و بارگاشت بارگاشت بحال و اهله آنها
الثامن حلا و مر نیکلا کفته ایند و بخته تراز مردمان است چند فروش شدن و چند کوچ دادن و همچنین که زنده بود عطا همی
از سالم قلعه نکرد و آنها کش است از پسران امیر المؤمنین علیه السلام که وداع جهان گفت وقت وفات عمر بن علی برادریت این خصم میخواهد
و پیشمال بود بر واتی هنگذا و عفت سال ای و نصر خواری بستاد و پیشمال کفته است بمحروم زاین سری فانی و داع زندگانی

کفت سالم بن قسه بمشیر او را مر شکفت

صلی اللہ علی قریضتین من دشیل الوجه علی چیز من شلا
لذ مکنت اکی مام کننا و آکریم علما و آبرگام حلا و من خلا

جاعقی و ایست کرد و آن که هم در سفر کرد بل اولاد زخم را کاب امام حسین علیه السلام کشت و پس از شادت اخه خضرت هم کفت که من بی
با خزم بوده ام که سفر کرد که کم شده شدم و کرد و چی کو نیز نکر بل از دم خست امام حسین علیه السلام بود و دشیل علیه شور افرار کرد و در حقیقت
منزل کرفت از زاین روزی فرزندان اور احباب خواند و این درست نباشد بل این وقت با عبد الله بن زید ایشان از این عوام در مکانهایی داشت
سخاری کوید فرزندان اند را بجهی و یک اولاد جو المی کفته و اوقاتی که با عبد الله بن زید کرد و بعد از واجحی محیی کرد و آنها
که ججاج اتم کلوش و حر عبد الله بن حضر را نکاح بنت امیر المؤمنین داشت که در محله و نیز حاضر شد و گفت مرا بگذرید و چنانچه کسی در فرستاد
که حاضر باشند چنانچه شدت برای این بجای نگافته و پنجه بیمه هم امیر المؤمنین علیه السلام هم اخه خضر است مادر او ام حسین است
و پسر و بکر امیر المؤمنین علیه السلام محمد محسن است که فاطمه سلام ای خلیلها بدو حاطه بود چون پارسیده از سکم مبارکش ساقط شد و اراده
بشار پسران بحسبان بکریه و از جمله پسران امیر المؤمنین علیه السلام پیغمبر خیان فرزند اور فردول امام حسین و ایام حسین بن زید عذر اکرد

و که ذخرا ای امیر المؤمنین علیه السلام و اسلام

ذخرا ای امیر المؤمنین علیه السلام نزیر مسجد و تن بودند خشیتیزین زیب اکبری و کنیت ام حسن است و مادر او فاطمه ذخرا و ای ای
صوت ایه علیه آلام است اور جهان نکاح عده ایشان بن حضر بن بطياب بود و از عبد الله فرزندان آن ورد علی دعوی و دیگر عبارت هم
این حسین حدیث میکند که زنی بند از عبد الله و جهان نکاح کثیرین عجاس زن عبد بطل و بدان و دھنها او وصال است ایشان
هر یکت در جای خود مرقوم خواهد شد و قیم ذخرا ای امیر المؤمنین علیه السلام زین القبوری و کنیت ام حفهم است و دکنیت هم ای ای
نام ایم کلوش مرار قیه عین مسید و مادر او نیز فاطمه ذخرا، ملیحه اسلام است و شرح تزویج او را بحمر بن اخلاق است که خلاف عذر و فرمود

ذیل الحکمی

ام حفهم اکبری

جمله سیمین ذکر دو نیم مانع التواریخ در وقاریح افایلهم سبب

وَالْمُهْرُسْتِيدُ الْأَوْصَاهَا
وَمِنْ عَكْمِ النَّفَرِ طَعْنَ الْكَلْمَانِ
وَلَوْزَالَيْنِ الْأَرْضِ بَقَمِ الْهَبَالِجِ
وَمِنْ حَدَّدَهُنَّ وَجَهَرَهُنَّا هُمْ

کتاب شهادت نکتب امیر المؤمنین علیہ السلام و محتوا

۲۰۹

**وَكَانُوا إِذَا مَا أَصْنَافُهُ الْبَشَرُ
سَهَّلَهُ أَصْنَافُهُ اللَّهُ الْعَظِيمُ
وَجَعَلَ فِرَاتَ الْبَهْرَاءِ الْوَشَلُ
ذَكَرَ كُلَّ بَيْبَانٍ امِيرَ المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ**

کتاب امیر المؤمنین ساخت جعید اسben ای راقع و دیگر صحابین فراز یعنی دیگر عرب اسben جعفر و دیگر عبدالله بن عباد اسben سعدیه درین آنحضرت سلامان فارسی بود و اینکلا تراویقی امیر المؤمنین در موقعت او نوشته است از آن پیش که مردم با او بیعت کرته شدند فان **الذَّيْ أَسْأَلَ الْجَاهَدَ لِئَنْ مَسْهَمُهَا فَمَنْهَا فَمَعْنَى عَرْضَ عَمَّا يَعْجِلُهُ فَرَفَقَ الْفَلَلُ مَا يَعْجِلُهُ هُنَّهَا وَضَعَ عَنْكَ هُنَّهَا** لما اینست پنهان و فاینها و کن اینش ما نکون بینها آخده ما نکون مینها فرق صایجهها اکلما اطمانت هنها **إِلَى سُرُورِ الْحَسَنَةِ عَنْهُ إِلَى عَدُوِّهِ إِلَى بَنَائِهِ إِلَى زَانَهُ عَنْهُ إِلَيْهِ اِنْجَاشِ سِفَرَاهِ دِينِهِ هَانَهُ مَارَسَكَهُ سُرُورُ** آنحضرت و زهره او شنده و سکری پر دنیا از آنچه تو را بشکست آرد روی برناش با جریح و راز حطام دیوی کران بخی و اندوه دنیار از خویشتن و در کن چندانسته که در دنیا نپانی و زرود و باشد که بیرون شوی مانوسان ش با آنچه بیانی در آن دنیک بیک ازین فیاض کاری که آرامش کهیری و بیعت و فرجی بیش کنی تو را از جای برانکیزد و بخت و نعمتی مازده و ایلاف و هستیان را بجه

دشت و دشت پردارد

ذَكَرُ سُوَّانَ وَخَادَمَ وَكَنْزِيَّةِ امِيرِ المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ

خوان امیر المؤمنین علیه السلام جویریه بن سهل العبدی دیگر این آنابن و سیدان و اوراجچیح شید ساخت چنانکه در جای خود مرقوم شد **وَخَادَمَ اَنْحَضَرَتْ كَيْتَنْ بُوْنَيْرَوْزِ بُوْدَوْ وَأَزْفَرْ زَدَانْ هَوْكَ عَجَمَسَتْ وَدَكَرَدَكَ شِيقَتْ دِينِ اِسْلَامَ كَمَشْ قَدْحَضَرَتْ سُولَ خَدَامَيْ آمَدَهَ سَلَامَ** کرف و خذست خدست و اشت نا آنحضرت و داعی جهان کرف پس ملازم خدمت خلکه و شیخین علیهم السلام کم شق برداشت عده است **بِنْ سُوَّانَ وَأَرْجَلَ اِسْرَانَ بُوْدَوْ رُسَّانَ هَاوَرَابَا فَاطَّمَ كَبَشِيدَهَ وَدَبَّانَ هَرَزَدَكَتَهَ عَوَّرَهَ رَفَتَهَ وَدَيْلَرَانَ خَدَامَ اِمِيرِ المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامَ** قبر و آنده دیگر شیخ تما راسته این هردو راجچیح شید ساخته دیگر از خدام امیر المؤمنین علیه السلام سعد و آنده دیگر فخر استه دنیان هردو تو **رَكَابِ حَضَرَتْ تَامِّ حَسِيرَنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ شِيدَشَدَهَ وَدَيْكَرَعَلَامَ اِمِيرِ المؤمنين حَلَّهَ السَّلَامَ سَدَهَ وَآنَدَهَ دِينَ اِسْلَامَ** غزوی و شیخ و میمونت کنیز کان وزنانی که خدمتکار سرای آنحضرت بودند شیخین فرضه است که سبق داشت بر دیگر خدمتکاران و دیگر

ذراست و دیگر سلا و هست

ذَكَرُ شِيشِيَّرِ اِمِيرِ المؤمنين عَلَيْهِ الصَّلوةُ وَهَسَلَامُ

بجا علی از مفترین مخدیهین حدست سیخته که دو لقا را نویقی سیسته است به اینه حضنی از بیشتر فرموده شد و آدم علیه السلام آن **بِنْجَنْ بَاسِشِيَّهَ طِيرَجَهَادَهَ وَأَرْسَقَهَ وَهَرَكَتَهَ آنَسَ دَيْكَرَيَهَ بَآنَ شِيشِيَّهَ وَشَهَنَزَادَهَ قَعَهَ دَادَهَ تَامَّ كَارَهَيَهَ اَنَدَسُولَ خَدَامَيَّهَ عَلَيَّهَ الْبَلَقَ** مرتعشی علیه السلام رسید و این آنیت ببارک بین فرود شد و آنونکا امتدید پنهه بامش شدند و ممتازه لیلثا من **لِيَنْكَمَ اَللَّهُ مَنْ يَهْضُرُهُ وَدَسَلَهُ مَا لَغَبَيَّ اَللَّهُ يَوْئِي شَهَرَزَ عَلَمَيَّ شَعَقَ اَنَكَهَ مَرَادَهَ زَارَهَ اَنَّ بَيْتَ ذَوَالْفَقَارَهَتَ اَنَّ جَادَهَ** ده نزد المؤمنین خبر است که خاص و عام دسترسی ای مایل برکت باندازه هنوز خود شد رکی دارند و ما قصد دو لقا را داد کتاب بیول خداوی دندیل حصنه بدیشچ دادیم و باز نمودیم که بعد از قتل خاص بن فیضه استمی شیخیه اور کنده زده هفتم را نم داشت و فتحت خایم دهول خداوی بعلی علیه السلام علیه داشتیه ای داشت بیشتر بود لاجرم آنرا زده فتوای گفتند چه فحایم فحایم فقاره هست از جنفر صادیق

مُؤْمَنَان
وَخَادَمَانَ اِمِيرِ المؤمنين
عَلَيْهِ السَّلَامُ

شیخیه
امیر المؤمنین علیه
السلام

جلد پنجم از کتاب دویست هزار نسخه التواریخ در واقعیت آغاز شد

۷۱۰ - اسلام پر مشکل کرد کہ چراہیں تین ذوالقدر نام یافت **فَالْأَنْهَى سُنْتَ بِنُو الْعَفَارِ لِكَانَهُ مَا حُصُوبَ بِهِ أَمْزَلَ الْمُؤْمِنِينَ** اَعْدَادًا إِلَّا افْتَرَ فِي الْأَنْهَى مِنَ الْجَنَّةِ **بِعِنْدِ اسْمَاعِيلَ الْمُؤْمِنِينَ** صلی اللہ علیہ وسلم باآن تین ہی چکر را تزدیداً آنکہ دو دنیا از زندگانی و در آخرت از بیت جاودا فی تھیرشت کو بند طول آن تین مختسب شہر و عرض شہر و در میانش فقرات بود و در آخرت احمد چنانچہ بشرح رفت چیرسل بر کرسی هرب دیوان اسماں وزین نہ اور دادا سبھارا لاذ و العفاری لاضی الاعلام علینہ و در ایران یعنی وايت هر دم سنتی و عملی ای شیئی شفعت و بر وایتی تیز در يوم احمد چیرسل شہری خاص ای یہ مونین صلی اللہ علیہ وسلم از اسماں کے فتحا نام داشت و تیکریفہ اند بدو نوی ہی شہر تھضرت ایں شرعاً بخط نہ منثور و مرقوم بود .

لَا يَجْمِعُ مِنَ الْمَايِّلِ فَلَا مَدْرِعٌ لِمِنْ تَجْمِعَ
صَهْرٌ كُلُّ ذِي خَرْصٍ عَنِّي كُلُّ مَنْ يَهْمِعُ

ذكر درع امير المؤمنین علیہ الحجه و السلام
پروردہ الحضرت مکتبہ

يَوْمَ هَا فُلِزَ رَأَمْ يَوْمَ عُذْرَدْ
يَوْمَ فَدْ مُلْزَرْ لَا يُشْنِي الْحَذْرْ
يَوْمَ هَا فُلِزَ رَلَأْ أَخْسَهْ أَوْزَرْ

پنجم معاصر مددکه نمایند و این بخوبی میگذرد
حدیث کرد که فرع اخضرت و امان پشت نداشت و آنرا علاوه بود که از پسر پشت آویخته کشته خواسته از دراهم سطی خواست
باشد عرض کردند امیر المؤمنین در محقر قوراد امان پشت نباشد تا وقاریه تبع و سنهان کرد و فالان و لبیت ملا و والی یعنی این
نهادت ای بخت
پشت باشمن کنتم سخابت نیایم یا چون کنایت از آنکه بر زمین پشت باشمن نمیکنیم و هر چیز نمی شوم تا او از قعای من درآید و تبع آزایید
نماید
نماید امان پشت نزد بخاری باشد و قصی خپان اتفاقاً که در میدان جنگ اخضر را دعی و در رهی در بریندو و قیس بن عبد الحمدی عرض کرد
یا امیر المؤمنین به چنین موضع از آلات هرب جانشین کنیزی نمیست فال نیم با همین نیم سعید دانه لبیش من عبیدا را کله
هزارقه خلافظ و راهیه ملکان چنخطارهه میان آن نیفقط مین دانیم جیل او نیم و بیم و بیم فاذ افزیل الفضائل
بینه و بین کل قیمه فرمودای قیمت بنده کنکه خدا و دو و نیم بوده بر دی کاشت است تا نکذ از داش فراز کویی نزیرافتد
پنجه و دچاری ساقط شود این نباشد تا قضاای حتم فراز آید اینوقت اورا بکذارند و بکند

نهذک مرکوب اسرار المؤمنین علی یہ صلوٰہ وسَلَام

مرک نمایرالمومنین حلیله استلام پرون اسب شتر استری غمید بود که آنرا دلمل هنای میدند و رسول خدا پیش عطا فرمود خنان که در کتاب سعیل
خدا پیش رفت و آنرا زاین روی دلمل نمایدند که در يوم حسین سپاه پرستان استرسوار بود که ای که مسلمانان میزدست شدند با هر طبق
کرد که دلمل آن استرسکم خوش را بازیم نزدیکت آورده پس سپاه پرستان فوابوده استی از خاکه برگرفت و بر روی شمنان پیش ازمه
فرمود شاهین الوجه و بعضی از اصحاب هفتم که دنده نمایرالمومنین همیشیک در میدان جنگت بر دلمل سوار شدند و هبکه هشتاد
در مسنده است با ذمیداری فَإِنَّ الْجَنَاحَ لِلظَّلَمَةِ الْمُهْرَبٍ وَلَئِنْ أَطْلَبْتُ مُهْرَبًا وَلَا أَنْقُصُ فُحْنَ مُقْبِلَ فَهُوَ بِهَا
از پیرانست که بهانه مکرر نموده را به است کیرد و اگر خوبیش را کریزد و شمن او را بدست تواند گرفت و من هر کسی که قصد کریزیده نباشم ما کس
قصد من کنم از دی نکریزم و بروایتی فرمود لا اگر علی امن قوت و لا آغوش ممتن کوئی یعنی هنچند که کسی که از من فرار کند و فرا
میگشم از کسی که هنچند علیه حضور و استلام فاکالتی حمله آن الله علیه و آله و آلہ و آله اذ اکان ہوم العلیمہ نایف بلک

کتاب شہادت از کتب امیر المؤمنین علی حملہ ہے تاں

٧١١
يَجِئُونَ وَلِكَ وَعَلَى رَأْسِكَ لَمَّا حَدَّضَهُ نُورٌ وَكَادَ يَخْلُفُ أَبْصَارَ أَهْلِ الْمَوْطنِ كُلُّهُ إِذَا ثَلَوْهُ مِنْ عِنْدِ لِهِ
آبَنْ حَلِيلَهُ مُحَمَّدَ سُوْلَاهِهِ فَيَعْوَلُ عَلَيْهِ آنَّا زَادَهُ مِنَ الْتَّنَادِيِّ دُخُلَّهُ مِنْ أَجْنَانِ الْجَنَّةِ وَمِنْ عَادَالِهِ
الثَّارِ وَإِنَّ قَبْرَهُ الْجَنَّةُ وَإِنَّ مَسْمَهُ الثَّارِ

ذکر رایت لوای امیر المؤمنین علیہ الصلوٰۃ والسلام
محمد کافی درسته امیکوید قول حبی که در میان بی‌آدم واقع شد در میان شیخی قابل فوود خداوند و میان سیف شیخ عطا فرود و فریادکان
از هر دو رایتی که مردم و دو خبر است که ابوابیم علیہ السلام اول کن صاحب رایت کشت ابوالخطب جماحتی زاده امیر را نشاند که رایت قریش و لوی
فریش که علی خود تراز داشت درست قصی بن کلاب بورچون نوبت به المطلب رسید صاحب رایت کشت بنی عبد الله را خداوند
شند چون رسول خدا می‌حملت آله علیه‌آل‌بغیر و شد رایت را حاصل بنی ششم فرمود باعثی علیه السلام پسرو و لوار ایزاز بنی عبد الله را خدا
داشت و بحسب بن عباس کرد کشت از صحبت برگزده باعثی عطا فرمود و آنحضرت صاحب رایت و لوکشت پرسرو سفید بود طبری ذکر نماید
وقصیری ذکر نماید خود حدیث پیشنهاد کرد خلوای بیکن سعاد علی شکست شد ولوای سول تراز غفرانیا مسلمان بیوه شدند کار کرد
ظالم رسول‌الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم و فضیل فیصل
خدافرمود لوار ایام است چپ علی بجهیز که او در دنیا و آخرت صاحب رایت است و برایتی مقدور آن لوار بگرفت و بست محل اود در سول خدا
فرمود آن صاحب رایت فی الدنیا و فی الآخرة یعنی تو صاحب عالم من در دنیا و آخرت و در عالم آخرت علیه السلام مکتوب بود
آخرت ایمان فائمه فلان نکن مثلک المثل فیصل فیصل فیصل فیصل فیصل فیصل فیصل فیصل فیصل فیصل

و تبر برایت آنحضرت مکتب بود

هذا على والحمد لله يعود؟ **من حفظ القرآن فليس عود؟**

هذا حكم وانهم ينورونه . وَمَنْ يُرِكْ رَبَّهُ فَلَا يُنْظَرُ بَلْ
وَرَبِّيْنَ حَسِيبٍ وَرَفَضَاهُ اَحَدٌ صَرِيْتُ بِحَكْمَهِ مَا لَيْلَةَ حَصَّالَيْنَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهُادِمُ وَجَمِيعُ خَلْقِهِ يَنْظَرُونَ بَلْ
لِوَافِيْنَ يَوْمَ الْقِيَمَهِ طَوْلَهَا اَلْفَ سَنَهُ سَنَاهُ بِأَعْوَاهُ حَرَاءَ قَضَيْبَهُ فَضَهُ بِضَلَالِ رَجَهُ دَرَجَهُ حَضْرَاهُ لَهُ مُلْكُ
ذَوَاهِبٍ مِنْ ذَرَدَهُ دَوَابَهُ فِي الْمَغَرِبِ الْقَارَهُهُ فِي وَسْطِ الدَّرَبِ اِمْكُونُهُ عَلَيْهِ مُلْكُهُ اَسْعَلُوهُ بَلْ
فِيمَ اَللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ قَاتَلَهُ اَهْلَهُ دِينِهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَاقْتَلَهُ لَا اَللَّهُ اِلَّا اَللَّهُ مُحَمَّدُ سُوْلَهُ طَوْلَهُ كَاسْطُو
مَهِيرَهُ اَلْفَ سَنَهُ وَغَرْصَهُ مَهِيرَهُ اَلْفَ سَنَهُ وَلَسِيرَهُ بِلَوَافِيْنَ يَعْنِيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْخَيْرُ عَنْ يَمِينِكَ
وَالْخَيْرُ عَنْ يَمِينِكَ اِلَى سَعْيِ يَقْدِمُهُ وَبَيْنَ اِبْرَاهِيمَ فِي ظَلِيلِ الْعَرْشِ ثُمَّ تَكْسُبُهُ حَلَهُ حَضْرَاهُ مِنَ الْجَنَدِ ثُمَّ هَنَادِهُ
مَنَادِهِ مَنْ حَفِظَ الْعَرْشَ فَيَمْ اَلَّا بِأَوْلَهُ اِبْرَاهِيمَ وَنِيمَ الْاَخْ اَخْوَاهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اِلَيْهِمْ الْخَيْرُ اِلَيْهِمْ فَإِنَّ

ذكر خاتم امير المؤمنين علیہ السلام

جلد سیزدهم از کتاب و فرم ماضی التواریخ در واقع آنالیز

۷۱۳ چهار خاتم و بخت ناچوت از برای حشمت و نیال آن دویم فیروزج برای بخترت آن سه دیگر حدیجه بنی برایی و قوت آن چهار حضیر
چه آن حرز باشد و خط کند و نکشتری بپرسیده بست راست داشته باشند اول کس که بست چپ که در عمویان العاصم بود که در فریاد چشم
نکشتری خود را از دست راست برآورد و گفت من جایمه خلافت را از علی خلع کردم چنانکه این نکشتر را از ناچشت خویش ای مکاه نکشتر را
بست چپ که در دو گفت جایمه خلافت ابر مسوبه پوشیدم چنانکه این نکشتر را ناچشت خویش بعید نیست که مسوبه کرد از علوی صحن
بنگال که گفت که از آرزو زنکشتر را در دست چپ جای داد و مردمان برشت او رفته و سلاطین نی امیره اقحام و بسته چون بست
با این العباس سید مفاح در دست راست جایی ادا این بود ما آیام زیسته دیگر مادره هرون ایز شید ای نکشتر را بست چپ آورده که
خاتم آنکه نزدیک آن نه بود و برای تی المدکت نه الواحد العماره ذیکر کفره اند که بنیکین فیروزج نقش بود لا الہ الا الله

ذکر ثواب نیارت ایام پنیر همان احتماله و هنوز

قال النبي صلى الله عليه وآله من ذار علّتًا بعده فله الجنة يعني هر كسر امير المؤمنين عليه السلام ما زالت كذلك خدا ندش پادشاه پیش جاودا ز هجر صادق عليه السلام صیراید من تک رزیاره امیر المؤمنین عليه السلام لعم نظر الله له
الآن و زدن قزوین قزوینه الملاش که دالثیون میگویند کسی کسی رک کند زیارت امیر المؤمنین عليه السلام خداوند اسوی و نکن
نشور آبازیارت بکند کسی اکثر شیخان پیغمبران وزیران زیارت بکند و هم چهر صادق عليه السلام فرماید این آنوار التمامه للتفتح بخت
دعاه الواثر لامیر المؤمنین عليه السلام ملائکت عزیزی خداوند الخیر قوامی این دره ای سان کشاده بیود کاهی زیارت امیر المؤمنین خدا
بخواند پس هنگام ادکن خیر غافل و ماتم مباشر قیصر اخضرت هیرماید هر کسی زیارت کند امیر المؤمنین عليه السلام را حاضرها بخش خداوند او را بجز خدا
شید و هر کسی این دهد و نماده او را معفو دارد و هر قایمت فوجت حساب بر داشت سان کند و چون زیارت روز فرشتگان او را پذیر
شود و چون هر احتجت کند تا بخواز او را مشایعت فرمایند با جمله فضیلت زیارت امیر المؤمنین وصله خیر و هندله زیسته فرزند شاهزاده نخواست

دعا جایت دعوات امیر المؤمنین علیه السلام

در طی متصوّر دنیا بات اجابت دعوت امیر المؤمنین با افاده این کتاب مبارکه هر قدم داشتیم خانگی در حق طلحه و زیر پا نشان گذاشت و بسیار طغای
دعا بی خود بشرح رفت اکنون بذکر بعضی که در ذرا هست تعداده خواهیم پرداخت در فضای این عشره واریعین خطبی سطوح است که وقتی امیر المؤمنین
علیه السلام حدیث میکرد مردمی تخریز آنکه زیب کر رضالله علیه السلام آذعو احمد بن قران گفت که گذشتی آن یعنی الله بجهة
مال نعم قل غامله همه پیغایر فحی ذهب به حسن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اکرم آنکه زیب کرده باشی خذل راحنمایی
از تو بکیر و عرض کر در واباشد پس از حضرت خذل راحنمایی و از آن پیش کلان مرد باز خانه شود نایاب شد و دیگر جمیع بن عییکوید که از عیون
جو ایسوس همودی در کوفه بود و معمور را از اخبار کوفه اخبار دیگر و از امیر المؤمنین علیه السلام و از ارجمندان که دار منع فرمود و او احکام کر فرمود
بر صدق سخن چویش سوکند تو از نایاب کرد و گفت باکن بست و سوکنه یاد کرد امیر المؤمنین فرمود این گفت که از باقای حق افقه بصری و جنبه
دیگر که خواست بسیار آن خاصی دیگر در غرده بینی زمید مرد را بد عالمی بد یاد کرد و او را خالی برجهه بود آنچنان منطبق
ناچره او را بحکم سیاه بند و دیگر در حق مردی فضای اند آنکه گفت سوکنه با خدی هدایت حکومت حق من عالم کردی فضالان گفت
کا زبا افیه اهله صورت ملک فضای اند آنکه رأس خوش پی فرمود اکر این سخن همچو عکسی خداوند صورت تو را دیگر کون کند نه
سراد چون سر خزیری کی شد دیگر در سازه انقره مطوار است که ابوبیه نهادی ای پسر دماغه بی امیر المؤمنین طرقی رفاقت نباخت پس از
حضرت اوراد فرزند ای اوراد عالمی بد یاد کرد تا همکان کو را آیند از آن دنداد و مان ای و هر کجا زنداد کو را بنداد اور اوراد است دنداد و از خدرا

کتاب شهادت از کتب امیر المؤمنین علیه السلام

۷۱۳

خواهد داشت و تجربه جذبی که در روزه مژده زدن بود با امیر المؤمنین علیه السلام خداب کرد که اهل عراق را بعثت اندان خنی و اکنون آن هی که اهل امام
بختش اند از امیر المؤمنین علیه السلام در حق اولد عاکر که بپرس غمی و کلکی و کری و دار است که فرار شود و در زمان کفر قارای ایل ارض شده اند
پس آن آمن اند و را که بر فراز آن ایلان کشی مردان جسمی کردند و دیگر در حق فرزندان هیأت هنرخان و شاهزاده هستند که اینها پسران
یکم از چندین پرکانه نشده پناه که قبر عیدانه در شرق و قبر عبید و قبر قشم و مقصد از رواح و قبر شاهزاده هار جوان فیض سهم در مازندران
و دیگر طرح بن صدی و صصمه بر جو حان حدیث همیشند که امیر المؤمنین علیه السلام در میان دو خصم حکومت فرمود آن یکی که
کامران نکشت عرض کرد با امیر المؤمنین مخالفت با میتواند و لاعدلت فی الریعته و لاعفیت هنرخان عیشاد الله بالمضطه
کفت بعد انت حکم نکری و در این هضانت ضایع خدا را خبستی فرمود ای خسرو ای اکلب و در زمان بصورت سکت برآمد و با یکی که
برآورد و دیگر وقتی برجی اقتصادی امیر المؤمنین آلا و ای ای خوار رسول الله و ابن عمه و فلادیش علیه و معبدیتیه
تحویله ذهنیه ما بتوینی ما بعلم رسول الله و لاما طلب و لاما بصریه علی فرادت و دفع و عاھبیه و ماجع
و مانهو و انبعج کل ذلک مشهود چنان مساله مکشوفاتی دعی فرمودن برادر رسول خدا و پسر عتم او ووارث حلم او و
محمد بن سтра و خرا و مخیره اویم و خدا و اجد و در خاست و ناخاست و در عکس و مکون فراز و فرد و در حیثیت راحت فرامند و دارم
و فیض از دهانی عمال و رافو نمی کند ام این بجهات بر هلال بن نواف اکنه نیامه هوار آمد و گفت با علی نیکیت ندیشه که به آنچه میگفتی فکن
ما این اینست ای بجهت احتمال و احذ ذخلون ای بوائیق یعنی ای پسر ای طالب سخن از در حقیقت بکوی و خود را در حواله
میگذر فطال امیر المؤمنین اذ فصلیه میگزینه کلام اخترت بخاتمه رسید که هلال بصورت کلام غیر بزمی آمد و دیگر صدی
طیب است که محبت و بمحض کار نهاد کرد و دا اکنون روایت آن از ذکر میگزینم که شی و شیعی متوجه همان امری دیجاعت و اینیم دیلته الاین
و بلادی در تاریخ خود و خوشی فی طرف المصطفی و سمعانی فی قضاوی الصحابة و طبری در ولایت و ابن القیجی و صحیح و ابو عبد الله در شد
و احمد در فضایل و فخری در اخلاق و بیچان محمد بن سلح و دیگر مخدین بحیی الازدی و دیگر ماذنی و دیگر شاین و دیگر سدی
و دیگر ابویکر السیعی و دیگر ایک و دیگر ایک و دیگر عبد الملک بن عقیل و دیگر محمد بن کلدهم و دیگر دادنی هلی عینی
بن هیاس و دیگر ابو حاتم از از زی بساند خود را زانش بر ایک و ابن عباس و ایم این جایی که در ماده و بیچان ای بن بله در ایامه طبری خواهی
و حامه حدیث میگزد و طیب ابویکر در تاریخ بعد دیبرق سبیریکوید و احمد بن محمد بن جعیه مصنف کتاب الطیبری است و قاضی احمد رضوی حدیث
طیب کرده و ابو عبد الله طبری ای طبریه ای بجهت جیانی بصیر حدیث بلطفه که امیر المؤمنین علیه السلام در یوم شوری است دلایل مفصل خود را دارد
و دیگر ایک از شوات کرد و ای حدیث در میان ایتیخان تواریخ است که بعیض مخالف ندارد و دیگر ابو الفرزی الحکیمی زاده طالب بحری
الشایری از ای زان شاهین حدیث میگزد از نصرتین که ای قاسم الفراصی ز محمد بن عیسی بحیری حدیث میگزد که یعنی بن سالم ایشی از ای زان
ماکتاین جبریل یهودی ای بن ابراهیم در قرب ایل شاد فرموده در رایت میگزد که شی خیان ای صاحب ایز رسول خدا ای در دهاده و صحیح
و هشته اند که ای حدیث خاص امیر المؤمنین است و خدا و رسول ای داده و دیگر برای ایمکان است فیضت و ای ایست
کبریست که مفاد حدیث طیبر است اکنون بشرح حدیث هیر را زیم کرید ای زان بر ایک و اگفت این عصا چیست که بر سر بریست گفت
اژدهوت حلی بر ای سیال عقداین هصایر برین و ایچی اخاده هیانا کیر و خودی هرچی بر هن گرده و بجهت سول خنای هدیست ای
الله عاصی پاییت خلیفه ایلک با اکل میتی هندا الطیبر رسول خدا کنکن تبریز است کسی که از هنر مردمانی نیاده تو قو
محبو تبریز است ای زان بیچ کیا بیان بخوبی آنوق علیه السلام بر بسید کی ای ایم و باین هدیه هشتم کنتم با علی رسول خدا ایکاری شوت

حل مسیم از کتاب دو تیر ناسخ التواریخ در وقاریع افایم بجه

که بوقت ملاقات او پسندیده فیض امیر المؤمنین مناجت کرد و پنیر و گیر باره آذخوت نا اعادت فرموده بزم دزمان علی در کسیده
سخن اش انس باز نداد و امیر المؤمنین علیه السلام باز شد و کرت سیم رسول خدا آذخواخواند و علی علیه السلام شایسته حاضر است این
درت نیز انس هزار خدمت کرد و گفت رسخ اخدا بخاری اجیت مشغول است علی علیه السلام بانک بشد و فرمود پسح کاری بخوبی
از من مشغول نیکه بانک است که دشتر دش خداوی شد فر. ای انس باز سخن میکنی عرض کرد قدرم با علی علیه السلام فرمود بکوی تادیاد چون
درآمد فرمود با علی من همه کرت خلیل خواندم که جو تبریز خلق خود را من درسته تا این طبقه سو برای این من بخورد و کرد را بمن بخت خاص نمکند
خدایا سخواند مر و ترا نبام طلب میکردم با خود من حاضر فرماید این دست من که انس عرض کرد میار رسول الله چون دعای تو را بپرسی خوشبینیم
دوست داشتم که یک تن از قوم من در آید و این هنر اور ایشان را بخون علی این بشنید وست بسوی آسمان بردا و گفت اللهم ایدم
آنها پوچه لا پسره میان اثناین یعنی خدایا انس ابرض برص بمن استداین چنانکه تو اذار مردم پو شده داشت لاجرم این بعید
بر سر دزدی هم افکار از بستن شبابه کاگزیر شتم همانا از این پیش در حق انس و کنان شهادت او بیدی خاشاری رفت و اند شد
امیر المؤمنین علیه السلام دو کرت اور ابد عالی بدیاد کرد و باشد و بروضه و برص او فرزده باشد و دیگر از انباه خروشی است که امیر المؤمنین
علیه السلام و لیلیه لاحزم شنید که مردی خلاصیکند و میگردیا مام حسین علیه السلام را فرمود اور احاطه کرن با پرسیان پیش چون او با حادثه فرمود و جلو
بود که نیمی زبانش بخوبی شد بود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود تو را چه افاده عزیز کرد جوانی بخواره کناده کاره بخود و پر بخواره مر آخوند
و پسیخ مخاطب میداشت کیفر فر کاری که مرانگیکو هش سریش میگازد او را علمه زده میپرسد برداشت هر ابد عالی بدیاد کرد و دلله
نیمی زبان من بخوبی شد چون این بیدم از کرد و پیشان شده و چندان لا بکرد و ضریعت بخود کرد که دل اندیجا اور دم آنکه هنر شتر
خود سوار شد و با من بازی بطن سافت کرد این وقت از پیش دی شتر او مرغی بر پرید و متراور ایشان را از شتر را فاد و جان بدیاد کرد
علیه السلام حمایت کرد که از کیه داشت ثم قال فم سلیمان اظام حیچخا این فرمود بخیر در حالی که سالم باشی پس بخاست و قصای
که سخی بود امیر المؤمنین علیه السلام ای خوان سخن صدق کرد و اکر پر ازوی رضانشی بسیودی بسته شد و دیگر دختر است که کوئی
کوش میداشته و قنی که امیر المؤمنین علیه السلام نیمه عاقات است کیفر اللهم ای اسملک باریتا لاذ اذاج انفانه و دوست لذت بنها
الباليه آسملک بظاهره الا زجاجا لزاجهه الى اجنادها و بظاهره الا جناد المثلجه الى اغضانها
و يانبعا في الغبوري عن اهليها و يانبعونا الصادقينهم و اخذلنا بالمحى فنهيهم لذا برذ لخلافه ينتظرون
مضاءوك و هر زون سلطانك و يخافون بطلشك و يرجون دعائتك يوم لا ينفعه مولى عن قول شهنا و لام بصره
اللام و ديم الله انه هو البت النجم آسملک ما دفعني ان مجتسل التور في بصرني والبغفين في ظلني فذ كوكه
بالليل و التهار على الريان ابداها ابغفيه اذلك عاليه شفيفه هر چون هر زون ای بگزیده ای بگزیده ای بگزیده
و هماز کیه داشت و ای دعا بخواند چون همین کله رسیده که آن مجتسل التور في بغيره خلافه نجح کویرا ازوی برگزیده و خیانه ای مدش هم

حدیث میخواهد شجره ز قماده و قیاده از اسنان بن مالک و افراز عباس بن عبدالمطلب و بمحض آن حدیث میخواهد حسن بن محمد بوبان عبدالله عازم
و سند پیر ساند بجهت صادر قل علیه السلام که فاعلیت چفت اسد جهود او که علی علیه السلام چون متولد شد او را در قماده عجیدم و ساخت پیش از علیه قوت
کرد و قماده را پاره ساخت چون این پریدم قماده را دلاس و سلاسیکردم و او پایه همی خود نمایا کاری که شش قماده بزرگ را ساده کرد یعنی این
دانه بکر را فرمود و چون عجیدم و عقده را برندم علی خروج کرد و بنده باست و قماده را عجیدم آنکاه بمنزع آمده نماید نه عال نه امّنه

کتاب شهادت از کتب امیر المؤمنین علیه السلام

۷۱۰

لائده بدنی یا با احتجاج آن ابیعیض لوبید با خصیق فرمودای مادر وستهایی هراحته که نیوایم و حضرت قصراعت بر مذکور خدای را باشان خود بحساب کیم و دیگران بن یاکت از خبرین اخبار جویشت بیکند که بکر و علی علیه السلام هنگام رضاع و دکمه هزاره
جایی است ناکاههاری عظیم باید و آهنگ است او که علی از کاههاره وست فراز و دکمه کاههاره ایکرفت چنان فشار و لوكا کشان هم کارش کنم که کاههاره
مار فروشند و آنارجان بادادن یوق قاطعه بنت اسد دکمد و چون این بعید فرماید باستعانت برداشت اهل بیت فراموشند و مکوف شوند
که علی ایسیه زنیده پسر فاطمه بنت اسد شاده و فرزند را به نیش مخاطب داشت

دویکه جایز جنی باستاد خود حدیث بیکند که علی علیه السلام رازی از بنی هلال مرضع بود و اوراده وضعيت که قرباً چاهه بود بگذاشت با یکی از برادران
خود که شرکه ای از علی بزرگتر بود چون دایراً از اوضاع دودش پسر و برای چاهه آمد و نکون شد تا بچاهه داقعه علی علیه السلام وست فراز بیکه
او را ایکرفت و نکاهه داشت تا مادرش برسید چون این بعید فرماید برداشت که بالآخر من خلام متفوتوں آمنک علی فتلنه بیمنی ایدم
قبيله حاضر شوید و بسپرد که این کوک سارک میمون چکون طعن از نکاهه برشته زن و مرد و بیدند و طفل اور از دوست علی علیه السلام تبدیل
واز خفایت وقت علی علیه السلام دجوب شدند و ازان پس هر دویم بزمی هلال سپر و ایر را معلق میمون نامه شاده و اوراده ایزیمان نام
خوانند و در خبر است که ابوطالب کاچی هستور علی علیه السلام نوریم و سایلان بچاره نیاورده بود و فرزندان و برادرزادگان ای جو این
اقوام و عشیره را حاضر ساخته تا با اعلی طرق مصارعه ایکرفت و برای زمین بیکوف قبول آبوجه خلقد
علی فتمه اذلهه برآ ابوطالب سپر و دکه غایب شد و او را خیر نام نهاد و دیگر ایکرفت و برای پیرانید و دیگر کاهی سنک از فراز کوکه
بر پیش ای دشیت و دشیت آرزو دزد مردم بگذاشت هر دویم و کوک سکجه است بیکند و نیزه بسته ای از کن باز پلک بچلو بکر دانند و
بسیح آفروده بیوکه بتواند علی علیه السلام را بسیحی بیش کشند و دیگر چنان بولکه دست بسلطان میزد و اینها مبارکش روح جایی میکردند و دکه
چند ایکه ای با بود آن فقر شجاعی بود و هنچنان دیگر بسته و موصع موضع دیگر باشد این نشان بجاییست و دیگر از عشیره اخترت در جبل ثور
نزدیک بخاری که رسول خدای صلوات علیه آله بینجام چهرت نه آنجارفت بجا می نهاد اثر نزیره اخترت در جبل از جبال بادیه و ده سخمه نزدیک
فلکه خبر سخایی ناند و دیگر خشم حصاه بیکی که دیگر صاحب حصاه که کن دخست ام سلک که حصاه او را رسول خدا و از پیغمبر علیه
خشم که بند و دیگر ام اندی جایه دختر خیر الهمیسته الا سدیه حصاه او را ایل ایمینی علی علیه السلام خشم کرد و دیگر ام غانم الام عوارشیه الیا نیسته حصاه
او را نیز امیر المؤمنین علی علیه السلام خشم کرد و دیگر حدیث خالد بن علی است که امیر المؤمنین علی علیه السلام آین قطب سار برگردان و در پیچید و ماقصر اور
او را در کتاب بیوکه بشرح نخاسته و دیگر حل سنک دسفر صفیر و قصنه ای بیان کنایه بیان کنایه بیش رفت و نیز در کتاب حل احمد
قصنه قلع بایب خبر و نیرو مند بیان ای اخترت را در مجلدات ناسخ التواریخ مرقوم داشتیم که بیچیت بازداشت فرزندان دهمیت و تجویه
شماره مجزت و خرق علاوه است

ذکر سجوات فسانی امیر المؤمنین علیه السلام

در سایان و رازگه در خدمت رسول خدای صلوات الله علیه آله بکفار جهاد بسی کرد و در ایام خلافت خود که بانگلش قهارسطین و ماقرین
هزارهای صدیب بیهی اد و هر کنفریت نکشت و او را هر کنجر ایچتی منکر نزید و هر کن بایهاره قفال نداد آلا آنکه بروی تخریب هر کن
قرنی و هم آوزدی از دوی خلابت نیافت و بیسخ رخم او را اصلاح نتوانست که در تختیچه رایت نهاد آلا آنکه و شناز ایمنی
و ذیل ساخته هر کن از انبو و شکر خصم خونه ای نکشت و همراهه بجای ای شیان ببرده درفت چنان که در يوم خدق که بمنکت شرکت
عبد و دجل ذرا جستن کرد و نیز چه عذر الخلیف غیر روند ذرا ها و این از قوه بسی رویان مست و دیگر دنیم کرد و در جلد

جلد سیمین از کتاب فرم مانع التواریخ در وقایع اقبالیم سجع

۷۱۶ از فرق تا قدم با اینکه همچنان مخفوف دو آهن و فول دارد و بگر خبر داد که راهی نداشت همچویه را که اند جنیه شام باشکردن
بیشود و چنان بود و حال آنکه همچویه روز سافت داشت و بگر اینکه در شهر گوهد در کل اعضا نداشت که رادیدار سیمود و سلام میداد و بگر که
کامپک از زندگانی همچویه عبور میشد و مردم رفته را فرو کشته بسیار خود را حاضر کرده است تا کفر کریان آن بای از عربه نایند اینجا همچویه
کردند و گفتند که شیوه ای پیچور رقص نظال علیه علیه السلام کلذمکم عنت و فحصاً لكم و لاستدالله پیکم صفاً
قال آشیعکم إلْأَطْهَلْ خَبْتْ فَرَمَدَ عَنْ هَا ضِيَافَةَ وَدَجَانَةَ شَمَابَانِيَ بَادَ وَخَدَ وَنَدَ بَسَحْ صَغِيرَةَ باشماوی نَكْدَه وَسَکَمَ شَمَارَیْنَ فَرَمَدَ لَحَا
تمپیر زورق فرمود و شکر را جهود داد از پیش از خوارشید و مردم آن بلده بهواره بخط و غلزار پیشتر کردند و بگر اینکه در تابستان منتشر
باشند آنحضرت کیمان بود و حدت حرارت و سورت بزوده ترا دروی از بندو در سول خدای را یوم خندق هدی آنحضرت ها کرد نظال
که اذ اذ الله الحمد و الْبَرَّ وَدَیْکَرَ ایکم مردمی میطلب از اهل فیدان در خدمت آنحضرت عرض کرد که چه زمان شما سخت نزد داشت می‌باشید
بسایست و قوق بازکش قلت سایه ای اصلاح نتوانم کرد بلکن چندرست و جد رهایی میراهمیت من امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آن چیز که صرفت
و جده را زیان ای داد و این عرض را از بیان نمیکند مردو یونانی مبلغی از شکم که باخویش داشت بیرون کرد و گفت این شجاعت که مینیز
که بجهت از این شنیده است امیر المؤمنین علیه السلام فرمود این چه مقدار است که باست عرض کرد و شحال نیزان میرود امیر المؤمنین
شکم را بگرفت و بچیزی بخورد و بخوبی عرق کرد و آنکه با طیفی بزودیه بر سند چون پیش بربت فرمود اگر کنون عده بازکن چون چشم باگرد چهار کن
حضرت را سُرخ و سینه چون خون و بزف نگردشت اینکه محل علیه السلام درست بزوده اسطوانه مجلد را بگرفت و حال آنکه بر فراز آن نیستند
او را خش بود آن بسیار با حیاط برداشت و برداشت چون بونانی این میدید و راقاده از بوسن همچنان کشت چون باخویش آمد نهال علیه
علیه السلام هدیه فوئه الشفاهین الداعیین یافت و قشایر و ساق ضيق و بگر قصره و فات بدلان فارسی امیر المؤمنین علیه السلام
بلطفی لادر عرض از مدینه حاضر بود کشت و بر بالین نشست اینکه در کتاب عمران خطاب شرح رفت و بگر قصره معاذل آنحضرت بآجر قیاده
بن المصطفی بر العلیم خانگی کرد کتاب سول خدای صلی اللہ علیہ و آله و سلم امیر المؤمنین علیه السلام اینکه مسخر است امیر المؤمنین

علیه السلام و راغیهاد حیوانات

الفتحاد حجتات

محمد باور علیه السلام حدیثه میکند که امیر المؤمنین علیه السلام با جویرتین سر کارهای پیچ نفرمیکرد فرمود در عرض راه شیری با تو و چنانچه
شد عرض کرد و قاءه سلامت چیز نظال هفته هفته السلام و تخریج ایت آنحضرت نهانه آنها نام فرمود اور از من جایی
سلام بر سان و بکوی امیر المؤمنین همان آنرا سینه ای این ادعا است پس جویر میرودن شد و چون در عرض راه با شیر و چار کشت کفت اینها
امیر المؤمنین علیه السلام قدر اسلام هم بر سان و دنسته باش که هر از شتر نوادان و ادعا چون شیر ایکن شنید روی بر تماشت پیچ کرست همچویه که دوبار
و کاهی که جویره مراجعت کرد و قصته شیر و چهاره ای این عرض سایه امیر المؤمنین فرمود شیر تو را گفت و حقی محمد اسلام بر سان و با اصحاب را باز
و پیچ عقد کرفت پیچی پیچ کرست سلام رسانید و هم در بجز است که کاهی که جویره مراجعت کانه بسیار خدایی داشت در عرض راه از کنار شرمه
شیری بیرون شد جویر بسرمه نکفت نظال علیه السلام لای آین نقدم های جویو بکه چون متوجه شد اما هو گلکه الله
نم نهال و حامی دایمیه را که هو اخذ زیادی اینها آناید و فرمود بچا بگزینی ای جویره حمامای این سکی است از سکهای خدا و افراد
قدرت خدا و نمیزیدن نیست این وقت آن شیر تزویج کیت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و همی ملاما بکرد پس زیباری که دو گفت اسلام علیه السلام
المؤمنین و دینه الله و برقانه وابن عیم دمیل الله نظال علیه السلام بنا آبای اخیار مادتیه همکن بگویی
علیه السلام حواب سلام بازدارد و فرمود بسیج ذکر توجیت عزم که سبحان من آلبهی المهاجنة و مذعنی فلور عباده همچویه

کتاب شهادت از کتب امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام

الخاتمة بمن پاک و پاکتر است که سیکریا معاشرت اقتصادی من معاشرت و خلاف هار قطب بند کان اذاخت و دیگر در کتاب ۱۷
امتحان مسطور است که گیر ذوق تاریخ و جایز انصاری خلاصت خدمت امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام داشته و در زبان عبور میدارد کما هم بر
المؤمنین علیٰ علیہ السلام از راه پرون شده و ایشان از قاعی آنحضرت روان شدند پس امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام بجانب آن سانگان شد و
بنی اسرائیل فرمودند قاعی آنحضرت ایضاً الطبله اذ صعفت بتفصیل به فرمود مر جایز که بفضل و صفت زادی خدا عرض کرد ایضاً لای
که باست فرع و فروع در چهار گز خواهی قرآن بخایم و بخان اد را با تو بشنونم عرض کرد چهار تجویم لاجرم آنحضرت بجانب آن سانگان شد و دعا
خیفه فرمودند مان آنفرع بزرگ آمد و برد مستلزم امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام فیث آنحضرت دست بر پشت فرع بکشید قاعی آنطبق
پا ذن الله و آنما علیٰ من این طبقاً باید در زمان آنفرع بزبان آن دولت اسلام علیکت با امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام و بر کار آنحضرت بخای
مازداد و فرمودند این سیامن بحکایه و میاه مطعم و مشرب تو کجا باست عرض کرد کسانه شوم نمکر دلایت شما ایمان بسته برایم
و سیر شوم و چون تشننه کرد مازده سهان شما تبر جایم و سیر ب شوم امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام فرمود بسراک های این خصلت بخای
و دست آنحضرت ب پرید و دیگر همین حجزه المعلوی در کتاب فضائل الکوفه حدیث میکند که امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام گیر ذوق در محاب
جایس کو فعالی داشت مردی از پیش و آنحضرت بخواست و بجانب جنبه کو فدافت تا بتجهید و خصوکند ناکاهه ماری فتنی از پیش
او داده که هنک اد کر و آنزو بکریت که شناز بزده بخیرت امیر المؤمنین آن دفعه خوشی کفت علی علیہ السلام برخاست و بر سرعت بخای
آمه و شمشیر خود را بر لب آن بجهت نهاد و فرمود اکر سمجھ خصای خوسی ماری فتنی از سوی از خود بسیرون کن دندان افی سرزا سوی خسیرون کرد
و با امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام بطریق مسارت آغاز را زکفت بخدا یعنی امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام باعجم کفت طامرا انتقامارش کمیز شهد وی
همکار نهاده داشتی عرض کرد چنین است بد لطیر بر بزر خویش زده ایمان آورد و ترتیل آنحضرت از دیگران بازده است و دیگر قدر وی همچنان
الازدی الدبیل مد کتاب مسخرات لہجتیه از برادر بن عازب حدیث میکند که حاضر خدمت امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام بودم ناکاهه عده کثیر
از بطریق فراز سر امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام بصفت فرشند و بانکت میدادند که علی علیہ السلام قبیر را فرمود که این فنا زرا باعی صوت شدند کن
و بکو امیر المؤمنین برادر رسول خدا ای جملی اندیشه و آن شمار اینجوان چون قبر را نکت دنداد مردان بر فراز سر آنحضرت انجمن شدند پیش از
کما بزر آیند چنان فرمودند که سینه ای ایشان سختی زمین مسجد آنها کنخاه امیر المؤمنین بالغی که کسر نمانته با ایشان سخن بخی کرد و آنها
مردان از در ضریعت کردن فرمیدند شند و بانکت میدادند خال لئه اینطبقن پا ذن الله العزیز الجبار دیگر آن غان
زبان آمدند و کفته اسلام علیکت امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام روزی در کنار فرات آمدند کافی باهتمام باهتمام
ایزابر که سیمین خلی بن سیطاب حدیث میکند که امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام روزی در کنار فرات آمدند کافی باهتمام باهتمام
یکی هی سرزا زاب پرون کرد امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام فرمود که بستی عرض کرد مردی از اهتمام خیلی سرستیم همانا ولایت شما را بر من عزم از
پندر فتم پس منع شدم و بیضورت برآدم و دیگر در کتاب مسخرات و ردضه و دلایل برعهده مسطور است که بر این سیمی جایز
اعور پری فروخت را در کو ذکر نمیشند که میکرد دیگر بد آشوفت علی المأه و مهاد آهت العذل آنها مساهه بینی صد سال
بدهم و بغير ساخت هدل خدم کفشد چونه بود کفت من هجر تمیز و بودیان بوده هزار بیر ایماع خاصم گفتوه آدم چون سمجھ جایس
در ذقنم کمالی هن مخصوص دشند بزرگیت اشتر تخفی فهم و فضیه خوش بگفتم اشتر را حاضر حضرت امیر المؤمنین علیٰ علیہ السلام
الیهو و حلم طایا و میکان و مایکون خبر داشت من گویم تو از برجه آمدی یا تو مر اخیر رسیده هر عرض کرد تو گویی فرمود مردم چنان
در قبة بر بودند و حقی داشتند عرض کرد اکر خال ایمیان بازرسانی سلطانی کیم پس خاست و روان شد و مرآ خود ناقبه سمجھادی

جلد سیمیز کتاب و قلم ناسخ التواریخ در قوایع افالم سمعه

۱۰ و در گفت نازنگداشت و خدابرا بخواند و این آیت مبارک را قرأت کرد و نسل علیهم السلام شواطئ من ثار و خانقانه علیه اذن پر
آنکاه فرمودا یعنی شما با من چیز کرد و سعادت نهادید این چنگ کو هرده کار است که ترکب شدید ناکاه و دیدم احوال من از قبه
بیرون شد در زمان ایمان آن در دهم دی نعمت لا الہ الا الله و شهدت آن شنید ارسول الله قاصد آن عیشاد آن الفقیر ارجمند
کوید آنچه داشت قلاع مدینه نود و گیر در اغافی مسطور است که می‌دانی حدیث می‌گذرد که یک روز سید حسین حیری گفت که اگر کسی فضیلت
امیر المؤمنین حیری کوید که من شنیدت شنیده و شعری نخسته با شاعر سجفی شیرازی اینکه حاضر است بد و عطا کنم جای حقی که حاضر فرموده
آغاز سخن کردند و از خصایل امیر المؤمنین علیه السلام شمردن کردند و هرگز حیری را دید که دیده بحیری داشت شعری از خویش درست
کرد مردم ای زاده اهل مهادی حدیث کرد که گفت حاضر خضرت امیر المؤمنین علیه السلام شدم و تحضرت از برای قصوه خیش را پرورد
کرد و در زمانی سیا به میان خفت در فتن پون امیر المؤمنین از کاز و ضرور و صدور و اعنت جست خفت خوش خیش را پرورد
پوایز را مدد و آن خفت با منتخار کفر قبة صود داد و از فراز بیرون و آن با زانگزرا خفت بیرون از قاده حیری گفت این حدیث ناگفتن
نشنیدم و اسب با ادھار کار و میخان از محمد بن حیثمه این حدیث را دید که اندک از بیان اتفاق اینچنان میخواهد از پدرش
عبدالله بن حارث حدیث می‌گذرد که سلطان خارسی فرمود که بکروز داده است سوی خدای حقی اندک علیه آنکه بود و مباران یعنی مادر ناکاه
باکت با اتفاقی همی حسید که اسلام علیکن مایوسان شد و سوی خدای جواب بازداد و فرمود که سی هزار کرد من عرفه بن شمخان مردی از
بنی نجاشیم فرمود خویش با بصورت خویش طاهر کن پس شخصی طاهر شد که پر از بیان و بجهود پر میخواهد از طرف طبل شکافتی داشته باشد
و با انس و خانه‌ای بلند پیرون شده و ناخنایش ملته خلوبت نمکان پوچ پس عرض کرد و بانی بند کسی ای با من فرست که قوم مرد ای اسلام
دو خوش خانه ای بند پیرون شده و ناخنایش ملته خلوبت نمکان پوچ پس عرض کرد و بانی بند کسی ای با من فرست که قوم مرد ای اسلام
دحوت کند و من اور اسلامت ببی تو بازگردانم رسول خدای سکفت فرمود که این حدیث پایی بر داده باشند خداوند
که بعد سی هزار که در خبر امیر المؤمنین علیه السلام رسول خدای باشیخ حقی فرمود من ای شب مهر ای باشون کیانی خدا
روان میکنم که حکم را با همیزی خون بر سازد و بر بان من سخن کند پس یعنی غایب شده که شبانه‌ی هکام حاضر است و بر شتری که باندازه کا و بود
بر شتر و شتر و بکر را که باندازه اسبی بوجنیت کرد و در سید بفرمان سوی خدا امیر المؤمنین بشتر جنیت بر شتر و سلمان از این
خویش ساخت سلطان حدیث می‌گذرد که رسول خدا اصلی اندک علیه آن مرد افرمان کرد که این شکم و دیده فرد خوابانم ناکاهی که علی اجازت
فرمایید پس خشیم بستم و آن شتر بجهت شتر مرغی طی طریق یعنی کرد و علی تلاوت فران یعنی فرمود تا سفیده صبح سر بر زد آنکاه شتر
سخواه بانید و فرمود ای سلطان فرمود شویس خشیم بکشود دم و فرد و شدم و امیر المؤمنین از بسیار بایستاد و من ای سیاده و جماعتیم
از جن باقیه اصفهان است که در علیه السلام نازنگداشت و خدای شیخ یعنی گفت امیر المؤمنین بر جا
و از انجاعات کسی و هی که از زین بخیانی بودند مخلب فداشت فنال آیا لمحی نشکنید پون و دین القرآن نشند پون و دین ایان
احقیه تقدیر و قدر فرمود آیا خدا پر اکنکش سیکنید و از احکام قرآن بیرون مشود و قیامت خدا و مرد ای انجاعات بخیانی پس خشیم کیانی ای سلطان
فرماید و فنال اللهم بالکلیل العظیم والامنه المحنی والعزیز الرکبی والجیع القیوم و دخنی المؤذن و نمیکند
الانجاعات و دمیت الارض قاتمه بالجرمه المجن و دصله المتباطین و خدام الله و قدر و میکند

**الاذلام الطاهر امین طویل المجرى الى لطفها والشهاد الشفاف في الشواطئ المخفر والخواص المغایر مكتبه عصر و
القطایع و المخواص و کتب و
بیوی منشور قاتمه المکور و الاذلام العظام و مواضع الجمیع لک آسن عنم الائمه خدار ای المریدون اللذین**

كتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیہ السلام

جلد سیمین از کتاب دو زیرم ناسخ التواریخ در واقع افالم سمه

۷۰ گلابی غصه‌ی الامن اف و لد حرام بین دست نیز ارد مر اکبر تو من در شرمند ارد مر اکبر حرامزاده منافق پنج نوع از مر خان را طور خوانه مذرا عی و دیگر در شان دیگر قبره و دیگر هد و دیگر دوم و بر ذاتی هی سکون بوم در خراب آن بود که چون ماجمی علی‌السلام شهید کردند گفت هن دهیان و میگرد پس همراه شهید گشتنند سکون تجویه کرد و هر آن هر جای در خرد ساخت

ذكر مخارات امير المؤمنين عليه السلام درسها و حمادات

ابو جعفر منافق و ابو سعيد شاعر و دوكاتس لقشر خود و ابو عبد الله دكت المعرفة و ابو عيسى الشافعی و دکت حضار خاطر و دکت

داریم و ابوداود حیران شد و سخن را از زبان خود پنهان کرد و میگفت: «کسی نمیتواند از این دستورات بپرهیزد».

دشمن را بشیرح آورد و ابو عبد الله فوج از دشمن کشانی پیغایی کرد و با بال قاسم حکم کانی تصحیح خود را دشمن میخورد و با محض شلواز کنیابی در رو

شمس العلی علیه السلام مرفوم داشته و ابو بکر شیرازی در کتاب خود از شیوه از قاده از سریعه‌ی از امام رانی آیت‌الله شیخ حنفی استوار می‌باشد.

میکوید شمس بسیار وقت جست نمود چنانکه سلطان خبر مید که در یوم پیاپی دیوم خندق و یوم خنیزه دوم خبر و دوم رفاقت و دوم هر آنها

ویم غاضر و بزم هر روان و یوم پشت خلوت دوم صفتی ف دیگر دینج و در بینی باز و در رادی عصیت سخن حجت کرد و در کامپین چهارت

له نیز در مسجد جامع در مدینه شمرده بخت نمود اما آنچه معمول است که نویل خدای کرنی بعد از نعمت، آنحضرت شاهزاده ایشان را همراه با خود

علیہ السلام و جلت کرد و بن شرح که رقم مشود اتم سلسلہ واسماں بنت عجیس و حابر انصاری و ابوذر غفاری امین مام و خدری و ابو ہریرہ رضی

کرده اند و چنین صادق علیه السلام تصریح کرده اند که رسول خدا اصل ابته علمیه الله و در کراچی عازم گذاشت اینوقت تعلیم حی برای حضرت فروزان مدیر دارد

میرنوسین خانی السلام مسلی شد و این بیو دنای افتاب بغرب پشت چون حی بلزان بسید پیر سر برداشت و فرمودیا علی نماز بگذاشته باش

مردوخ دعیه معاشر داشت از این تصریح مسئله بسته شد و در این مورد بخوبی خود را برای این دعیه معاشر داشت

لهم إنا نسألك ملائكة سلام سؤالاً صادراً من رحمتك وبروبيتك بمحاجة ملائكةك فما أنت إلا ملائكة

لطفی الشیرازی مدرک اکنونی را می‌رساند و مطابعه نظریه این را در اینجا می‌نماید.

نرمایی پس از شمس باز شد و هلن نگار گذاشت. دخون از نگار فراغت حست شدم هنر و افایه استاره آشنا گردشت اور گرمه رو زان

عین حدیث میخند که وقتی همتر سخاون بجز سُرورت میکرد صراحتاً کوش خان مرسید که فشار خشک کارکند و بروایت شاهزاد

لکه مین علیه السلام با شارت غازی کذا است و کاہی که شمر جمیت کرد غازی اعادت فرمود و دیگر جمیت خوشید لعیاره مول کند

شان بود که جویر بن منیر و ابو رافع حسین بن علی علیهم السلام روایت کرد و از کجا چون میر المؤمنین علیه السلام فراز افیر بود کرد و چنان

ماز عصر را بگذشت کرد و هیچ چیز مجاہل مجبور نباشد تا آنچه بپیشست و دادی نمایند نه انسانند و آن زد و خاطر شدند همیز المعنین حملیه اسلام

نذر ای جگو آند ما تمدن رجت داد و همکان نماز بکذا شنید پس همس چنان میزیرست اشاره داد و با نگی هر چون کان در داد که مردم سخت بترسید

بیل و سبع همی عسد و در صاصه دار ارض میل سجد سمس معروف است بطرق تبره از این عجایس سیده که فرموده که آنکه لذت
الله عزیز از این ایجاد نمایند

رد سخن اکا رساله مار پیغمبر داد و لیو شع و حیره خو صنے در لعلی و حسی محیل صلوات الله علیہم و دلیر علیہم سلم
اعجز عالم ای و تنهای خار صد شکر کلکھل خسته کرد اما افسوس خواسته بخسته کرد

فقریان ایل رکنے آن لائیتھی بچھے خرض کر کے امام سزا نہ ماروئے وہ دن کا صمیح شناور فدائے کے مواعظ بخوبی بخوبی

لَكَ لَهُ عَزِيزٌ شَرِيكٌ مُّنْعَصِّبٌ لَكَ مُلْكٌ أَغْرِيَ قُوَّمٌ بِسَفَّالٍ عَزِيزٌ كَبِيرٌ فَرَانِكٌ تَارِشَانِ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْجُو أَنْ يُنْجَى إِلَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْجُو
أَنْ يُنْجَى إِلَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْجُو أَنْ يُنْجَى إِلَيْهِ

1. *Leucosia* *leucostoma* (Fabricius) (Fig. 1)

کے پیغمبر امیر المؤمنین علی علیہ السلام

جلد سیمین از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اقبالهم سمعه

۲۲۱۰ این بیهی و مدر رفاقت گشت که ذهنها آخر فضیح بشهه هکان اللذه بحقیقی اکثر من میاده آلف در زمین پنیر
 المؤمنین علیه السلام خدا را بخواهد که دین آن نزد کند است شد و آمرزد او فرموده: سنسکی و کلوخی از زمین برگرفت و در دست او شد
 احمر گشت از پس آنکه دین خود را او اکرده صدم هزار درجه از بیهی و بجایی جاند و در گرد خالد بن الوئید حدیث کرد و ماذ که گفت دیدم
 علیه السلام را که جلوهای در ع خود را با دست ببارگات اصلاح سیفر مو و عرض که دم این بجز داد و داشت که آن در دست او مانند مو قردم
 فاعل علیه السلام با خالد دین آلان الله الحمد لله و دیگر کشنا فرمود انجال خدا و دیگر سبیله و برگات ما آن را داشت
 داد و زخم ساخت پس محبت او در حق طاچکونه خواهد بود صالح بن کیسان ذین و دان از جابر الصاری حدیث میگذرد و عباس عجم
 رسول خدا از امیر المؤمنین علیه السلام طایفه سیراث پیغمبر را فرمود علیه السلام فرمود ایمما زرسول خدا اجزء ولایت دو الفقار و در حق عاصمه
 صحابه حزیری بپیراث نهاده است و من هنر اور تم عباس کفت من عتم پیغمبر و با خدا رین اشیاء حجم امیر المؤمنین با تعاقب عکس
 و جماعتی از اصحاب مسجد آدم و فرمان کرد تاین پیغمبر احاطه کرد و دنخواه فرمود ای عجم داشتند باش که پیراث اینجا خاص اینجا
 و فرزندان ایشان است و دیگر رایسردی تقریف دامول پیراث هشیان فیت آنکه این خنز استوار نداری پوشانین در ع و کجا
 و دو الفقار را بکیر و برد لعله و از شوعبات خیش بچیکت قدرت نیافت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اینکه دل در رایحه خضراء
 بیاد پیشین مردی هنافع اجبار کفت همان تو خود عکس این کنون خویشترین بردار کاره الداع ایامی که خواهی پدر کاپ کنی تا ام
 خدا سوار شو و این آیت ببارگار او قاست کن (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الظَّاهِرَ وَالْأَدْفَعَ إِنْ تُؤْلِمَنَا إِنَّمَا نَعْكُسُهُ
 مِنْ أَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهِ) و ائمه کان حَلِيمًا عَنْ غَفْوَرٍ ابْحَاجُونْ عَنْ اسْمِ صَبَرِيْرُونْ شَدَّ وَآبَنَكَتْ لَذَلِكَ كَرْدَلَمْ لَذَلِكَ اِجْبَارِيْ
 چنان صیخه بزد که کس خان باشی نشیند و بود عبا از پای در آمد و بخوبی شنید آنکه امیر المؤمنین علیه السلام دل ای این خان را
 که کس نشیند و بود اوضاع فرویز تردیک شد از امیر المؤمنین علیه السلام زره را پوشید و عاصمه صحابه بر سرها داد و دو الفقار را بگزیر
 و بزشت آنکه بغير مو و ناما حسنه ای شهاده پس این آیت ببارگار او قاست فرمود مال هذا
 من فضیل ایت الہیلیونی و اشکر ام اکفر و مرتضی شکر فاعل ای ایشکر لیفیه و من کفر کان رتبی غنی کویم
 هم گزرا بجهنم طوسی در کتاب ایل سند بستان پیر سانکه در دست سخن خواهی صنی ایه طلیعه آر بودم و حلی علیه السلام در آمد پیغمبر
 سنسکی از زمین برگرفت و بر دست خدا نهاده کن بیان آمد و گفت لا إِلَهَ إِلَّا إِلَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 و بآفرینشی بزدیتا و بیعت ایکشی پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و من اخراج منکر کرد ای خسنا بوکایه علیه خدا ای ایه و
 عصایه بینی هر کس ای شما صبح کند و بکشند و باشد بولایت حلی علیه السلام از خدا ب عاصمه او زد این برآشد و دیگر جابر عین ایه
 و خذنیه ایه ایه و عبد الله بن العباس ای او هر دن العبدی حدیث میگذرد که کفر و زرسول خدا در حقیقی سفلی ز خود مدنیه داده بستان
 سعد با علیه السلام بخکلی چند جو رسید او زخیل خسین صیخه بزد که هذان احمد المضطیق و هذان اعیله المرضی کی چون زان خکل داد
 کند شستند خکل دویم خکل سیم زاده ایه که هذان فوح الشیعی و هذان ای ای ایم الحنفیل چون زان خکل داده شستند خکل سیم کی
 مذکور هذان موضع و آن خاوه هر قیمت چون زان خکل بکشند خکل حبام و بخی خلاطب کرد هذان احمد مسیبیه المیتین و خاتم
 الائمه و هذان احمد مسیبیه المیتین ای سوقت سوال خواهی بقیه فرمودند که هذان ایلیه نیم خل المیتین و هذان ایلیه نیم خل
 هذان صلحت بیهی ای بیهی خل فرمود با علی خل و نسیه تمام صیحانی بخوان و بفضل من و بفضل تصویبه من و زد دیگر خاشر
 ای خود خرسید که در دست ای امیر المؤمنین علیه السلام پایی خشند و در فرمیم که بار و بار کن نداشت ای امیر المؤمنین علیه السلام دست ببارگ

جلد سیم کتاب و تیم ناسخ التواریخ در ویاسع آفاقِ مسجد

۲۳۶ دیار شد و کرد بی زبان آشده اکنفرت اسلام واده و کرد بی سجن نگردند اکنفرت فرمود آمان که هر امام کوشت و بخوبی و نمل فو
بسته جما علی از همه اکنفرت کشید بجهة بخت فروقی میکرد خطا آمیر المؤمنین علیه السلام آن جهت قبیحی البخت و دیگر
محمد اشوفانی با سعادت خواه آورده که چون ابواصفیم العجیب بخبرت رسوان خدا مصلی اللہ علیہ الامد و سلامی کرف پیغمبر و داد او را
که شاد شریعت طرایف میکند از امیر المؤمنین علیه السلام را بخورد تا بدینکه مکوب فرمود دین الله الرحمن الرحیم اور مجلد
بن عبید الله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف و آشید علیه بخت خیر علیهم و ملکهم و جواز اموی
آن لاینے ضمیم العجیب علیه و عینه و بقیه ذمیت همانین ما فخر جو اتفاق بیرون پیش شود الحمد لله علیهم امن طلاقی
الهین و نقطه الجازی میکنند عبادت اقرار کردند از این اصنهم شناد شریعت خودی سیاه چشم که حل آنها از طلاقی میکنند
جماز باشد بر قدر است اوصنم صرف در میان فیضیه بی بی هر چند مسلمان که فشار یافتد اور اگر کسی که رسول خدا مصلی اللہ علیہ
دانه و راع جهان کفت و ابو بکر در جای انجیل متنی شنید پس بتوانی بعد این مدد سجد رسول خدا می کرد اگر کفت انجیل نه بدل
هذا من از رسول خدا می شنادند از سرخ خودی که از این از طلاقی میکنند جماز و امام خواهم ابو بکر کفت هر چیزی پر و عقل نه ای کرد
سوکند با خدا می کرد رسول خدا می پر و اسری که دارد اخانته و حمار که بیخوبی نامند و تکشیر کرید و الفقار نامید و میشود و دینی که این نفل
نمیت چیزی بیکری نکند اشته فی محله درزه علی و قد کرد در میان باکنداشت و باخن ما خود را شنید این اهلیه السلام لا ابوده
سلمان بکر باره کفت کرد بی و نکرد بی و حق امیر المؤمنین علیه السلام بسیاری و ابواصفیم ابرد هشتاد هزار امیر المؤمنین علیه السلام قدر و
بکوفتا از اندرون سرگاه امیر المؤمنین علیه السلام ندارد و ادکانی سلمان با اتفاق ابواصفیم اخیل شناد ابواصفیم و عینه که از
هم مراد حال اینکه خدید و مشناخت مر اسلام بخی از هم امیر المؤمنین علیه السلام را برشود و با ابواصفیم اخیل شناد ابواصفیم و عینه که از
رسول خدا مصلی اللہ علیه آن داشت بزرگ امیر المؤمنین علیه السلام که از دو طایبه دام خویش نمود علیه السلام سلام زار فرمود و مادر مامه
و هر که هر که میخواهد او ایین رسول خدا را انتظار کند فرو ایکاه بیرون مدینه حاضر شود باده ایان بسیار کس زدن درین حاضر شد هر کسی
با امام حسن علیهم السلام بخی بترفند و ابواصفیم را با اور وان داشت پس امام حسن علیه السلام او را فرازی ای از ریکت بیاورد و دوزن را گذاشت
و باز می خنی کفت که کس فنی کرد آنهاه عکس کا کاند رسول خدای داشت بر تک بین بزد شنکی ظاهر کشت که بیان دو هزار از خط و پر طور
بود چشمین سیم ای از تجزیه حجم سطرو و بیم لا آله الا انته محمد رسول الله دیگر باره امام حسن علیه السلام حصدا را برسنک نه دوینی شتری بی
آداب ابواصفیم را فرمود کیش هست از این ابواصفیم عمار کرفت هشتاد فخر هشتاد هزار شریعتی سیاه حدیه با محل طلاقی از سنک
بیرون شد پس این ابواصفیم باشد بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و آن شنید کاند رسول خدای هشتاد پسر و دخیل علیه السلام آن شهادای
و فرمود رسول خدا مصلی اللہ علیه آلام را خبر داد که خداوند و نبیر مصال نکان میش که ناقه صالح را خلی کند این شتر از ارادین صفو پا فیز
فقال المنافعون هذانین بیخوبی علیه فلکیل کفت این پیش از سحر علی

علی عذر بخواهی
و موقیت

ذکر سخنوار امیر المؤمنین علیه السلام در مرضی موسی

از امام محمد باقر علیه السلام ردایت کرد که رسول خدا مصلی اللہ علیه آلام مرض شد علیه السلام جاعی از انصار اراده سجد و دیدار کرد
اگر خواهید حاضر حضرت مصطفی شد و ایشان را بر سر که مصطفی آورده و اجازت خواست حاضر مجلس ساخت خود برایین مصطفی شد
در زمان رسول خدای برخاست غیرتی و مرضت از بدن مبارکش بیرون شد فعال باین آینه طالب لعنة اغلیب هنرخواه
الجیخ و حذف آن الجیخ لذخیر عینک مخصوص و مرمی پسر را طالب خداوند چنان تو راحصل خیر عطا فرمود که مرضت از تو و نیز هر چیزی هر چیز

كتاب شهادت لزکتب امیر المؤمنین علی علیہ السلام

و دیگر عده‌ای واحد بین زمیکویید که در خانه که مشغول طواف بودم دختر را دیدم که با خواهر خوش بین کلمات سوکنده‌ی من مادر کرد و حلق
بلطفتی می‌نماید اما کارکردن شویگر انداد لای فی المضیه و رفع فاطمه المرضیه مذاکار است که ناقص هستند ای اسی
شروع شد
علی ما که بین تمجید اور ایاد میکنی گفت چونکه اور هشت نام و حالت آنکه در پیش دوی من مدردم را در صعیفین گفتی از پس آن مهدی علی‌الله
درآمد و فرمود چونست حال تو ایا درینها می‌دردم عرض کر در بخار است و مراد خواهر ملکه‌ای نیک حاضر است بهوی دروان شد و در
آینه پیش مردم را بینا ساخته بود همان را اینه نماید هم قلقل نماید پس است مبارک بر چشم من شید و درینها دیدگاهان من بینا
کشت چنانکه شهر رسیده را در شبها می‌مارکت از مسافت بعده ویدار سیکنم داین شعر را قراست فرمود

فَلَمْ يَرْجِعُنَّ مِنْ أَذْلَامٍ
فَلَمْ يَرْجِعُنَّ مِنْ كُفَّالٍ

لأنك ملئ ما يهمك بغير لما في الأمور
فعلام نسأل أاعطنا شيئاً على الدعم
أنت الذي نصب اليه لغومه يوم الغدر
من كل الأمور في يوم الفرار من العبور

والله إنما العلم يكتبه ونصره في الأمور
أنت الزهراء فارغة حملت زهرة لكن ذلتك

أَنَّ الْعِرَاطَ الْمُسْتَهْمَمُ وَأَنَّ دُورُ عَوْنَاقِ نُورٍ

و بهم قلات روایت کرد که امیر المؤمنین علیه السلام در رفاقت بکاری ابیام خواند و فرمود: «امونه این شرطی است که نیای اینچونه شرطی داشتند که آنها بی هر از آسب پروردان کرد و گفت کسی که در این شرطی داشته باشد بنام خواند شرطی فراتر بردنی مخفی خاند و دیگر در کتاب

جلد سیم از کتاب و قیم ناسخ التواریخ در واقعه اقبال مسجده

۷۲۸

عن این شنبه گویی نا از برسایر قوش چه بحای کند استی رستم خدای فرموده ای بر توای حارث مران بخاند نکردم بلکه خدای کردست
که این سخن با صدق میکنی فرمان کن آسان برسی است نکن بیار دیما اما بعد ای عظیم که فشار کن چنانکه خدای فرماید قاذف اللهم
آن کات هذل اهواخن هن عصمه فاعظ علیها جان من الشهاده آواختنا بعد ابی ائم چون زده جمل غزوه استاد
عداب شدید آن بسته مبارک نازل شد و ما کات الله لیسته بهم قائل شده همین یعنی بخدا نه خدا براشان نازل نیفروند
نه که تو در میان ایشان این وقت رسول خدا را حارث انجواند فرمود اکنون طرق توبت اذابت سپار و اگر نازمیان بیرون شوکت
دل کو این نیسه هر که طرق توبت کیم مکررا میزیدن شایر و شیوه و برند خود سوار شد و رسپا کشت سعاده مرغی بر فرزش باشد
از منقار ششکی بامازه عده رسیر افکنه خانکه بفرش رسید پلن شترد افکاره ایا پای خویش میباشد
تم جر عذر ای پیشنه و انت اند تعالی مسئله سائل بعذاب فاعفع للاخافه هنی تو لا بد علی بن ابی طالب کان هدکه ایشان
و به جهود پیشل در گیر برداشت طاری و سعی و نظری و فکلی و خواندنی روی این بعد من ایکت بر میکشت علیه اسلام ششم مکر داده
میکفت سعد کفت هان بیر و چه بیکوفی کفت میکویم پنچ رسپا کشت فعال اللهم ان کار کی ایذا گاهه لک سکفت ایکد اوین
اکر این در دفع میکوید او را هلاک کن شتری بروی در آمد و او را در زیر پای مقتول ساخت و دیگر زیادین کل کوی که با جای عین شتره و قلمخا
محمد بن مخوان با عسله زیاد بر کله شسته و بیهوده شسته که ای باز شدند خدیج خوان که روکفتم او اچ ای ای کفته خون محرب
ایستاد خال من لکه پیش علیت ایشانه قطیس الله هبته و از هر دو چشم ناین کشت و دیگر در مناقب حق خورت که در هنر
هشام خطیبی بر پیش داد علیه اسلام المعنی ساده از قبر رسول خدا کفی بیرون آن مکده در جمایع سعد و داشت و با کمی بکوشانه و بملائکه
امیون اکه زن بالذن خلف لقون قوابه هم من مقطمه ثم مسویک رتجلا هنوز از بفرزیر نیاد از هر دو چشم ناین
و پس از سرمه زدن کدست و دیگر حدیث کرده اند که در داسطه مروی در فراز خبر ایل متین علیه اسلام المعنی ساده این وقت کاوی شده ایه بو
کرد و دیوار شیر ای شکاف و اغل شد و بسیع جامع داده و بزیر صعود کرد و خطیب بر خشم شان گشت از نظر طنایپ دیگر یکشان پس بدروده
شکاف پوار امسه و داشته و آنرا بباب اشور نایند و اثر آن بجا هی ندو و کمره دیگر شیخی حدیث میکند که ترا ای مردم شام را دیدار کرد
که نمی از پجزه او سیاه بود کشم روی تو ای چه رسیده است کفت هچکان من بز پیش خزانکه او را حدیث کردم همان پیش حق هیل سلطان
مردمی پسکال نودم و سخن بنا صوب میکردم کیش خوب بگردیم در آمد کفت تو نکسی که هلیزادهن میدارد و لطفه بر جهنه من بند و دین
که خواره بیکنی سیاه که شده گیر شیرن علیک کوید چند من هنی ایل اسلام بر ایشانی دیگر دشی در خوبی میکند مردمی بروی در آمد و دشت
قوی کامیل ایل متین باست بیکنی و کل کاه او را کفرت چنان فشار داد که تو هشتر را پلید کرد و سه شان را کار بین گذشت و دیگر در هنر نهاده
تاجیی بود زاده ایل ایل متین شد اور اکفسد تو ای چه میانه کفت دخوب علی علیه اسلامه ایدم مرکفت اکد و صفتی خلصه بودی دریش
من بیزقی با جانب سوره را میداشتی من سرمه زیر افکنه م و در اندیشه شدم تا چویم نایل علیت ایل مایل ایل مایل هنینه مسئله
لختی ایل هنل لجه حسکه العظیم فرموده ایل نیشل هنیله است که کن با بغیر حاجت اقده فرمان کرد و اما راهه از ندچون از خوب
آنچه شدم قیای میور عیظم بود لاجرم از کرد و پیشان شدم و طریق شیخی فهم و دیگر دنیه ایل ضور بریتا این شهر شوب بکنه
قصاصه چون اتصصر خیش فاغت یافی هی راشتم کرد می فقی چنان ایجاد که از این کردان کو همیشه پیشانی کفت کفتند چه باز داشت تو
کفت مراد خواب بدارند که در دان بخیرت سول صلی ایل خلیه و ایل صیونه و ایل ایلینی ایل ایل متین هنی ایل اسلام را فرمان بخند تایش از هندا
میغزدیم زیر بحیرت سول فهم و او فرمان کرد ما ای ایل هی ایل را ایش برا اذاین نیکایت نایل سول خداره ایشتم دیگر باره فرموده ایش بیه

کتاب شہادت از کتب امیر المؤمنین علیہ السلام

این کرت مرا قدران بجای سخنه ای نمی داشت چون از خوب بخواستم قدران از من همی ففع شد و پیش از من نیز عطران بود لاجرم ترک چنین است ۷۲۹

نحو پهیله کفthem و دیگر آنها مبنای خود حدیث هیکنند که اکا از سر مردی عمار بیعت او سروچشم او مانند خریزی بود کفته این حیثیت
کفت من هؤذن بودم و سی سال بین زبان و آقامه علی راسن فرستادم زیادت از این وزنی با پسند کرت و شب جمداد راه برگزش
عن کرم ائمه ایشانی خواست یه م که سخت نشاند ام و رسول خدا می دهد و سینه علیهم السلام حاضر خد مسیح بن یوسف کردم هر آن
درینه چوب باز مزاده بحضرت امیر المؤمنین سعیت نهادم او تراپخ مذا بر رسول خدا عرض کرد که مرای سریب کن فرمود تویی که این
روزی می پسند کرت و شب جمعه هر چهار کرت لعن فرستی فاعل فوجهی فعال اخشا با ختنی سوکنه با خدا می پسند کرد مه الائمه
سروری من چون خریزی کشت و دیگر از امام حسین علیه السلام مردیست که ابراهیم بن شاهر الخوارزی روزنی چند ولی مدینه بود و درین
جهه که مازد کیت من بر حاضر بودم علی علیه السلام راشتم میکرد من و حستم شدم و نجاستم و برین بحضرت مودید که قریب رسول خدا
شد و مردی غنید پوش بر حاست فعال به پا آنرا عباد الله آلا اخترنک ما پهلوں هندا افلاطونی و افلاطونی اما افلاطون
غیرنک افلاطون ما پهنت افلاطون په مرافقودای بسیار استه بگنا از سخن امید طوای محظوظ شدن شد بیکفthem سوکنه با خدا که چنین است
بین که خداوند با او چه کرد چون باز تکیت میزد از غیر بیعت او و جان بداد و دیگر عثمان بن سعیان حشمتی هیکنند که محمد بن عباد گفت مردی
در جوار من بود و شیعی خواست یه که در کار حضی است و حسن حسین علیهم السلام امانت استعایت هیکنند پیش شده و اجراست اور آن
دستی

خداوند مسئلک سوچترت سوچ خای بیلد فرمود تو را آنچه هند از همگر کند در جواه توم دی ای هیل رام نیز پا عنین یخند و تو او را دفع نمیخانی ز یکو یلد تو

رسول خدای مرآ کارهای ادوفرمود بر و دو را کشیش من کل مدهبک فهم و برقشم و اور اچبیشم و باز شدم و کاره را دادم این نوقت فرزند گیان
درست شد که هنگامی که در ۱۹۷۰ آغاز شد که کنها شروع نمکش شدند

اور اسی طبقہ کے فرمانہ اور فرمائش کے تابع نہیں ہے۔ مگر دوسرے سبھا اسکا جائزہ اسماخود شدید مہر برخاستہ و شاستھم خواستہ کیا گیا۔

خواص، می‌دانند که در این مسیر بجهات امنیتی و امنیت انسانی از این مسیر استفاده نمایند.

خچه‌گاو فرمان کرد تا بستکا نزدیک شودند و دیگر خوارمی و متناقض خویش باشد خود می‌نوسید که مردمی همیلتوونین را در حدشی که می‌خواهد

کرد فرمود مرآ کنید می بخوبی بگفت سخن بعدی قردم فرمود خدار اینو نمک اگر کنید بگرد کرده باشی تو را باید کنند گفت روا باشد پس در خانه کنفریب علی دعا کرده هست زراز جبهه پردن نشد که از همه دچشم نداشت و نیز خوازه حرمی دید منافی از این پسر خوش بود بیشتر بود بیشتر بود که گفت مردم برا سیکنده شد و همو بیغول من کان بجهت علیتاً فانی لامعضاً فی ای الله بنی هرگز رحمه راد و سرتار و من دید راه خدا اور هنگ مردمی بر عذر داشتند

دارم ہنسو ز از جامی بیش نکرد و بود که از هر دو چشم با پنکاش و نیز در مناقب سطور است که مسجد بن مسیب علی بن زید را گفت که سید بن علی

غلام خوش بامکوی تاروی فرمزد انگران شود که چکونیس یا کشکفت چه رسید او را گفت اینز دست میکر دل عذر اسلام هم

الله عَلَيْهِ فَسُودَ وَجْهَهُ پر خدا بر انجو اذم تاروی در سپاه کرد
ذکر میگزت و احکام میگزد

صلی اللہ علیہ وسَّلَّمَ در زمان سُوْلَخْدَای صَلَّی اللہ علیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ
تَعَالَیٰ اَنْجَتَ کَارِبَهْ دَنْزَانْ خَلَقَ نَکَارَهْ دَنْزَانْ اَنْجَتَ کَارِبَهْ دَنْزَانْ فَرَسَهْ عَلَمَ حَلَالَتَهْ اَنْجَتَ کَارِبَهْ

و دایع مردم را باز و به سهله بنی سینا نیز بود که این مدد مسند بسیار بود و مذکور در
دانگ سخنوار است که کسانی که از تو خشم و نشانه طلاق گردیدند احتمال قریش خاص شوند

وہ بھائی کو اسی ہیں جو عین عمر را ازرا قdam میں اگر کرتی ہو دھنٹلے صد شوال نہ اور اعلان کرد لذت حبہ مٹھاں قلاودہ جسند روز جہاں پھیلے

صلی اللہ علیہ وسلم و رحمۃ الرحمٰن سُلٰجِ رَمَادِ صَلَوٰتُهُ عَلَوَّا

و اقدی وابن اسحق و دیکر طبری در موقایات خود رقیم کرد و اندکی پیش از مسیح برین سر چهرت فرمود و عمل حمل ایستادم باز کرد شاه

نمودایم مردم را باز و به حضله بن ابی سفیان عجیز برج اهل ثقی را کفت علی را بکوی که من صد شوال تدریس خ برده محمد بود دعیت ننادم

داینکت بجا بسته برب کر نمی‌آست تو دیگل او دنیا ضمی مین اونی و دینیت هر امانته اکراز تو جنمی و نیمه طلب کند بیاجامت فریش حاضر سویم
گاهانه از عده ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی کارگران ایجاد شده اند و شکاف زدن و کارگردانی آنها از این دهه آغاز شده اند

و پهکان کو ایسی ہی تمدنی علیورا از تھام میں امر کرائی بود جنکلی صد سال نہ اور اعلیٰ کردنا جو درہ معال ملا دہ مدد روز جا بوسیا

جلد پنجم از کتاب دو قیم ناسخ التواریخ در وقاریع اقبالیم سبعه

۲۳۰ جهادات کردند که سخن کردند فرمود آسمان و زمین گفت آنقدر چیز کلام که کلم و پیش می‌شوند و کس نبای پسند فرمود روز و شب هر چیز کرد آن کلام آنست که در آسمان و زمین بیست فرمود آن عرق خیل بود که سیمان از برای معتبر فرمود است که داشت آن چیز که بی روح تنفس کند فرمود آنچه لذات تنفس گفت آن قبر کده است که صبا جشن از جانی بیانی کوچ دهد فرمود آنچه بی که یوسف شاه بجزیره بسیار دارد

ذکر مجزات و قصاید امیر المؤمنین علیہ السلام در دانشگاه

در کتاب روضة الجنان از ابو منتجم رازی حدیث کرده اند که چهل تن از زمان فرز و عزیز مختار حاضر شدند و از مشهورت بنی آدم پرس

کردند که از دو بخشی ساخته شده بازماند است و پنجمین بخشی مادرانه که نهاد را خست کرده است که زنان بسیار توانند بخوبی

برآورد استارماک کنیزکان بدارندوزمان تو انداز یک شوهر همچشت عمر دیپانخ خاموش شد و نجفته با برادر المؤمنین علیه السلام مرد شسته

زمان افزایش تا میلاد کیت مقدار میکند و در پیشگیری از حاضر ساخته آنکاه فرمود تا آنها را در مکلفت برجسته پس حکم دار که هر کیت بتواند بازگشت

کفتند چگونه تو اینم آب خوش راه بشناسیم و بر کریم فرمود چگونه از آبهای مختلف پران فرزند خویش را تو اندشتند اخ همانا مناسب باطل

شود و میراث ضمایع ماده ها ل جنگل ای اینجا فیض آله بعده که با اعلیٰ عریقت خداوند مرآز پس نمایم مکاره دید گزندی حضبته
زندگانی که در کنار میراث اینها میگذرد و دیگر زندگانی که اینها را ندارد

علمی صنایع هم پیشتر کشت عمر فرموده اند و ارجمند است این علائم فرموده جمی بردنی و اجنبی بخوبی در زیر آنکه اعلام کرد با دوی مادر و داده

بیان نموده لاجرم زانی را احمد پایزد و دیگر عمر بن الخطاب هر دوی محسن بی اذن تاکرده بود فرمان از دارجی سنت امیر المؤمنین
بیان نموده لاجرم زانی را احمد پایزد و دیگر عمر بن الخطاب هر دوی محسن بی اذن تاکرده بود فرمان از دارجی سنت امیر المؤمنین

رجم برمی نیاده است زیرا که زوجه اور بلدی میر بوده بر دی همانه حد باید در دهان عسر لایه باقی از آن را مضملاً نهاد

پیش از آنکه از این مکان که قبلاً مذکور شد بازگشته باشد و دیگر از اصیح بنای احادیث
نهاده باشند، این مکان را مسکن خواهند داشت.

و حکم کرد و نزد سر برادر احمد میرزا خواهی باشد خبر را تصریح کرد و شیراز فرموده تا این خبرتی بر راه ساخته شد عکفت

یا ای احسان حجت که در حق شش تن زنگناک ارشش کو نزد حکمران فرمودی که فست بخست شیراز ای اهل فتحت بود و باز فی مسلمان را باز کرد و این فتحت خوش

خارج شد و قلچ و اجر کشت و دو قیم مردمی محضن بود و در جمیرا آمد و مستقر غیر محضن بود و مستحق تقدیم شد و چهار مرعید بود و مقدار مذکور نبود

آزاد است بحکم کوکی نایانه بود و حکم او تغیر راست ششم دیوانه بود و در دوازده هزاری غیبت حکم گفتند مذکانی نهادند و در میان این متوجهان

حضر نباشد و دیگر در کافی کلینی و تندیس با جنزو حدائقی ترا ب الخطب از عاصمین حمود حدیث کرده اند که خلامی هنری ترکی

هر حاضر شدند غلام کفت سوکنده با خدا ای ین زن هادیان است و مراثه ما در سکم حمل واده و دو سال تیرداده و گنون هر راز پیش بزید

وچنین میاید که هر کسی شناسد آنرا چهار بار برآورده باشد و حمل تن کواد حاضر باختشند و هر کان کواهی دادند که این خواسته

پسری دُرُونه زنست و میخواهد این زمزادریان عجیب را پیشخواهی کند و حال آنکه هنوز با خاتمه مرور دکاره است و هر دو شیرکان در آن معرفت

کردند آن غلام را بگیر این افترا به حد بزرگ غلام فرماد برداشت که یا علی تو در میان من و مادر من حکومت فرمایی می‌زیم مونین خلیل‌بی‌سلام
گفتند آنکه توانستند که از همان اتفاق باز نباشند و شاهزادگان را که در آن خانه داشتند که

امروز را گفت و لیست عرض کرد دانشکده چهارمین برآوردن امن اندیشی علمی اسلام ایشان را از این حلقه من برپا نموده و خواهشمند است از این دانشکده

روي به سهل بن عقبة السلام اشتهر به وانتهى من حضرها فرقيت هنري الامراء من هذا السلام
ما دعوه في ذلك دعوه في ذلك ما دعوه في ذلك ما دعوه في ذلك ما دعوه في ذلك ما دعوه في ذلك

باد بیان نموده و درین مقدمه از پیش بر علی طالع الدنیا هم در مورد حدایر اسماهی پریم و احتمالات ایرانی هم مطلع شدند

بردهم بیش از ۱۰۰ هزار نفر و مجموع این سه شهر ۳۵۰ هزار نفر جمعیت دارند.

پن در راه رود پیردی و همچو هر چیز دیگر را در مسیر خود میگذراند.

كتاب شهادت اذکرت میر المؤمنین علی علیہ السلام

هم نیوں نیچے سوکند با خدا می نیغلام فرزند نیست ہا نا برادران بین هر ایام مرد کا ہی کہ من نیغلام را ازرا دم درب
کردم از شوہر من پر بخیدند واپسیو ندا و حاره داشتند پس هر ایام کر فند کد او را انفعی کنم من از زیم ایشان چنان کرد دم از شوہر سکاند شدم

و پسر را بیکانه خواند صما نگاه دست پرخوشی را گرفت و روان شد عمر در واد که آواز اعلیٰ همکان عمر و میرزا نیل حامل را بزد عمر آوردند زبانه گشمال

که زنگار و بود فرمان کرد تا او را جسم نشاند امیر المؤمنین علیہ السلام فرمود پسح داشت که در بطن او چیست چیزی حکمی برآورده باشد و الله
کمالی بیغول و لامز رفاقت داشته و زرائمه کفت بکورای حیت فرسود مکذار شده فروکند و مراد شهر کو دکتر هر ستاری خبر داشت

آنچه بزرانیده قاتمه حدر و مباشد چون در آنکه داشتند هر کدام دفعه جان گفت فظال عمر لولا علی لهملاک عمر و دیگرها عمر که حجر الایس و راه کنست از این طرف که عمر از این خانه و طرف که نظر نداشتند که تمسک باشند

که شهادت داری و نظریان اکرنا مین بود که رسول خدا اورا بوئیسیده هرگز نمی پرسید معلم فرمود او را یا هم نمود باشد تهم حضرت نبی

زیان چنانکه خداوندان قدر نباید دم عذر کرفت مکنوب کرد و بدین مجرخه این فهمه ایشان را ملائمه می‌نمودند و لشمه علّه مروی کیه پیش از این خود
الکافر را مکنوب و دیگر در خدمت اهل‌الائمه مکنوب است که مردی زن خوش ایام سری صحابه بخدمت عمر بن حنفیه آن دو کفتان

الكافر زده خود دویز در حضای سرمهوب است مادری این ویس بچشمی سیدا بعده مرن هاب دلاری
فرزند من بست عز خواست قضا فی برآمد علی علیه السلام آموزد راهی طلاق شت که پیکاره در آن حیض باشد این پیر بهم شرمندی
نموده ایشان را آنچه سایر نگذشت که این کار را کرد که این کار که این کار را کرد

شده فرود ازین روزی سپاه چهارم آمد و دیگر مردی بزرگ عمر نداشت و گفت مه کرت ز وججه خویش را طلاق کشانه کنم کنی در جای خود طلاق داد و مکرت داشت و دو کرت دعا سلام رو باشد که ما او پا زکر دم عمر ساکت مایز علی عله السلام و من و هنام ایا سلام ما کانه مبنیه آخوند

جهانی کرد و میراث این سیاست را برای ایرانیان بگذشتند. این اتفاقات باعث شد که ایرانیان در این دوران می‌توانند از این مکانیزم برای حفظ میراث خود استفاده کنند. این اتفاقات باعث شد که ایرانیان در این دوران می‌توانند از این مکانیزم برای حفظ میراث خود استفاده کنند.

اور اپنے دھمک آور نہ فرمودا کر دشمن ایزند علی خلیلہ السلام خدا م ر کپس خواند و فرمودو سولائی خویش راجبی عرض کرد مجسم فرمود
از پرچم پکشی کفت بمن خیلکر کر دادا ان عصمت مر اپنید ساخت امیر المؤمنین علی خلیلہ السلام با او یک معمول فرمود اور اپنے وقت بخاک

سپرده یک گفتند در ساعت فرمود بیا شد تا سه روز پیش از شروع دو غیر را گفت این خلاصه را سه روز قدر نداشت خانه جایی هم چون سه روز بعد شروع آغاز شد و این هفته آغاز شد

سپری شد عمر را بر داشت و برس و برس عومن مدواوی ای عموں او فرموده باخبر را اخیر کرد و بعد را بسکا فسته معمول را در لعن شاهید
ظالم علی علیه السلام آلهه اکبر الهه اکبر ما کذب نه کذب میگفت رسول الله پغول عن بخل نین

أَمْهَى عَمَلَ قَوْمٍ لِوُطْرِنَمْ بِهُوَتٌ عَلَى ذَلِكَ فَهُوَ مُؤْجِلٌ إِلَيْهِ أَنْ بُوْصَمْ فِي الْمَحَدِ، فَإِذَا دُخْلَعَ فِيهِ لَمْ يَكُنْ أَكْثَرُهُنْ
شَاهِدُ حَمْ، تَعْلَمُهُ الْأَرْضُ، الْأَجْهَادُ هُوَ لِوُطْرِنَمْ لِلْفَلَكِكَمْ، فَمَوْدَاتُهُ كَمْ سُخْنٌ، كَمْ دَبَّرَ كَمْ خَمَّرَ وَكَمْ دَرَّ بَرَزَتْ نَسْدَهُ، لِزِرْبُولْ

خدای شنیدم که فرمودنگران نیست من که کار قوم لو طکند و بر آن عادت پیر و میانزما اور اور برجای هم و پیش سعد دوزمین او را در
لذت حسی نعمی هر آلا و دهن که جمله همچویم لوح پنهان میگیرم و نه ببرن بجهه خوده مردی
خدای شنیدم که فرمودنگران نیست من که کار قوم لو طکند و بر آن عادت پیر و میانزما اور اور برجای هم و پیش سعد دوزمین او را در

بیان قوام لوط‌خان پایشان محسوس شود و دیگر کمتر از شکران که هشتم نام داشت چون از سفر باز آمد زوج او از پیش شناه فرزندی درد
پیش زمزرا بزر و عجیب آورد و گفت شش شاه افزون نیست که من از شکران کاه مایز شده ام اینکه فرزندی آورده و این فرزند از من نتواند بود

عمر و مودا و رارا جم کشمکش علی علی السلام فرمود ای همچوایی باش طال الله تعالیٰ حمله و فضائله ملئون شهربار خدا و نبی

درت حمل زنان و ایام رضاع سی هفتوان ملود بود در جایی که مریض نماید فال اول الذاقت چرخیستن اولاد هنچ چون
زنان دو سال تمام کوکرا شیر و هند از برایی درت حمل افزون از مشاهده نگاذ فال عسر لولای علی لهدلک غیر این خلاصه برایین سیزده
حدیث

که چهل و نهضه در رحم باند پس هلاقه شود و از پس هیل و مخفف کرد و در حدت چهل و صورت تمام کند و در حدت بیست روز مرد خاله دو زن خواهند

جلد سیمز کتاب و قلم ناسخ اثوار سخ در وقایع آفایم سجه

که عمرین اخلاق بفرمان کرد ناتا تعالی را بر دی سپه و ند که بخون پسر خویش مغلب ساند اگر و فاعل ادوزخم با شمشیر برو جان داشت که مقتول کشت و او هنوز حاشاه از جان در چشم داشت خوش باشد نه شرس برای برد و بعد اور خسته شد پس از شماه بیرونی گرفت مرد پسر شد روزی و رادر بازار و مدارک که کرپا نش فرا کفت و ببرد عمر آور و دیگر باره فرمان کرد که سزاد عقش برگیر فاعل است که با پسر المیزین حلیمه اسلام آور دفعاً علیه السلام بیتر ما هدایت اذنه حکمت یه علی هذا الرجُل فَهَا النَّفْسُ الْمُفْتَشَى
و نمود ای عمرین حکم است که باین مردمی کفت جانی بجانی و مردمی ببردی فرمود مکرر تی اور امعرض قل خاید دی اکنداو کشتم
که نه کشت فرمود و قل را دوکرت خواهی کشت عمر حیرت زده خاموش شد آنچه ده معمول از نمود آیا فاعل فرمد از کریمی عرض کرد شد تم اکنون بزرگی خون پسرین پروردش فرمود باطل نشد اما حکم ایست که اندوزخم شمشیر که بر فاعل فرمود اور دی از تو صد
کند آنکه او را تعقیب رسانی عرض کرد و با ایحیان غیصه ای از مرک شدید راست من در اعفو کرد میں بخوبی صلح نخواشد و که کرد
مخدود شدند این وقت عدوست برداشت فطاں لَخَدُولُهُ أَنْتُ أَهْلَ هَبَابِ الرَّحْمَةِ مَا أَبَالْحَسِينُ فَالْمُؤْلَدَةُ

شیر خر

قد میزدند
غمز و دیگر برداشت هات و خاصه قدامه بن طهون هر کپ شرب خوش عذرخواست ببردی فاعل حکم داشت خدمت خدمت خدمت خدمت خدمت
غیسو لغوله لسانی شانه لپس علیه لذین اعنوا و علیوا الصالحات چنانچه فیها طیعه و اعکفت اور داشت باز شدند
چون پنجه برخست مردمی میزین حلیمه اسلام آور و دیگر فرمود قدام زایل این بیت همارک بیست و از رحاب حرام از خذکری خادمین
الذین اسنوا و علیوا الصالحات لا بنت شملو و ماقمق الهه پس عمر کفت فرمان کن اقدام تربت و امانت کرد ای از زین
سخن کرد شد او ایکنیز شرب خود خبر زان که اندام تقویت نکرد و دیگر خون بزن برکاران ای
نقده ای
و دیگر ای
آنرا برداشت و دیگر اموال فرمود و دیگر اموال فی آنرا نیز برستخان فی بخش کرد و سیکار اموال خسنه پان بدانشان که می دی
فرمود مضرزد است چاره اموال صدقات که هم چکم خدای در جا خود بخجح رفت و محل کعبه را دست بازدشت همان از در نشان ای ای

دو فرند پیش
تفهیز

خوف کسان بزود بکار ایکنیز که خدمت خدای کرد فطاں لَخَدُولُهُ لَوْلَادَ لَا فَتَحَّخَّا وَ حَلَّ كَبِيسَرِ بَحَاجَيِ
نلی دو فرزند تو ام زادی کی خود دیگر زنده بود بیت زده بکت هر رخیز او روز دیگر خدکشند ایل المیزین حلیمه اسلام فرمود
بنچال سپارند و زنده را شیر و هند چون ملق بر کند مرده از زند عجدا شد و زنده بی جراحتی و کافی تجیا ماند و دیگر چنان اشکد که
در تزویجی کوچی دلند و رخی زنی که در پیاپی با مردمی سیکانه هم بکشت بفرمود تا اور حکم داشت فطاں اللہ ام انت مکنند
بیان نکار
آق پیشنهاد گفت پسر در کار من تو میدان که مرک ای ای بیت عمر حششم شد و گفت اکنون کو امان را بخیزی و در خون خواری
حلیمه اسلام فرمود کون شرح خیصه را اندوی باز پرس کن چون پرسش کرد گفت من شری زایل خود گفرش و مقدر می ای
طريق پرسش کفرش و شتره میزش زنود و مردمی با من همراه شد و شتره ای دشیر رو دیگر آن بخود حمله است من اور اهل مسافت چند
حاجت داشت از آب تقطیع کرد و حون آن بنهایت شد و جوان کشم از دی پرسش کم کفت ای دشیر خواهی هم از خویش کار مردمی
من سر بر تاقم هم کاری که ای
تختی عدل
بیشتر ایل المیزین حلیمه اسلام فرمود برگ و کنایی بیت و دیگر امدادی در کتابیست بخط و این مهدی دنیمه الاصحاء ای ای
دو آورده اند که از عمر پرسش کردند که حال محوس بیست کفت ایشان بیود و فشاری بیستند که صاحب کتابیستند بخاطر کتب

بوس

كتاب شهادت از کتب ایزدالمومنین علی حله ایزد ایم

بیست و هشت تومنی سی هزار میلیون فرمودایش از اکتابی بود کنی آستانه مسرو یافت از هر گونه جو شرس با علکی و دکه شیوه است طلاق گشت به اینجا
و خبر خود را داد و یعنی داد و سمعت و صحنه کاه چون بخوبی شد آمد خواست از این کرد از رشت خلاصی جو فرمان کرد تا بزرگان محکم
جمع شده شد و ایشان را از آمد پیش خویش مطلع ساخت و گفت اینکار را بسیع باید شهر و شهار امتداد داشت من با بدیگرد گفته در شهریت این
روان باشد پادشاه را هشتم آمد و بخبر مو و حضره چند کردند و آنرا اتش افزونه آگاه ساخته شد و این کرد از این بود معم عرض داد آنکه کسی درست
نمی ساخت و اگر نه در آن اش از نداشت در گیرخانه ای قاد که پسری فرتوش نهی داشت و قوت زنی را تزویج کرد و چون بروی داد و درست

بیشترین و سخت مشغول طبع شده ناتایا که این بسیار جو اندک کان آن بسیار رجامی بسید و فرد امیر هر دو دست بر دین و
برخست بر پایی شد از این که روازنگویی فرزند آن پیر فر توت است که بر شکم زن هم بود پس این و رایت پدر بودند و آنانچه آن زمان است که
دوازده هر یک را حد بودند و دیگر دو صدراز در خدر و خدیعت بزرگی داشتند و دیگر آوردن و گفتند این مال را ایداره نمایند هر دو قن هم
داز تو سخا همیشیم که رکنیت حاضر شویم و طلب کنیم احباب نکن کن کفت و اباشد پس فتنه دید و پس اندوزی چند نکنیم باز آمد و گفت دیگر
مرا بازده کفت رفیق تو کجا است بازی با تو حاضر شوند کفت فتن هر امرک فرار سید علی ذمداده و مناقشه دیگر است اما کرفت و فت
دوزی چند بزنگدشت که رفیق او بیاد و طلب دیگر است که آن زن صورت حال را باز راند او پس در فتن عوض خواست و آن زمان بزرگ شد
عمر زیرا کفت ضامن دیگری و بر توت که ذات خود را بری سازی آن زن باعترفت علی ادیبان را حکم فرماییم لتوین علیه السلام
فرمود و دیگر شما در زردهست و شرعا است که باز فتن خود حاضر شوی و طلب کنی و این نیز فتنی ضامن دایی دیگر است که هر چهار
تن حاضر باشید برو و باز فتن خود حاضر شوی آن ناچار برق و باز نماید آنحضرت فرمود ایشان در حاطر نهاد که اموال این نزدیکیه

من حاضر باید شید برو و بازی خود را معاشر کنند اما این در راه امداد نمایند و این بسیار
دشمنی داشتند و دیگر در کتاب غریب احادیث از ابی عبد الله عجلة السلام مروی است که دو مرد تبریز هم آمدند و گفتند چه سیکونی در طلاق این عمر پنج
ماه است و اینکه در این میان فرشته نداشتند و اینکه شایسته است اینها را از طلاق بفرج
خواهند کرد و اینکه اینها از طلاق بفرج خواهند کرد که دو طبعی کجا نباشد و مرد گفت اینها تو این امر نیز نیافریدند و از دو
سوال کردند که این تبریز کی ترازو دیگری سوال میکنند و حال آنکه تو را پاسخ نمیکنند و با اینکه اینها خواستند که این عرف را میتوانند
آنها میدانند این میزدگیری است این علی بن ابی طالب است میگفت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَفَوْلُ لَوْأَنَ التَّمَوْلُ
وَالْأَرْضُ وَصِنْعَتُ فِي كَفَّهٖ وَوَضَعَتُ أَهْمَانُهُ فِي كَفَّهٖ لَكَعْجَ إِنْهَا كَعْجٌ عَلَيْهِ عِرْفٌ از رسول خدا میشنید که فرمود

اگر آسمانها و زمین را دو کفه میز از نی منتهی دایمان علی همیشه نہ لام را دو کفه و یک ریخانا نایمان علی تعیل ترا باشد

ذکر میمرات و قضایا ای اسرار المؤمنین بر جلسه السلام و ندان خلافت عثمان بن عفان

برداشت خاره و خاصه پیری فرود خرمی و شیره را تزییج کرد و آمد خراستکن شد هر پیر در گاه استود که در مضا جست فخر زری
آن مذاشت که صفر دو شیر کان از دی رکبرد در حاضر نهاد که حمل و از مرد بیکار نیست این دلوی خبر دخنان آن در دخنان فرمان کرد و با
د ختر را راجه کند امیر لر تو زین چلیه اسلام فرمود ززاد و فشاذت نشان چینی و گنجوکر نشان نهل ام اکر آب مرد مجھیز بر زدن قواند شد که زدن
کرد و گانه از آن هر پیر پر پسر خود که بیچاره آب خوشی این بخشی دی اگر که از آن بخارت کرده باشی گفت چینی است فرمود حمل نیست

جلد سیم از کتاب فیم ناسخ الثوار بخ در و قابع آهایم سبع

و م ۷ از آن است و آنکه که اخاکند عجب خوب است که دو گیر برایت خاصه عاصه مردی را که ترکی بود و لزوی فرزندی اوره پنجه
بر حسب هر سار خود را
اگرال جست داده باشد بی مخاح بسته از پس بوزی چند مولایی و ببرد میزشاد و بفرز زمین که ترک رسیدند جمله این که ترک نیز میزشاد
فرزند خود کشته باین بیان آنکه شوهر او که عبده مولایی دبو و میراث بعد فرزند کوشت از پس بیو تو قبور فرزندش هم بود و داد
فرزند کشت لا جرم شوهرش عجیب او شد این اوری بزردهمان آوره فرزند کفت که شوهر وقت بعد گفت که لوز و جنت همان گفت
من این حکومت تو انم از ایلخانی نمیزین خلایه السلام شوال کرد آنکه بزنان کفت که اینم و بعد مرد فرزند با تو بسیم بر سرمه کفت
فرمود که اینم بشرشدمی و راقعه دیس میکرم چرا و بعد استکه رخاکی بر قیمت باری آزادش کن با پیغامرس و دیگر ترکی که مکا بسند و سه
بخش انجعا بخشن خوش آزاد ساخته مرکن ناکشت نمیعنی بابت عثمان را گفت که او را بحسب ابت قلمی اقامه خذگرد امیر المؤمنین ملیله آما
فرمود چکونه او را بحسب کشیده کان که بزیده حال آن بخس بخشن از دمی آزاد است آنکه عثمان را فرمود بکوی بخشن او را بحسب قصه بخشن ای شمار
خریت امامت خدگشند و دیگر غیان بخس نمیزند با شاد خود گفت که مردی فی از انصار و زنی از زنی باشند هشت زن خس ای
خلائق گفت و پل ای ای ای از اینچنان در کذشت انصار بزردهمان آمد گفت از اینم فرمایش یا باید بچه سوز عدت من بابت نشد
در این سخن کو ای ای آورده عثمان کفت مانم حکم صیرت و ایشان را بترد امیر المؤمنین خلایه السلام رواند است آنکه بزنان گفت فرمود باز میگذرد
کند که از آن روز که مطلق شده از پس سه خبر غیر غمیده آنچه استخی میراث باشد عثمان با این شیوه کفت این حکمی است که پسر غمی این مکان
میگذرد؛ شیوه کفت بدان ضاده میگذرد و میراث براز پس ایشان حکم انصار بسازد و میگذرد و میراث کفت و دیگر خبر
میگردد که جمال و لفڑی داشت در سرای مردی میبود و اور از بیت بیرون شود و تجاه اندزه بینیا ک شد که بادا شوهر اول هم فخر و داده ای
بند دپس وستان خویش را بخواهد گفت تا آندر خبر اسخت بپرستند آنکه با ایشان خویش خود و شیشه کا زرازو برگرفت که کاتی
که شوهرش ببرای که گفت این خبر بایکانه هم بترکش و غریزد ای ای اور بیو که امارنی تباہ ساخته همسایچا زار بین سخن کو اهدا
پس این داده بیست و عثمان از صلح خلایه السلام چاره بگشت امیر المؤمنین خلایه السلام آن زن اکفت چکونه سخن فرمد
استوار داده عرض کرد و اینکه همسایچان کو ای ای نشاند و امیر المؤمنین خلایه السلام شیشه خویش ایشان را
زدن پرسش فرمود باشد که سخن بسند و اور سخن خشیم باید پس اور ایکذا داشت و بیکی از کو ای
شده و فرمود مریشنسی من ملی بیان بخطابهم و اینکه شمشیر هفت شیشه دی کاین زن چکفت و با آن خبر خنچیت که تو از در راه
سخن کن و از همین ایش و اکننه با این شمشیرت که ترک نم کفت ای
حال ای عرض سایند قفال علیه السلام اهله اکبر ای
دویان کرده آگز ترا خد قذف بذند و از شوهر دور گرد و اور اشومه طلاق گفت و آن خبر را بر حسب حکم زنی گرفت بر پر کیت ای
کو ای ای عخو ایج داشت و عقرچا پصد در یم است عثمان کفت باید بخ قیضه و ای
و ایشان با بردهی صاع طرق هر دن خادت میپرسند مرد صالح آنکه سخنکرد و اور ایشان بیکو خسار بود و بحایی کذا داشت و ایند و مه
فاصلی که از دوستان خویش میپنداشت بیاپز پس ای
آغاز آمدند که در ندویل بین داده و اور ای خویش چوت کردند و اور ای
زیما مشتم سازیم و جهان را از وجودت بر پر نکم گفت می شمارد ای
پادشاه شدند و ای ای

ست ب شهادت از کتب امیر المؤمنین علی جلیل الاسلام

که شک است که متشول پیغمبر بودند و داینال در میان ایشان بود کو دکارا کفت مرایا پادشاه داینده و کو دکی را کفت تو زوجه مرضیح **۳۴**
با شف دو تن کو دکن دیگر را کفت شهاده دو مرد عاضی باشید و شهادت بزمای آیت زن دیگر پس سبلغی از خان فرامیم آورده شمیری
از چوب نی بست کرد و بپرسید آن هر رود عاضی را دور از هم پیشنهاد و بکسر پیشخواست کفت کو ای قوه در حق این زن
سخن یکندب کم و اکثر بر سرت بر گزیر کفت زنگار کرد فرمود کجا و کدام روز و کدام وقت شرح بیرون ساینی پس او دارند و آن دیگر را
پیشخواست و پرسش نمود دی شرحی بیرون ساینید که با آن یکیت ملاش نبود داینال غاده دارد که ایشان اتفاقاً ایشان جزو شهادت
و ادله فرامیم شوید و ایشان را اقیل ساینده و زیر چون این پیشنهاد تزویه پادشاه شتاب کرفت و قضنه بجهت پادشاه آمنه عاضی را طلب کرد
و بدینکو نه حکومت نمود و هر دو را با منبع کیفر فرمود و دیگر در سنده حبل و ای بیعه با سنا و مطوار است که کاهیکه عثمان اصحاب
کتاب کیکه ترینه **کتاب** که ترینه **کتاب** **کتاب** که ترینه **کتاب**
محرم بودند مردمی از ایل الماریخی از ایل کوفه و عراق عرب کیکی صید کرد و کتاب بخود تزویه کیت عثمان آورده اصحاب عثمان را کل آن
و است بازداشتند عثمان کفت صید است مردمی که محل بوده صید کرد و ما نظر بود ایم ایکات از برا آورده تا بخوریم زیلانه
کفشد علی بن بطال بکرد و عثمان را اینچنان خوش قیاد و کفر استاد ما امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شود چون آنحضرت از زید امیر
کفت یا با محسن تو در هر کار بر ما از در خلاف بیست و یکیو امیر المؤمنین علیه السلام رودی اصحاب کرد و فرمود خدار نکران پیشنهاد
که در زور رسول خدی خذ داشت هنگامیکه آنحضرت هرم بود از کوشت نان حمار خوشی پاره تبر دیک آنحضرت آوردن فرمود که هم
میباشیم بزید آنان که از ایل حلق بخوردند و از ده کسر از اصحاب بیکری را منجذب کو ای بی اند آنکه فرمود نکران باشید خذ از آنها
که در خدمت پیغمبر بودند نیز بضممه شرقی نیز آنحضرت آوردن فرمود ما مخربیم بخواهند بالبل حل هم و از ده تن براین سخن شهادت
عثمان شرمناک و عتیقه لکست پس کتاب را با اهل نادر بگذاشت و بد خاست و بخوبی خویش در رفت و استلام
ذکر مجزات و قضايای امیر المؤمنین علیه السلام در ایام خلافت خود

میر **علی** **علیه السلام** **دین** **دینی**
در کتاب من لا يخزو الفقيه مسطوار است که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از جنگ جمیں نزلی و بینی عبور داد که هر دو تن جان را ادله دیگر
ادهاره بوزند پرسش فرزند این نون حامل بود چون قال ابطال هنریت رجال امید بپرسید فرمود خستگی که میکه جان
بداآنکه فرزندش پس شوهر از نزن که در کو دکن بود پیش خواند و فرمود و شک است یا زیر شفر زندت که تباکش خاصت پیغمبر
یک شک است خاصت اراده است چون بازیش کی زود است نیز بزیره از آن یکی شک است که از فرزند پیغمبر است بروه شخصی شک خاصت
و شخصی شک خاصت خوش اندان کو دکن است و دیگر از میراث زن هنچنان شخص دیگر است و آن زن اجر این سی فرمذبحة
و این شخص دیگر از این میراث زن هنچنان شخص دیگر است و دیگر در کتاب حکایت شرط
مسطوار است که مرد بر این زندگانی علیه السلام آورده دکب بر دست و قتل ابطال نقده زنی پیش فرمود که هشت فاقاً میشود
و یکانید هر من که خویشان را اشتم چون تبر دیکت تو حاضر شد و هنوب بر از قراست کردی خویشان را در حاضر کردن یا ناگهانی
نمایم و نشان بینوی تو کسبیل را شتم چون تبر دیکت تو حاضر شد و هنوب بر از قراست کردی خویشان را در حاضر کردن
و چاچی پیغمبر خواریم یشد و بعضاً از جانب پدر و عصی از جانب مادر اقربای دیگر پیشنهاد شد است لازم خواهد
نمایم خویشان را مادر را خود دار و اگر او را از جانب پدر خویشان را نباشد دیست ابراقیایی مادر فرمود که و سالانه ت کند از دک
او را از جانب پدر و سوی از از خویشان را مادر موصی ایشان کرد و آن شرط متوال شده اند فرمود آن را در سال هر یار
محبی ای ای ای ای ای و اگر نیز سخن یکندب کرد و در مصل ایشان را خویشان می دست و مصل ایشان را خویشان می دست

جلد سیم از کتاب دویم مانع التولیح در واقع افایم سبعه

۷۴۸

تغیب من ولی باشند و دیر نداشتند که اکنون دخون مسلمان را اضافه نکنند ام و دیگر از حد قدری نیستند که میتوانند صفت علیه السلام را شکرا کاری کردند که میتوانند این را خبر نداشند از هر آنکه اصحاب اسناد نهانند با اعلان صفت فرمودند و الله لا فنا

یاد کردی بر اینچه میتوانند

خواسته ایشان را که کوکی کردند و میتوانند این را خواسته ایشان را که کوکی کردند و میتوانند

بله دست بازداری باشند و آنکه دست بازداری باشند

منوز بخوبیت میراث دوتن بود

و سمجه ای داشتند

و احمد دا

السته

و سما

بن کو از اینکه سکه بن

نمایند

آور و بسته ایشان از کوشت آنچه اکل سازم فرمودند و باشد کفت این چو به

حال لیانه دستی خروج من مهربانی قطیق بینه

خوب چندین پنهان فرمود فخر زنده بیست که از مردم بیرون شده اکنون چشمیه میگیرد و بیست که از مردم بیرون شد و دیگر زنی تبرد کیش شریع

فاضی میگفت آنچه مردان دارند من نزد تمام دارم و آنچه زنان دارند موزیر بگال است شیخ گفت این را میتوانند ملایه السلام فرموده است

من خوشی از

سکاکر با آلت مردان بولا کنی مواباشی و اکنون در حساب زنانی گفت این بیکار با هر دو آلت بول کنند و از هر دو بیکار منقطع شوم شیخ

و آنان که حاضر بودند در صحبت نهادند که این چیزی است که شوهر من از من فرزند دارد و من از شوهر من خود فرزند دارم شیخ از کمال

شکنی میگفت زد و از اینکه بخیرت این را میتوانند ملایه السلام آورد اعلیه السلام مزوی پیش کرد شوهر تو گفت این در این مرد فرمود

تا اور راه اخیر کردند که این چیزی است که این کوید عرض کرد چنین است فرمودند از آنکه شیخ بخوبی دیگر تو باشی که چنین زدن میکند

آنکه این قدر را فرمود که با چهار زدن بیوی داخل شود و ضلالع دو راشماره کنند شوهر شوهر عرض کردند این است بروی در آینه زدن این ایشان

المؤمنین ملایه السلام فرمودند اور دخانیه ای دادند و بیعنی در اینجا امر دیگر دادند و دیگر از این خصی بود حکم دادند این را فرمودند

گردان زن براست براست و از جانش چپ بخت ضلالع داشت پس بفرمودند اور اینجا از مردان در پوشیدند و در شماره دادند و مذکور شدند

ظفال اینی حکمت بیکم اثیمان الهه نهالی خلق خواهی ادام الام ایهی اکنخو فاضلالع الوجا ایهی فضل ایهی

الدستاء نهانم و دیگر مردی دادند تر و دیگر از اینی عجیب جانی آن ختر را که از هر تیره داشت خواستند

که دود خرد و هشت بیکم

و کامین بسته هر چهار زن قاف پیش خیانت گردند از ختر را که از جیمه داشت بیکم و اما دفتر ساد و ایگوان بعد از زن قاف خیانت مذکور شدند

داین دادرسی بخوبی آورد معاویه داشت چند گفت که ای جیمه حل این عقدة کند پس باز است که دن ام طرقی گرد کردند و ای خیر بایکی

ملایه السلام بر داشتند این ختر را که دادند ختر بخیر کردند ختر را که دادند از خیانت خواستار بودند مثل صداقی که دادند ای دیگویی هر چهار

کتاب سعادت از کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

وادا در کن بگوید آن دختر را که در سرای داشت تا بعد تاد بزمایست شود پس خواه او را اسپری آرد و از پس انجکم مکثیز از کرد و بر پدر دختر ۱۰۳۹

تفاهه خد فرمود و دیگر در تنه بی سطور است که امیر المؤمنین علیه السلام از محل طحال نبی فرموده قصاب حاضر بود و عرض کرد در میان طحال و کبد
و کبد فرق نباشد فرمود ای لکح سخن کبد بکردی و فرمان کرد تاد عالی از آب با خصله و پس طحال را از میان شق کرد و کبدی نیز دهنده
در طحال و کبد

ساخت و این هر دو را در آب باخت پس که بینه شد و پنجه ای زوی بخاست و آنچه در طحال بود خون بکشت و بیرون شد و خرد
و عروق بجای نگاهد فعال لفظ ای خلاف بینه هما اهد ای تم و هذل ادم و دیگر مردمی بحسب امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد
مالش

مراز نیست که خویشتن ای زوی غسل همی کرد و ام و اینک فرزندی آورده است فرمود بسچکاه با او هم تبرشید که قبل از آنکه بول
کنی بازی معاودت کرد و باشی گفت کرد ام فرمود این مولود فرزند است و دیگر امیر المؤمنین علیه السلام از با منصت پرسید که بود
در طهر جانبه

فرمود چون نسان و زنان بستاده شود جسد او و حامده او و هر چیز که در اطراف و سرتاسر کند پس همان را تطهیر و احیانه هنال

علیه السلام فرض اللہ تعالیٰ الہمّا نفعہ این التشریع والصلوٰۃ تهنئه اغز الصیکر و الرکون دستیناً

ليرزق و القیام ایشلا و للأخلاص الحسین و الجم تقویت للذین و المیها دعیا الاسلام فالامر المعموق فضیحه

للغوايم و النھی عن النھی و دعاعا لیلسقفا و قیله للذاره ایم مهنا للعدم و الفساق حننا للدغاء و اقامه الحد و د

ایخطا ماما للنماز و ترک شریب الجمیع مخصوصاً العقول و بجانبها التشریع ایجا بالتعهد و ترک الزنا و احتجیغا للشیء

ترک الایواط تکثیر الایشل و الشهادا دا ایشظها را اعنی الجاهدات و ترک الکذب و تسریعه ایعتدی و الاتلم

اما ناما من المخلوق و الاما ناما نظاماً للامة و الطاعنة تعظیمه للشامان و دیگر کوس شرکیت امیر المؤمنین علیه السلام
و اورمی و زند و هر کیت آن دیگر را بعد خویش من خواند و خود اصوله میگفت امیر المؤمنین علیه السلام فردا فرمود ما از دلوار و دسویخ

کرد و بفرمود تما این هر دو سرخوش ای سو ای خسرو ای پس زدن کردند پس فرمود ای قبیر شیریش رسول خدای حاضر کن چون شیر ای حاضر کرد

فرمود بجلت کن کی کرد عبید را بزن عجید ترسید و مراز سو ای جرا اور دپل را تاویب فرمود و بست هولاش بسرو گفت اکر کیم
باره بسیران کنی بسیرا یم خوبی یم نادست را قطع کنند و دیگر ذر جمیع امیر المؤمنین علیه السلام مردی ای انصار زنی را گایز خون شریف گافت

برسید آن زن بمردمی بسکانه بار بود اور شریس بسیجیه بزرد ای انسانی شوهر بسیار دیگانه را بازن بایقیت یقین بردا و آن خود را یکشیز نزد

از جامی بحسبی شوهر را بخون بایخویں میگوییں باخت امیر المؤمنین علیه السلام دیت مردی کانه را بزر زن شوهر فرماد
قلد او و دیگر این کتو ای امیر المؤمنین علیه السلام سوال کرد نما که بیز الشمل و الا رضی فعلاً دماغه میشجاید فیا و ما

لهم الماء فیا لعلم الجمیع فیا که بین المتری و المغیر فیا لشهره يوم الشتمین و ساله عن بقیعه ما طلعت

علیه الشتم و الشتم

و لایمیتھ فیا لعلم السلام ذلك الجمیع و عن شیع شیع و هوشی و داکل و هو میتھ فیا لعلم السلام

هو عضی میتھ شریت و هو فی تحریرها اعتصه و داکل لما المفتخیال الشحو و عصیتیم و عن بقیعه علیا

الماء فیا لعلم طوفان فیا لذلک موضع الكعبه الامهها کاش و نیوه و تغمیش کذوب علیه الہم من الجم

و الاریش فیا لذلک الذیث اذکب علیه ایجوة بوسفت و هنی ایجیه لہم من الجم کلام ایلز

فیا لعلم السلام و ایجیه بلک ای المخل و عن ایجیه بیمه من الارض لاجیو زصلو علیها ایضا لذلک

ظاهر الكعبه و عن دشیل لہم من الجم و ایلزیق الملائکه و الشیاطین فیا لعلم السلام المهد

دیگر کیم
که بیز خانه

که بیز خانه

شیخ ای کانه
باندیش

سواتر
ابن کریز علیه
الحمد

حلہ پنجم از کتاب دو قلم ناسخ التواریخ در وقاریع اقبالیم سجع

کتاب شهادت از کتب امیر المؤمنین علیٰ حطیبه فہلام

در میان آنهاست بخشی اما ذر زده آن نوزده فواید است که خبره تنی از امام است که خداوند آهن را از جهود و اراده ۱۴۳
 نرم ساخت امداد بیست و یکمین فواید است قرار یافته در بیان دو قسم میلاد و عصی علیه السلام است در بیان دستم نزول
 آمد است برینی اسرائیل و در بیان دو قسم میلاد و عصی علیه السلام است در بیان دستم نزول
 سخن کرد و در بیان دو قسم ابراهیم و آنتر تھقام کرد و آتش روی کلستان شد و در بیان دستم نزول ادیس برآسان جهود کرد و اد
 بیان دستم نزول ایامی است که یوسف شکم مایی بود و در شماری حدیث مولی است و واحد نامه پنهان
 تلشیق ایله آنچه عالم متعاد می باشد و آنچه اها بیش از پنجاه هزار آلف متوجه ناشست که ناره افراست
 که ناشست مسکین با طعام و بند اما نزد فیض و لیشعون فتحه آن صد میرزا میر فاجل و اکل و ایدیه که ایمه جمله خود
 آذون جهود این کلمات شنیدند مسلمانی که فتنه کیم و جنگ جمل و آنکه در صفين شنید کشته شد و یکی از امیر المؤمنین علیه السلام کشید
 کرد که آن دوزوچ که امنه که لا بد ندارد زیکر و حال آنکه حیات ندارد فرمود و شرمند که ندارد نیز است فیاض
 قزوین از خود و نیاز مصلح فرمود و خود که خداوند در تیله از ببر موسی فرستاد که ناشست فیاض بش فرمود
 از طلوع شمس کفت که امیر میرست که بسال بزرگتر از پدر بود فرمود پسر خواریست ماله بود و غیره چهل سال داشت که ببرد و بعد خود
 سال خداوند او را زده کرد و بوقت پیش صد و بیست سال داشت و خواصیان چهل ساله بود و گفت آن چیز که او را اعجل است
 فرمود خانه کعبه کفت که بسیار کم از پدر ندارد فرمود و سیح علیه السلام کفت که خوش و عیشت ندارد فرمود آدم علیه السلام
 ذکر تفاوت امیر المؤمنین علیه السلام با انبیاء و اوصیا علیه السلام

عبد الرحمن بن عبیر الشافعی زاید عباده حضرت صادق علیه السلام حدیث می کند که امیر المؤمنین علیه السلام در صفا و معاویه
 این سه خام طرفی از کوه شکافه شد و سری سفیدی رون شد با رو سفید و سخته سفید فظائل السلام علیه که ایمه المؤمنین
 و رحمة الله و برکاته و مرجابه و حسنه خاتم النبیین و فائد العر المجلیین و انصر الدامون و الفاصل الفائز
 بتواب الصدیقین سیدی الملوک چیزی امیر المؤمنین علیه السلام در جلب و فرمود السلام علیه که ما آنچه شمعون بن
 حمدون بن الصفا و حسنه عینی بین قریم روح القدس شمعون حال تکریم است عرض کرد بجز از خداوند توکیت
 کن و ماغنیتیم که روح انته ای آسمان فرمود آیدی امیر المؤمنین عینی نگیری اعظم از قدر بسیار امتحان و نیکو را زور فرع را زور توکیت
 از اجهد و نواب نیکیان کن با اعلی داین بخ دعا آفراد که جیز خود را دیدار کنی فضل داشت آنها باید با ایام مغلوبین شنید
 اسراشیل هش رو قم بالمناشیر و محلاوهم علی الخشیب یعنی حال اصحاب خویش را از این پیش افسی که اینی اسرائیل چه زندگی
 کشیدند بعضی ابا غفاری دوینیم کردند بعضی ابر و ازند و یک را بین رمی ای اسد که می کوید امیر المؤمنین علیه السلام دنگ ادم مرد
 و چهل سال در خدمت اخیرت بود و با او سخن بخی کرد بیو دم تا آنکه در براحتی بر فرت عرض کرد و امیر المؤمنین کیست اینی که تو
 فما هندا و حیته موسی علیه السلام و یکی محمد بن بخشی حدیث می کند هنکاریکه امیر المؤمنین علیه السلام در طوف که به
 مردی را کسریت که با استارکه و بخی است و بخی کوید نامن لایش غله سمعع عن سمعع نامن لایش لظر الشایخون
 نامن لایش هم در اخراج الملیکین آذ فخی بود عقوله و حلاوه و تجھیل امیر المؤمنین فرمود یا بعد انتشار فاعی نیز بود
 شنیدی فرمود شنید کفت بعد از هزار قراست می کن سوکن جا اندی که جان خود را درست قدرت نمی کشت که شه کن نامن
 با مذاقه استارکان آسمان و قطرات سماب شکت و خاک بلطفه خداوند سرخیز طرفت همین خوبیه ند و یکی در خبرسته علی هدایت اسرائیل
 با خضر

جلد سیمین از کتاب دو مس ناسخ التواریخ در وقاریع اقبالیم بعد

ذکر احوال امیر المؤمنین علیه السلام و استلام بالبیس و شکر طیس
ابن شهر آشوب زعلی بن محمد صوفی حدیث میخواست که گفت امیر علی دیدار کرد و گفت تو کیمی کنتم از فرزندان آدم فعال لاله
رَأَ اللَّهُ أَنْتَ مِنْ قَوْمٍ تُنْهَا وَلَا يَعْصُونَ أَنَّهُمْ مُجْرِمُونَ أَفَقَ وَيَعْصُونَ إِلَيْسَ وَظُلْمٌ حُونَةَ كَفَتْ شَاهزادِي
بسیار کان دارید دوست میدارد خدایران و عصیان او میخورد پسندارید دشمن امیر علی داده است میخورد او را کشم تو کیمی
فَإِنَّمَا صَاحِبُهُ الْأَسْمَاءُ الْكَبِيرَ وَالْكَبِيلَ الْعَظِيمُ أَنَّا فَاعِلُّ هَامِيلَ أَنَّا إِنَّا كَبُّ معْنَوْجَ الشَّيْرِ وَالْفَلَكِ أَنَّا عَافُو
نَافِرَ صَالِحٌ أَنَّا صَاحِبُ بِرٍّ وَاهِمٌ أَنَّا مَعْدِرٌ فَنَلَّ يَهِيَّهُ أَنَّا مُكْنِنٌ قَوْمٌ فَرَعَوْنٌ مِنَ الْبَلِلِ أَنَّا مُخْبِلٌ الشَّيْرِ وَهَامِيلٌ إِلَى

کتاب شادت از کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

موسیٰ ناصانع الحفل این اثرشیل آن‌اصل حجج مشارک گذاشت اثنا شانزده آن‌الکعبه با الفتنیان المجمع ۷۴۳
لپشال محمد پوّم احمد و حسن آن‌اصلیفی الحسنه و قم التحقیقیه فی فتوح المذاقین آن‌اصحاح المروج بوم المعنیه
و البغیر آن‌الواضھن فتحتک صیغین آن‌الثابت قم کربلا بام المؤمنین آن‌امام المذاقین آن‌اعظیل الادلین
آن‌اعظیل الایخون آن‌اسیح الشاکین آن‌ارکن الطاسیطین آن‌اطل المدارین آن‌آبومه خلائقین ناید الامین
آن‌الذنھ غیضب الله علیه و ربت العالمین چون ملیسین که تراپای برد و صفات خوش بربر صوفی کفت ای ملیس
قسم میدیم سخنی که خدا بر پست هر بخاری لات که با خدمتی تعریب جویم و ازو هست عامت خوییم در نایب هر فعال افعع من
ذنبا لکه بالعیاف والکناف و انسیعن علی الایخون محبت علیین این طالب علیه السلام و تعیض اعداشه فائمه
عبدن الله بن شیع متمویه و عصیته فی شیع ارجیه فلا وجدت ملکاً مفترقاً ولا میتاً مرسلاً الا
پنقرتی محبتیه ایلی کرفت کار دنیا رفاقت کن بعافت کار آخر را بخت علی بن اپطالوب بعض شهان او پردازیه من خدیها
در هفت سهان عبادت کردم و در هفت زمیں صیانیه زیدم کلکت مغربی و پیغمبر مرسی که بی جت علی تعریب خدمتی ای بخت
و غایب کشت صوفی بزرگیت ای جعفر علیه السلام آمد و قصده کفت فعال علیه السلام امن الملعون بلسانیه و کفر
یعلیهم فرموداین ملعون بزمیان می‌آورد و بدلا کافراست و دیگر ابو جعفر بن یاوه در متحان سندیان چهارس هریان کفت
در خدمت رسول خدا و علیه السلام در هستانه کعبه و دیم کا شخی عظیم و ملومی کن میانی و میزشد که صورت فیلی ایش را
خدای و رعن فرستاد امیر المؤمنین عرض کردیں صیحت رسول الله فرمود او مریشنا ای طیبین لعین است علی علیه السلام بر تویی تاخت
و مشانی و خروم او را بکفت و بکشید کفت رسول شاد و سکشم فرمود یا علی که میزد ای که خدا و خدا را تماقامت صلت میاده است
قطاً ایلیش فتحتی باعیل ایشتر که همان اعلینات و لا علیش تخت مسلطان و الله ما پتغضنك احمد ای اشان کد
آماده فی دیم ایته و ولاده و ملایم کا هؤو فی القرآن و شاد که تم فی الاموال و الا و لا د ایلی کفت با علی مراد است باز
واتر ای ارشادتی هم که مرادر تو و بر شیعیان تو دست فیست سکنه با خدمتی گرد و شمن نیار و تو را الائچه من با پرا و رانچه در حرم مادر
نماده شرکت و در مواقع اولاد او شیرکم خپا کند خدمتی فرماید و شاد کلام فی الاموال و الا و لا د ایلی کفت با علی مراد است باز
داشت دیگر کلیسی ای ابو جعفر علیه السلام حدیث سیکن که میزد رکاهی امیر المؤمنین علیه السلام بر غیر جایی ایش تیغیانی خلا کفت
مردان بدفع او بر خاسه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود دست باز وارید پس آن اژدها بیاد تایپی هر و بر امیر المؤمنین سلام داد و حضرت
فرمود کیستی عرض کرد من عیین بن عثمانم پرمن از جانب تو بر جماعت جنیفیتی داشت ایش بزده و مراد صیحت کرد که بحضرت قائم
و فرمان تو زده ایش فرمود تو راجیای مدخلی فرضیزادم و پر هنر کاری صیحت سیکن و دیگر در کتاب بزرگیم و کتاب ابن خیاضل سعیین
ایان با بساد خود از اتم سلمه حدیث سیکن که علی علیه السلام با تھاق جلال زقیانی رسول خدمتی اه بر کرد و بر ایش حضرت حرم فرشد
چون بدامان کوه رسیدند ایش حضرت ناپدیکشت و مردی شکار شد که بر عصایی خویش بخیز کرد و دامند شان ای جلد از کردان
امیر المؤمنین علیه السلام بلال با فرمود رجایی باش تامن خبری باز آرم و با آندر تزدیش و بانک در داد که با عبادتند ایار رسول خدا برآ
و دیگر دی کفت مکار بزای خدمتی رسکو میاده امیر المؤمنین علیه السلام و تخصی شده و سخنی برداشت و دیگر او پر ایش نکت بر پنجه
او آمد و صیخ عظیم زدن ایش خلیه ای ترکم زپس کید میزد را و که بر افراد کرفت ایش را احاطه کرد ایشوقت و منع بخی از جانب داشت
آن‌ذکر از جانب چپ بارید شد و بر ایش ایسما بهایی باز زده با بحکم مرتکب شد و آندو منع بخایت فرزیل میران کردند امیر المؤمنین

کرض
حیله
سلام
برهی

آمن
عمر جنی
نزد علی
استلام
صبرت
ازدواج

سکت
مندن
علی
شیخی